

مرکز دائلود کتب الکترونیکی



WWW.DownloadBook.Org

نام کتاب: آرام بخش دل داغدیدگان (ترجمه مسکن الفؤاد تالیف: شهید ثانی)

ترجمه: حسین جناتی

مشخصات کتاب مسکن الفؤاد

کتاب را که هم اکنون در مقابل رو دارید ترجمه رساله شریف مسکن الفؤاد از تالیفات شهید ثانی رضوان الله علیه است. این رساله شامل یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه است.

مقدمه

مقدمه در مورد عوامل و موجبات رضا به قضاء الهی است و پیرامون عدل و حکمت خدا و فلسفه احکام و دستورات و بعثت انبیاء و تدبیر در گفتار و حالت آنها مطالبی ارزنده و مثالهایی بسیار آموزنده بیان داشته است.

باب اول

باب اول در مورد عوضهائی است که خداوند کریم در برابر مصائب و مرگ فرزندان بندگان عطاء می‌فرماید. و حدود ۴۵ حدیث و روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در این زمینه گرد آورده است و در پایان این باب حدود ۷ حکایت شگفت‌انگیز و آموزنده‌ای در این مورد ذکر نموده است.

باب دوم

باب دوم در مورد صبر می‌باشد، و در این باب نیز در اهمیت صبر و عظمت صابران چند نمونه از آیات قرآن و قریب ۵۰ روایت از معصومین علیه السلام جمع آوری نموده است و در پایان این باب نیز حکایات عجیب و غریبی متجاوز از ۵۰ قضیه از صبر و استقامت مردان و زنان مصیبت دیده ذکر نموده است.

باب سوم

باب سوم در مورد رضا و خشنودی از مقدرات الهی است در این باب همچنین پس از ذکر چند نمونه از آیات قرآن مجید متجاوز از ۲۰ روایت در این زمینه گرد آورده است و در پایان این باب حدود ۱۱ حکایت شگفت‌انگیز از صبر و تسلیم اهل بلا را یاد آور شده است.

باب چهارم

باب چهارم در مورد گریه کردن در مرگ فرزندان و بستگان است و بیان داشته است که گریه کردن در مرگ فرزندان و خویشان و دوستان ما دامی که متضمن اعتراض به کار خدا نباشد بی اشکال است و منافاتی با صبر و رضا به قضاء الهی ندارد و در اثبات این مطلب شواهدی از گریه‌های پیامبر و ائمه علیه السلام که در مرگ فرزندان و دوستان خویش ابراز داشته‌اند آورده است و بیان داشت که گریه‌های آن بزرگواران در مرگ فرزندان و دوستانشان گریه رحمت بوده است نه به عنوان اعتراض به کار خدا و در پایان این باب احادیثی در مذمت صورت خراشیدن و گریبان پاره کردن و داد و فریاد و ناله براه انداختن در مرگ فرزندان و خویشان گرد آورده است.

خاتمه

و خاتمه پیرامون استحباب و فضیلت تسلیت به صاحب عزا و ثواب و کیفیت آن احادیثی ذکر نموده است و سرانجام رساله را با تسلیت نامه مفصلی از امام صادق علیه السلام که آن حضرت به این عنوان برای عموزاده‌های خویش نوشته بود ختم نموده است. این بود خلاصه از مشخصات و شناسنامه این کتاب با همین توضیح کوتاه می‌توانید پی به اهمیت این کتاب ببرید که با حجم کمش حدود ۲۰۰ حدیث ارزنده و قریب ۷۰ حکایت آموزنده در آن گرد آوری شده است که مطالعه هر یک از آنها باعث زدودن زنگار دل و جلا و روشنی قلب می‌گردد. می‌گویند شهید ثانی در وقتی این کتاب را تالیف کرد که فرزندانش در سن طفولیت از دنیا می‌رفتند و او از مرگ آنها بسیار متأثر می‌شد شاید این حالت تأثر را بر خلاف رضا و تسلیم در برابر قضا و قدر الهی می‌دانست لذا برای تسلیت خود و کسانی که به این گونه مصائب مبتلا می‌شوند این کتاب را

نوشت و آن را «مسکن الفواد عند فقدا لاحبه والاولاد» نام نهاد یعنی تسکین دهنده دلها هنگام فقدان دوستان و اولاد، حقیقتا اسم با مسمائی است.

لازم به ذکر است که عناوین کتاب و شماره بندی روایات و حکایات و توضیحات داخل پرانتز و پاورقیها از مترجم است. از خوانندگان محترم استدعا دارم چنانچه نقصی در ترجمه این کتاب مشاهده کرده‌اند بر حقیر ایراد نگیرند زیرا اینجانب از باب (مالا یدرک کله لا یتراک کله) اقدام به ترجمه این کتاب نمودم.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

امیدوارم مترجمین و نویسندگان ماهر در رفع این نقضیه خصوصا خانواده شهداء ترجمه و شرح نمایند و این ترجمه حقیر نیز به منزله یاد آوری و تذکری باشد برای آنها در اقدام این کار از خداوند متعال توفیق همگان را در راه خدمت به دین مقدس اسلام و جامعه اسلامی مسئلت دارم و الله الموفق و المعین.

حسین جناتی قم اول خرداد ماه ۱۳۶۳

گذری کوتاه به زندگی شهید ثانی

جناب شیخ زین الدین معروف به «شهید ثانی» در سیزدهم شوال سال ۹۱۱ در قریه «جباع»^۱ دیده به جهان گشود و مقدمات علوم را نزد پدر خویش فرا گرفت و بعد از وفات پدر جهت کسب علوم و معارف مسافرت‌های زیادی نمود به مصر و دمشق و حجاز و بیت المقدس و عراق و استانبول رفته و از هر خرمنی خوشه‌هایی چیده است. در این راه تنها به دانشمندان شیعه اکتفاء نوزید بلکه از علمای سنت نیز استفاده نمود و اساتید سنی او را دوازده تن ذکر کرده‌اند و به همین جهت مردمی جامع بوده است، علاوه بر فقه و اصول از فلسفه و عرفان و طب و نجوم هم آگاهی داشته است.

شهید مرد فوق العاده زاهد و متقی بوده است شاگردان او در احوالش نوشته‌اند که در ایام تدریس، شبها به هیزم کشی برای اعاشه خاندانش می‌رفت و صبح به تدریس می‌نشست، مدتی در بعلبک به پنج مذهب (جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) تدریس می‌کرده است شهید تألیفات زیادی دارد که معروف‌ترین آنها شرح لمعه شهید اول است این کتاب یک دوره فقه می‌باشد و تا کنون از کتب درسی طلاب حوزه‌های علمیه است که قریب صد شرح و حاشیه بر آن نوشته‌اند.

کرامات شهید ثانی

از شهید کرامات زیادی بروز کرده است که صاحب کتاب «قصص العلماء» حدود ۱۴ کرامت از کرامات آن شهید را ذکر نمود مانند خواب دیدن شهید در مصر پیامبر اسلام را و وعده خیر دادن آن حضرت به او و با خبر شدن از شهادت خود در خواب و خبردادن از مکان شهادت خود و ساطح شدن نور از قتلگاه او بطرف آسمان و...

جریان شهادت آن فقیه اهلبیت علیه السلام

می‌گویند روزی دو نفر با هم دعوا و نزاع داشتند و برای رفع نزاع خود نزد شهید رفتند و از او خواستند که شرعا بینشان حکم نماید شهید هم مطابق دستور شرع مقدس اسلام بین آن دو حکم نمود، طبیعی است در محاکمه یکی حاکم و دیگری محکوم می‌گردد شخص محکوم به شدت ناراحت و غضبناک شد و رفت نزد قاضی صیدا از شهید ثانی سعایت کرد قاضی هم که به دنبال بهانه می‌گشت تا مزاحمتی برای شهید فراهم

^۱ . جباع یکی از دهات کوهستانی جنوب لبنان است و از قدیم اقامتگاه شیعه بوده است و علماء زیادی از آنجا بر خواسته‌اند و امروز تحت اشغال صهیونیستها و فالانژها است.

سازد از این فرصت استفاده کرد و به سلطان روم کشور ترکیه امروز که در آن موقع لبنان و سوریه هم جزو قلمرو حکومت و امپراطوری او بود نوشت که مردی بدعت گذار شیعی مذهب در دیار ما مردم را به تشیع دعوت می‌کند، و اجتماع را به گمراهی گرایش می‌دهد و از مذاهب چهار گانه «مالکی، حنبلی، شافعی، حنفی» خارج است. سلطان وقت برای دستگیری و جلب شهید مأموریتی به جبل عامل فرستاد، شهید ثانی در آن زمان در میان تاکستان خود بیرون از قصبه «جباع» مشغول تألیف شرح لمعه بود مردم جبل عامل در پاسخ مأمورین سلطان گفتند: نامبرده مسافرت کرده است.

شهید وقتی از ماجرا با خبر شد، تصمیم گرفت که در پنهانی به سفر حج مشرف شود و محرمانه در محملی پوشیده به طرف مکه حرکت کرد. مأمورین از مسافرت شیخ شهید با خبر شدند و به طرف مکه رهسپار شدند و آن بزرگوار را در مسجدالحرام دستگیر نمودند و مدت چهل روز او را در مکه زندانی کردند سپس او را با کشتی به طرف اسلامبول حرکت دادند، و در بین راه، در کنار دریا سر از بدنش جدا نمودند و بدن شریفش را به دریا انداختند بعضی گفته‌اند که چون مأمورین شیخ را دستگیر کردند او از آنان مهلت خواست تا اعمال حج را به انجام برساند، مأمورین قبول کردند، پس از فراغت حج او را به طرف اسلامبول حرکت دادند در نزدیکی شهر شخصی از مأمورین پرسید این شیخی که همراه شما است کیست؟ مأمورین گفتند: یکی از علماء شیعه و متهم است باید او را جهت بازجویی به نزد سلطان ببریم آن شخص گفت: اگر او را زنده به نزد سلطان ببرید ممکن است این شیخ نزد سلطان از شما شکایت کند که در بین راه او را اذیت کردید و او هم در دستگاه سلطان طرفدارانی دارد که گفته‌اش را تأیید می‌کنند و باعث هلاکت شما می‌گردد پس بهتر است او را در همین جا به قتل برسانید و پیشنهاد او را پسندیدند و او را کنار دریا بردند و سر از بدنش جدا کردند و سرش را نزد سلطان بردند، سلطان از قضیه به شدت ناراحت شد و گفت چرا او را زنده نیاوردید و دستور قتل قاتل یا قاتلان شهید را صادر کرد و گردن آنها را زدند.

چندان امان نداد که شب را سحر کند

دیدگی که خون ناحق پروانه شمع را

علت اشهار لقب شهید اول و ثانی

در میان صدها شهید از علماء شیعه جناب شیخ جمال الدین محمدبن مکی و شیخ زین الدین به شهید اول و ثانی معروف و مشهور شدند.

مرحوم علامه امینی در کتاب «شهداء الفضیله» زندگانی ۱۳۰ نفر از علماء شیعه قرن چهارم هجری تا عصر خودش را گرد آورده است که چهل نفر آنها قبل از شهید اول و حدود ۵۵ نفر آنها قبل از شهید ثانی به شهادت رسیده‌اند مع ذالک این دو شخصیت به شهید اول و ثانی ملقب شدند علتش این است که این دو بزرگوار از شخصیت‌های طراز اول علماء بوده‌اند و تا آن زمان سابقه نداشت که چنین شخصیت‌های بزرگ علمی را با آن وضع دلخراش به شهادت برسانند زیرا شهید اول را نیز با وضع دلخراش تری در روز پنجشنبه نهم جمادی الاول سال ۷۸۶ هجری در عهد سلطنت برقوق به فتوای قاضی برهان الدین مالکی و تأیید عبادبن جماعه شافعی در میدان قلعه دمشق با شمشیر کشتند و جسد شریفش را را بدار آویختند و تا عصر آن روز سنگباران کردند و بعد جسد را از دار پائین آوردند و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند.

و بعضی ملا عبدالله برغانی فقیه بزرگوار اهل بیت علیه السلام را که در سن ۸۰ سالگی در مسجد قزوین در محراب عبادت به دست فرقه گمراه بایبه مورد ضرب شدید قرار گرفت که منجر به شهادتش گردید شهید ثالث «شهید سوم» لقب داده‌اند. و بعضی دیگر عالم و فقیه بزرگوار شیعه شهاب الدین تستری خراسانی را که در سال ۹۹۷ در بخارا توسط ازبکان دستگیر و او را به جرم تشیع و دوستی خاندان ولایت با کارد و خنجر کشتند و جسدش را در میدان بخارا به آتش کشیدند شهید ثالث لقب داده‌اند. و عده‌ای دیگر ملا عبدالله برغانی مذکور را شهید رابع «شهید چهارم» و قاضی نورالله مرعشی صاحب کتاب «مجالس المؤمنین» را که بدخاهان کینه ورز او را عریان کردند و با چوبهای شاخه دار آن قدر به بدنش زدند تا گوشتهای بدنش پاره پاره گشت تا به جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملحق گردید شهید خامس «شهید پنجم»

لقب داده‌اند مع ذالک هیچکدام از این فقهاء عظام و شهداء عالی مقام که به جرم اسلام و تشیع شهید شدند مانند شهید اول و ثانی در این لقب شهادت مشهور نشده‌اند.

سبب تالیف و وجه نامگذاری کتاب مسکن الفؤاد

شهید ثانی رضوان الله علیه بعد از حمد و ستایش خداوند متعال و شهادت به وحدانیت او و شهادت به رسالت پیامبر خاتم حضرت محمدین عبدالله صلی الله علیه و آله درود و صلوات بر او و آل اطهار آن حضرت می‌گوید:

چون مرگ حادثه عظیمی است که همواره بین دوستان جدائی میاندازد و جدائی دوست از بزرگترین مصائب محسوب می‌گردد و این مصیبت به قدری بزرگ است که حتی نزدیک است قلب صاحبان عقل و خرد و مردان صاحب نظر را از حق منحرف کند.

خصوصاً از عزیزترین دوستان فرزند آدمی است که به منزله جان قلب پدر و مادر است و از همین جهت است که خداوند متعال در فراق او ثوابهای فراوانی برای پدر و مادرش مقرر فرمود و به آنها وعده شفاعت داده است، لذا در این رساله احادیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حکایاتی از حالات اهل کمال و اشخاص بلند مرتبه و مختصری از تنبیهات روشن جمع آوری نمودم.

امید است انشاء الله این مجموعه باعث زدودن زنگار دل محزونها و بر طرف نمودن غم و رنج مصیبت دیده‌ها گردد بلکه عارفان را شاد و فلان را از خواب غفلت بیدار نماید. و این مجموعه را «مسکنه الفؤاد عند فقدا لاجبه و الاولاد» یعنی تسکین دهنده دلها هنگام فقدان دوستان و اولاد نام نهادم و آن را بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب نمودم.

مقدمه کتاب

بدان که در جای خود ثابت گردیده است که عقل تنها ابزاری است که خداوند متعال به وسیله آن شناخته شده است و تصدیق پیغمبران و التزام به شرایع توسط آن ایجاد گردیده است. و نیز عقل تشویق کننده برکسب فضائل و بر حذر دارنده از اتصاب به رزائل است، پس عقل مدیر امور دنیا و آخرت و سبب وصول ریاست هر دو جهان است.

مثل عقل مانند نور در میان ظلمت است پس در میان گروهی که عقلشان کم است مانند چشم نابینا یا چشم شب کور است و در میان عده‌ای دیگر که عقلشان زیاد است درخشندگی‌اش مانند روز در وقت ظهر می‌باشد. پس سزاوار است کسی که از این نعمت الهی برخوردار می‌باشد با آن مخالفت ننماید و از هوای نفس خویش پیروی نکند بلکه در همه حالات چه در موقع منفعت و چه در موقع ضرر عقل را حاکم قرار دهد. و به ارشاد و راهنمایی آن مراجعه نماید در این هنگام است که موجبات رضا به قضاء الهی برایش کشف می‌گردد مخصوصاً اگر آنچه که در مورد فراق فرزند وارد شده با عقل خویش تدبیر کند «برایش کشف می‌گردد که مصیبت مرگ فرزند لطفی از الطاف خفیه الهی است آنگاه است که تحمل مشکلات و مصائب برایش آسان می‌گردد» اموری که مطالعه و تدبیر در آنها باعث رضا و خشنودی به قضاء و قدر الهی می‌گردد بسیار است و ما در این مقدمه پنج وجه آن را ذکر مینمائیم.

وجه اول تدبیر در عدل و حکمت خداوند

وقتی به دقت به عدل و حکمت خداوند توجه کنی و فضل و رحمت و کمال عنایتش را نسبت به بندگان در نظر بگیری قطعاً برایت روشن می‌گردد که وقتی خدا بندگان را از عدم و نیستی خارج کند و به هستی و وجود در آورد و نعمتهای فراوان خویش را برایش ارزانی داشته است و همواره آنها را مشمول الطاف و امدادهای خویش قرار داد تمام اینها برای این است که بندگان از سعادت ابدی و کرامت سرمدی بهرمنند گردند

چون خداوند غنی بالذات است و هیچگونه نیازی به مخلوقات ندارد.^۱ و همچنین خداوند متعال از باب لطف تکالیف و وظائفی برای بندگان مقرر فرمود تا به دین وسیله به درجات و مقامات بلندی در آن جهان نائل گردند.^۲ و نیز ارسال رسل و انزال کتب تمام به منفعت و مصلحت خود بندگان است همه برای این است که بندگان به کمال سعادت برسند.

پس بنابراین روشن شد که تمام افعال خداوند متعال به مصلحت بندگان و باعث شرافت ایشان است و مرگ نیز که از جمله افعال خداوند حکیم است چنین می باشد. قرآن مجید در آیات متعددی مرگ را از کارهای خداوند می شمارد از جمله در سوره آل عمران آیه ۱۴۵ می فرماید: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا یعنی هیچ کس جز به فرمان خدا نمی میرد سرنوشتی است تعیین شده.

و نیز در آیه ۱۵۴ همین سوره می فرماید: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ یعنی پیغمبرم در جواب آن منافقان سست ایمان که می گفتند اگر ما برحق بودیم در اینجا یعنی جنگ احد این همه کشته نمی دادیم، بگو اگر هم در خانه های خود می بودید آنهایی که کشته شدن در سر نوشتشان بود به بسترشان می ریختند و آنها را به قتل می رساندند.

و در سوره زمر آیه ۴۲ می فرماید: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا یعنی خدا است که جانها را در وقت مرگ آنها می گیرد. و آیات زیادی است که مرگ را از کارهای خداوند متعال می شمارد.^۳

پس قطعاً ثابت شد که مرگ یکی از کارهای خداوند حکیم است و کار حکیم نیز از روی حکمت و مصلحت است و اگر خداوند صلاحیت و فائده بنده ضعیف غافل از مصلحت را در نظر نمی گرفت هرگز این کار را انجام نمی داد و فرزندش را از او نمی گرفت زیرا قبلاً شناختی که خداوند ارحم الراحمین و اجود الاجودین یعنی مهربانترین مهربانها و بخشنده ترین بخشنده ها است. و اگر چنانچه خلاف این مطلب در دلت خطور کند و مرگ را از کارهای خداوند حکیم نشماری بدان که به شرک خفی مبتلا هستی و اگر میدانی که مرگ از جمله کارهای خداوند لطیف است و لکن اطمینان قلب و آرامش روح نداری بدان که به حماقت جلی مبتلا می باشی و منشاء این بیماری شرک پنهانی و حماقت این است که آدمی از حکمت خداوند متعال و مقدرات نیکویش در مورد بندگان غافل باشد. برای همین غفلت است که گاهی خداوند بنده اش را از راه لطف و مرحمت به بلائی مبتلا می کند و او به درگاه خدا ناله و زاری می کند که خدایا این بلیه را از من دور کن و به قدری تضرع و ناله می کند که ملائکه آسمان به حالش رقت می کنند و به پروردگار عرض می کنند که به این بنده ات ترحم فرما و حاجتش را برآورده ساز خداوند به ملائکه خطاب می فرماید: که من از باب لطف و رحمت او را به آن بلا مبتلا کنم چگونه ترحم در چیزی که به وسیله همان چیز به او ترحم نمودم یعنی چون بنده غافل از ثمره و نتیجه بلا بی خبر است گمان می کند که خدا بر اثر بی عنایتی او را به این بلیه مبتلا کرده لذا مصرأ از خدا می خواهد که آن بلا را از او دور کند. خواننده عزیز در این کتاب کلمات الهی که در مورد عدل و حکمت خداوند گفته شد تدبیر کن که در این باب تو را کفایت می کند.

وجه دوم از موجبات رضا به قضاء الهی

^۱ . مخلوقات همه فقیر درگاه او هستند یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید (سوره فاطر آیه ۱۵) ای مردم شما همه فقیر و به خدا محتاجید و تنها خدا است که بی نیاز و غنی بالذات و ستوده صفات است.

^۲ . امام خمینی ادام الله ظلّه در نجف اشرف بعد از مرگ فرزند عزیزشان مرحوم شهید حاج آقا سید مصطفی فرمودند: مرگ مصطفی از الطاف خفیه الهی بود و در مجلس ختم ایشان ضمن سخنانی فرمودند: تمام تکالیف الهیه الطاف الهی است، و ما خیال می کنیم تکلیف یعنی مشقت است چه تکالیف فردی که برای تربیت و تکمیل هر شخص می باشد و غیر از این راه یعنی عمل به تکلیف راهی برای تکمیل و ترقی نیست و درجاتی برای انسان هست که بدون پیمودن این راه انسان به آن نمی رسد. و چه تکالیف اجتماعی که در اجتماع وظائفی داریم و برای تنظیم اجتماع باید به آن عمل کنیم. و نیز استاد ما از قول امام خمینی نقل می کرد که ایشان ضمن درس اخلاق در مسجد سلماسی قم فرمودند: تمام دستورات الهی برای تکمیل روح بشر است حتی مسواک نمودن دندان و مرحوم صدوق در کتاب خصال در حدیثی از رسول اکرم (ص) برای مسواک ۱۲ خاصیت ذکر نمود که از جمله آنها خشنودی پروردگار و خوشحالی ملائکه می باشد.

^۳ . اگر در قرآن گاهی این کار را به ملائکه یا ملک الموت نسبت میدهد به اعتبار این است که آنها مأمور خدایند و به اذن او قبض روح می کنند در حقیقت قایض و متوفی و میراننده حقیقی خدا است.

وقتی به حالات پیغمبران نظر کنی و خبرهائی را که در امور دنیوی و اخروی داده‌اند تصدیق نمائی و به وعده‌هائی که درباره سعادت دائمی ابدی داده‌اند مؤمن باشی و بدانی آنچه را که می‌گویند از طرف خداوند عزوجل می‌باشد و معتقد باشی که قول ایشان معصوم از خطا و محفوظ از غلط و هوا است و وعده‌های ثوابی را که در مورد هر نوعی از مصیبت داده‌اند بشنوی کما این که در آینده نزدیک می‌بینی و می‌شنوی آن وقت است که مصیبت برایت آسان می‌گردد و میدانی که این مصیبت برایت فائده نهائی و سعادت دائمی را در بر دارد و برای خودت گنجی ذخیره کرده‌ای یعنی «آن فرزند فوت شده را که در زیر خاک پنهان کردی به منزله گنجی است برای تو» بلکه بالاتر از گنج حزر و پناهگاه و سپر از عذاب عظیم قیامت است آن عذابی که هیچ کسی طاقت تحمل و مقاومت در برابر آن را ندارد در حالی که فرزند فوت شده‌ات تو را از آن عذاب سخت نجات داده و به سعادت رسانده است و تو و فرزندت رستگار می‌شوید. پس بنابراین سزاوار نیست که در مرگ فرزندت جزع و فزع و بیتابی نمائی.

ای کسی که به داغ فرزند مبتلا شدی این مثل را برای خودت ترسیم نما فرض کن به این که اگر به یک صحنه خطرناکی مواجه شوی یا حیوان درنده و یا مار گزنده یا آتش فروزنده‌ای به طرفت هجوم آورد و یکی از عزیزترین فرزندان در این حال به نزدت باشد و نیز یکی از پیغمبرانی که هیچ گونه شک و تردید در صدق گفتارش نداری در آنجا حضور داشته باشد و آن پیغمبر به تو بگوید اگر فرزندت را فداء کنی هم خودت و هم فرزندت از این مهلکه نجات خواهید یافت و گرنه خودت قطعاً هلاک می‌شوی و نمی‌دانی که فرزندت هم هلاک می‌شود یا سالم می‌ماند.

آیا در این صورت شخص عاقل هیچ گونه شک می‌کند به این که فدیة دادنی که باعث سلامت و نجات خود و فرزند از مهلکه می‌شود عین مصلحت و فدیة ندادن و تمرد از امر آن پیغمبر که باعث هلاکت خود و فرزند می‌گردد عین مفسده است؟ بلکه چه بسا بسیاری از مردم سلامت خودشان را بر فرزندان مقدم داشته‌اند و برای حفظ جان خود فرزندان خویش را فدا نمودن و در حالی که یقین داشتند که فرزندان به هلاکت می‌رسند این قضیه در جاهای سخت و خطرناک و سالهای قحطی اتفاق افتاده است.

تازه تمام اینها که گفته شده در مورد آتش و هلاکت دنیوی است که درد و رنجش کوتاه مدت و زودگذر است و چه بسا ممکن است بعد از تحمل رنج مختصر به آسایش و راحتی بهشت منتقل گردد. پس چه فکر می‌کنی در مورد آن درد و رنجی که تا ابد الابد باقی است و سالهای متمادی درنگ می‌کند و یک روز آن مانند هزار سال است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَيْنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى نَزَاعَةً لِّلشَّوْىِ
تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى وَجَمَعَ فَأَوْعَى^۱

یعنی در روز قیامت وقتی فرزندان و بستگان و خویشان اهل عذاب را به آنها ارائه می‌دهند گناه کار در آن روز آرزو می‌کند که‌ای کاش می‌توانست فرزندان و زن و برادر و خویشان و قبیله‌اش که همیشه حامی اش بودند و هر که در روی زمین است همه را گروگان بگذارد و فدای خویش کند تا مگر اینکه از عذاب الهی نجات یابد.

سپس خداوند متعال می‌فرماید: حرفش را نزن یعنی هرگز نجات نیابد و آتش دوزخ بر او شعله ور است تا سر و صورت و اندامش پاک بسوزد آتش به دنبال مردمی که پشت به حق کرده‌اند و با حق دشمنی و عناد ورزیده‌اند حرکت می‌کند و آنها را به سوی خود می‌کشاند و علت این که با حق مخالفت کردند این است که پولها را جمع کرده و در مخازن گرد آوری نموده‌اند و از طریق مشروع به نفع مردم به جریان نینداخته‌اند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عثمان بن مظعون یکی از یاران خاص آن حضرت وقتی در مرگ فرزندش بیتابی می کرد فرمود: یا بن مظعون ان للجنة ثمانية ابواب و للنار سبعة ابواب افلا يسرك الاتاتي بامنها الا وحدت ابنيك الي جنبك اخذا بحزتك ليستشفع لك الي ربك حتى يشفعه الله تعالى.

یعنی ای پسر مظعون بهشت دارای هشت در و جهنم دارای هفت در می باشد. آیا خوشحال و مسرور نمی کند تو را به اینکه به طرف هر دری از درهای بر وی فرزندت را در کنار خودت می بینی که به دامت چنگ میزند و شفاعت تو را نزد پروردگارت می نماید و خداوند شفاعت او را قبول می فرماید.^۱

وجه سوم از موجبات رضا به قضاء الهی

اینکه توبه باقی ماندن فرزندت علاقه مندی و از مردن او ناراحت می شوی برای این است که آن فرزند در دنیا یا در آخرت برایت فائده ای رساند و غالباً این چنین نیست که بقاء فرزند را برای خودش بخواهی زیرا این یک امر طبیعی است که انسان همه چیز را برای خودش می خواهد بر فرض اینکه فرزندت می ماند و وفات نمی کرد منفعت او برای تونا معلوم بود بلکه اکثراً فرزندان این زمان برای پدر و مادرشان هیچ گونه خبری نمی رسانند اگر نگوئیم شر می رسانند زیرا دوره آخر الزمان است و بی خبری و غفلت بیشتر مردم را فرا گرفته است و افراد نیک و صالح بسیار در اقلیتند.

پس بنابراین منفعت رساندن آن فرزند فوت شده برای تو بلکه برای خودش بر فرض اینکه نمی مرد نامعلوم بود ولیکن نفع بردن او الان و سالم ماندنش از خطر و نفع رساندن به تو معلوم و روشن است، پس سزاوار نیست که به خاطر چیز نامعلوم و مظنون بلکه مهم چیز معلوم و روشن را رها نمائی. و در حالات بیشتر فرزندان مطالعه کن ببین که جز افراد نادری در بین آنها کسی را می یابی که برای پدر و مادرش نافع باشد؟!!

و اگر تو ادعا کنی که فرزند من یکی از آن افراد نادر خوب می گردید این ادعا نهایت غفلت و نادانی تو را می رساند زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فان الناس بزما نهم اشبه منهم بائهم یعنی: شباهت مردم بزمان خویش بیشتر است از شباهت آنها به پدران خود.

و علاوه بر این آن فرد نادر صالحی که در بین خزاران ناصالح یافت شده و تو نیز اداره کردی که فرزندت مانند او بشود ممکن است ظاهراً فرد صالح و نفعی باشد چه خبر از باطن و فساد نیت و ظلم به نفس او داری و شاید اگر باطن او برایت کشف گردد که مملو از معاصی و فضایح است هرگز آن را برای خودت و فرزندت نمی خواهی و آرزو می کنی که اگر فرزندت نیز مثل او باطنش خراب باشد هر چه زودتر خدا مرگش را بدهد که مرگ برای او از این زندگی معصیت بار بهتر است اینها که گفته شد همه اش درباره این بود که تو بخواهی فرزند خویش را یکی از صالحان روزگار قرار دهی و از این جهت از مرگ او متأثر بودی. پس چگونه است در وقتی هیچ قصدی از ماندن فرزندت نداری جز این که او وارث خانه و باغ و چهار پایان و سایر متاع دنیوی تو گردد و وراثت فردوس اعلی را در حورا اولاد پیغمبران رها کنی و اگر فرزندت کوچک باشد در دامن ثارهم البنین تربیت می گردد کما اینکه احادیث بسیاری از رسول اکرم (ص) الله علیه و اله در این زمینه وارد شده است و این ترجیح دادن متاع دنیا و وراثت اموال بی ارزش این جهان را بر وراثت فردوس اعلی و هم نشینی با فرزندان پیغمبران از سفاهت و نادانی است اگر تعقل کنی.

و اگر مراد این است که فرزندت را یکی از علماء راسخین و صلحاء متقین قرار دهی و علم و کتب و سایر اسباب خیرت را برای او به ارث بگذاری باز هم توجه کن و متذکر باش بر فرض اینکه به مرادت بررسی آن عوضی که خداوند در فقدان فرزندت به تو می دهد از آنچه را که تو اراده کرده ای بزرگتر و مهم تر است و انشاء الله در آینده نزدیک احادیثی در این زمینه ذکر می گردد مانند روایتی که مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

^۱ . اینکه در حدیث برای بهشت هشت در و برای جهنم هفت در معین نمود دانشمندان مطالب زیادی در این زمینه گفته اند عده ای فرمودند اشاره به این است که هر چند درهای ورود به بدبختی و عذاب فراوان است ولی درهای وصول به سعادت و خوشبختی افزون تر است و رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته است یا من سبقت رحمته غضبه.

«ولد واحد يقدمه الرحل افضل من سبعين ولدا يبقون بعده يدركو: القائم عليه السلام».

اگر انسان یک فرزند از پیش بفرستد بهتر است از هفتاد فرزندی که بعد از خودش باقی بمانند و امام زمان علیه السلام را درک کنند.

ضرب المثل مرد خرابه نشین

ای مصیبت دیده به دقت در این مثل تدبیر کن، فرض کن با این که گفته شود مرد فقیری فرزند خود را با لباسهای کهنه و مندرس در یک خرابه وحشتناک پرافتی اسکان داده است و در آن خرابه خانه‌های مارها و عقربها و حیوانات درنده است و این مرد فقیر و فرزندش همیشه در معرض خطر بزرگ قرار دارند هر آن ممکن است از طرف آن گزنده‌ها و درنده‌ها آسیبی برایشان وارد شود و هلاک شوند سپس مرد حکیم جلیل القدر صاحب ثروت و حشمت و دارای خدمه و قصرهای بلندی از این جریان مطلع گردد و بر حالت این مرد فقیر خرابه نشین و فرزندش رقت نماید و بعد از غلامهایش را به نزد آن فقیر بفرستد و آن غلام از طرف آن حکیم به آن فقیر بگوید که آقای من به تو می‌گوید که من به حال رقت بار تو در این خرابه رحمم آمد و می‌ترسم بر تو و فرزندت در این خرابه پر خطر صدمه‌ای وارد شود حال از تو می‌خواهم که فرزندت را بدهی تا در یکی از قصرهای ما منزل گزیند و یکی از کنیزهای بزرگوار از او پرستاری کند تا اینکه کارهای تو تمام شود سپس وقتی آمدی و قصد اقامت نمودی تو را نیز در همان قصر فرزندت بلکه در قصری بهتر از قصر او منزل میدهم.

آنگاه آن مرد فقیر در جواب غلام آن حکیم بزرگوار بگوید: من به این امر راضی نیستم و نیز مایل نیستم که فرزندم در این خرابه از من جدا شود و این نه به خاطر عدم و ثوق و اطمینان من به آن مرد بخشنده است و نه به جهت زهد و کناره‌گیری ام از آن قصرمجلل است و نه برای آرزوی من بر ماندن فرزندم در این خرابه است بلکه طبع من چنین اقتضائی می‌کند و من هم میل ندارم با طبعم مخالفت کنم.

ای شنونده آیا تو این مرد خرابه نشین را با این وصف از دنی‌ترین سفهاء و پست‌ترین نادانها نمی‌شماری؟! پس پرهیز از اینکه در خلق خوئی واقع شوی که برای غیر خودت نمی‌پسندی زیرا نفس خودت نسبت به خودت از دیگران عزیزتر است «یعنی صفتی را که بر دیگران نمی‌پسندی باید به طریق اولی بر خودت نپسندی».

مقایسه عذابهای دنیا با عذابهای آخرت

بدان که همانا گزیدن افعیها و خوردن درنده‌ها و سایر آفات دنیوی هیچ نسبتی با کمترین محنتی از محنتهای آخرت که کسب شونده در دنیا هستند ندارد. بلکه هیچ نسبتی با یک لحظه اعراض و توییح خداوند سبحان در عرضه قیامت، یا با یک عرضه بر آتش و به سرعت خارج شدن ندارد. پس چه گمان می‌بری به توییحی که هزاران سال امتداد دارد. به نفخه عذاب جهنمی که هزار سال دردش باقی است. و گزیدن مارها و عقربهایی که چهل حریف که هر حریف ۸۰ سال است اثر درد و رنجش می‌ماند. و چه نسبتی است میان بالاترین قصر دنیا و پائین‌ترین مسکن بهشت.

و چه نسبتی میان بالاترین و فاخرترین لباسهای دنیا و سندس و استبرق بهشت و همچنین سایر نعمتهای دائمی آن جهان به طور کلی نه عذابهای و رنجهای دنیا با کوچکترین عذاب آخرت قابل مقایسه است نه نعمتهایش. بلکه اگر به دیده بصیرت در این مثل تأمل و تدبیر کنی و فکر را به جولان بیندازی خواهی دانست که آن مرد کریم بزرگ بلکه جمیع عقلا از آن مرد فقیر خرابه نشین به صرف تسلیم نمودن فرزند خویش راضی نمی‌شود بلکه باید علاوه بر تسلیم نمودن فرزند و راضی شدن به این امر از آن مرد کریم تشکر نیز بنماید و اظهار ثنا و ستایشی که در خور حال او است بکند زیرا حق نعمت چنین اقتضائی دارد.

وجه چهارم بی صبری باعث انحطاط آدمی از مقام رضا

همانا جزع و بیتابی کردن در مرگ فرزند باعث انحطاط بزرگی از مرتبه رضا به قضاء خدا است و موجب محرومیت و خسران عظیمی است و خداوند متعال کسی را که به قضاء او غضبناک و به مقدرات الهی اعتراض کند مذمت کرده است و فرمود: «من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی فلیعبد ربا سواى» یعنی کسی که به قضاء من راضی نشود و بر بلائیم صبر نکند خدائی را غیر از من عبادت کند.

و هنگامی که موسی علیه السلام عرض کرد پروردگارا مرا به چیزی که رضای تو در آن است راهنمائی فرما خداوند متعال فرمود: «ان رضای فی رضاک بقضائی» یعنی رضای من در این است که توبه قضاء من راضی باشی.

و در قرآن کریم فرمود: رضی الله عنهم و رضوا عنه خدا از ایشان راضی و ایشان نیز از خدا راضی شدند.

و خداوند متعال به داود علیه السلام وحی فرمود: «یا داود وارید و انما یکون ما ارید فان سلمت لما ارید کغیتک ما ترید و ان لم تسلیم ما ارید اتعبتک فیما ترید ثم لایکون الا ما ارید.» یعنی ای داود تو اراده می کنی و من هم اراده می کنم و آنچه که خواسته و اراده من است به وجود می آید. پس اگر در برابر اراده من تسلیم شدی خواسته ات را کفایت می کنم و اگر در برابر اراده من تسلیم نشوی تو را در ارادهات به تعب و رنج می اندازم و آخرهم جز اراده و خواسته من واقع نخواهد شد.

و نیز خداوند متعال در قرآن مجید فرمود: «لَکِنَّا لَا تَسُوْا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاکُمْ»^۱ ((هر مصیبتی که به شما می رسد قبلا در لوح محفوظ ثبت شده است)) تا اینکه شما بر آنچه از دستتان می رود تاسف نخورید و به آنچه خدا به شما عطا می کند مغرور و دلشاد نگردید.

بدان که همانا رضا به قضاء خدای متعال ثمره محبت به خداست زیرا هر کس چیزی را دوست بدارد به کار او نیز راضی است و رضایت عبد از خدا دلیل بر رضای خداوند متعال از عبد است. «رضی الله عنهم و رضوا عنه» و این مقام و مرتبه یعنی راضی بودن عبد از خدا و راضی بودن خدا از او کامل ترین سعادت و بالاترین کمالات است و صاحب این مقام همیشه راحت و آرام است و هیچگاه تزلزل و اضطراب ندارد زیرا در او چیزی به عنوان خواستن و نخواستن وجود ندارد و خواستن و نخواستن برای او یکی است یعنی همواره تسلیم ارائه و خواسته خداست از خودش چیزی اعمال نمی کند که اگر به مرادش نرسید ناراحت شود و رضوان^۲ مِنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ اِنَّ ذٰلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر^۳ رضایت و خشنودی خدا بزرگتر است. این از استوارترین و محکم ترین امور است. و در آینده نزدیک انشاء الله در این زمینه در باب رضا یعنی باب سوم این کتاب بحث می گردد.

گریه کردن بر مرگ اقارب اگر متضمن اعتراض نباشد عیبی ندارد

بدانکه گریه کردن با رضا و خشنودی منافات ندارد و موجب سخط و خشم نیست و این کار مربوط به قلب است و در آینده نیز در این زمینه یعنی باب چهارم این کتاب بحث می شود و از این قبیل است گریه انبیاء و ائمه علیه السلام بر فرزندان و دوستانشان زیرا گریه برای انسان یک امر طبیعی و مادامی که متضمن خشم و اعتراض به کار خدا نباشد عیبی ندارد.

وجه پنجم مصائب و مشکلات انبیاء و اولیاء از همه بیشتر بود

پنجمین چیزی که موجب رضا و خشنودیت این است که صاحب مصیبت نظر کند به اینکه در خانه ایست که طبیعت آن بر تیرگی و سختی و سرشتش بر مصائب و بلا ساخته شده است. پس آنچه که از بلاها و مصائب در دنیا واقع می شود به مقتضای ذات و طبیعت آن است. و اگر بر

^۱ . سوره حدید آیه ۲۳.

^۲ . سوره توبه آیه ۷۲.

^۳ . سوره شوری آیه ۴۳.

خلاف این مطلب واقع شود خلاف عادت است و آن به خاطر چیز دیگری است (مثلا: بر کافر و دشمنان خدا در دنیا کمتر مصائب و بلا واقع می‌شود و این ربطی به اصل طبیعت دنیا ندارد).

مخصوصا بلا و گرفتاری بزرگان و مردان شریف مانند انبیاء اوصیاء و اولیاء از سایرین بیشتر بود. شدائد و سختیهای آنها به قدری بود که کوهها از تحمل آن عاجز بودند این مطلب از کتابهای بسیاری که در این زمینه نوشته معلوم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الدنيا سجن المؤمن و جنه الكافر» دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و گفته‌اند که در دنیا لذت حقیقی وجود ندارد بلکه لذت دنیا راحت شدن و نجات یافتن از رنج است، و بهترین لذت دنیا مباشرت با زنان است که از نتیجه آن فرزند ایجاد می‌گردد.

و این لذت چقدر سختی و رنجها را به دنبال دارد که کمترین آنها ضعف قوای بدنی و خستگی و فرسودگی است و وقتی که فرزند به وجود می‌آید دردهای او بر لذتش فزونی می‌یابد و سرورش به یک دهم حسرت‌هایش نمی‌رسید و کمترین آفاتش در حقیقت فراق وجدائی به هنگام مردان اوست آن فراقی که دلها را پاره و بدنها را از بین می‌برد و نابود می‌سازد.

پس هر چه را که کنی در دنیا آب است در حقیقت آب نیست بلکه سراب و آب ناماست، و عماراتش اگر چه نیکو باشد رو به خرابی است و مالش اگر چه شخص جاهل به آن مغرور می‌گردد رو به نابودی است. و کسی که در آب فروان شناوری می‌کند نباید از رطوبت ناراحت شود و جزع و فرع کند زیرا طبع آب بر رطوبت است و کسی که خودش را در میان دو صف جگنده‌ها داخل کند بدون ترس و وحشت نیست. (زیرا طبیعت قرار گرفتن درد و صف جگنده ترس و وحشت است) و از عجائب این است که کسی دستش را در دهان افعیها داخل کند و خودش را از گزیدن آنها مصون بدارد و منکر آسیب رساندن آنها شود و عجیب‌تر این است که کسی از چیزی که طبعش بر ضرر بنا شده است تقاضای منفعت نماید.

و چه نیکو است گفتار یکی از فضلاء در مرثیه فرزندش:

طبع علی کدر و انت تریدها	صفوا من الاقدار و الاکدار
و مکلفوا الایام ضد طبا عها	متطلب فی الماء جذوة نار
و اذا رجوت المستحیل فانما	تینی البناء علی شفیر هار

یعنی طبع دنیا و روزگار بر تیرگی بنا شده است در حالی که تو از آن توقع صافی از کثافات و کدورتها داری. و کسی که روزگار را بر ضد طبعش تکلیف کند (یعنی آسایش و راحتی از او طلب کند) مانند کسی است که در آب تقاضای شعله آتش کند. هرگاه آرزوی چیز محال و غیر ممکن نمائی مانند این است که لب پرتگاه ساختمان بنا کنی.

یکی از عرفا گفته است: بر مصیبت دیده سزاوار است که مصیبت را بر خودش سهل و آسان نماید و از اینکه همه چیز در این دنیا فانی می‌گردد و مسیرها به پایان می‌رسد غافل نباشد و در حقیقت دنیا خانه کسی است که در آن جهان خانه ندارد و مال کسی است که مال ندارد، جمع می‌کند آن را کسی که عقل ندارد، و برای آن سعی کوشش می‌کند یعنی حرص می‌ورزد کسی که اعتماد و یقین ندارد، و به جهت آن دشمنی می‌کند کسی که دانائی ندارد، و بر آن حسد می‌برد کسی که بصیرت ندارد، کسی که در دنیا صحت دارد رنجور و کسی که مریض است افسرده، و فقیر دنیا محزون و غنی‌اش مفتون است. بدان که تو در این دنیا برای غرض خاصی خلق شدی و بیهوده و بی‌غرض خلق نشدی زیرا خداوند متعال از عبث و بیهوده کاری منزه است و فرمود:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱ ما جن و انس را جز اینکه مرا پرستش کنند نیافریدیم».

و خداوند دنیا را محل کسب و تجارت آخرت قرار داده است و سرمایه آن تجارت را اعمال صالح و وقت آن را مدت عمر مقرر فرموده. و جدا این مدت نسبت به آنچه که کسب می‌شود و آن عبارت است از سعادت ابدی بی پایان کوتاه است. پس اگر مشغول کسب این تجارت شوی و مانند مردان بزرگ بیدار باشی و همانند مردان دلاور کمر همت ببندی و بکار خود اهتمام ورزی امید است که به نصیب و بهره خود نائل گردی پس عمرت را در اهتمام به غیر آن چه که برای آن خلق شدی ضایع مکن و اوقات شریف عمرت را غنیمت بشمار و گرنه عمرت از بین می‌رود و فائده‌ای عائدت نمی‌گردد. زیرا غایب عود نمی‌کند و میت بازگشت نمی‌نماید یعنی عمر از دست رفته بر نمی‌گردد و از سعادت که برای آن خلق شدی محروم می‌گردی.

و وقتی در آن جهان درجات سابقین و پیشتازان را ببینی و منازل آنها را مشاهده نمایی در حسرت و مغبونیت محرومیت دائمی فرو می‌روی و هیچگاه حسرت تمام نمی‌شود چون قابل جبران نیست. و در حالی خودت در انجام اعمال کوتاهی کردی و خود را از این تجارت پر سود محروم نمودی. پس بنابراین آن درد و رنج کوتاه مدت دنیا را با این درد و رنجهای دراز مدت بی پایان قیامت مقایسه کن و هر کدام از این دو که برایت سخت‌تر و مضرتر است از خود دفع کن با اینکه دفع سبب این یعنی رنجهای آخرت را دارای ولی قدرت دفع سبب رنجهای دنیا را نداری کما اینکه حضرت علی علیه السلام به اشعب بن قیس که در مرگ فرزندش بیتابی می‌کرد فرمود:

ان صبرت جری علیک القضاء و انت ما حور و ان لم تصبر جری علیک القضاء و انت ما زور. فاغتنم شبابک قبل هر مک و صحتک قبل سقمک و اجعل الموت نصب عینک و استعدله بصالح العمل ودع الاشتغال بغیرک فان الموت یاتی الیک دونه.

یعنی اگر صبر کنی مقدرات بر تو جاری می‌شود و تو پاداش خواهی داشت، و اگر صبر نکنی (و بی تابی نمایی) بازهم مقدرات مسیر خود را طی می‌کند و وزر و گناه بر تو خواهد بود. پس جوانیت را قبل از پیری و صحت را قبل از مرضت غنیمت بشمار، و مرگ را همیشه نصب العین خود قرارده و خود را با عمل صالح مهیا و آماده آن نما و از اشتغال بغیر خود بپرهیز زیرا مرگ به طرفت می‌آید. و در قول خداوند تامل و تدبیر کن که فرمود: **وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى^۲** نیست برای انسان جز آنچه را سعی کرده و زود است که سعیش را ببیند. (مقصود از سعی در آیه عمل انسان و منظور از رویت مشاهده عمل در روز قیامت است - تفسیر المیزان)

پس آرزویت را کوتاه و عملت را اصلاح و نیکو کن زیرا بیشترین چیزی که باعث اهتمام و دلبستگی به اموال و اولاد می‌گردد آرزوی طولانی است. و پیغمبر اسلام به یکی از اصحاب خویش فرمود:

إذا أصبحت فلا تحدث نفسك بالسماء و إذا أمسیت فلا تحدث نفسك بالصباح و خذمن حیاتک لموتک و من صحتک لسقمک فانک لاتدری ما اسمک غدا.

یعنی چون صبح کنی فکر شب را مکن و چون شب کردی فکر صبح را مکن و از زندگانی خود برای مرگ و از صحتمندی و سلامتت برای روز بیماریت ذخیره بردار زیرا چه میدانی که فردا نام تو در میان چه طائفه خواهد. (گروه مردگان یا زندگان).

و حضرت علی علیه السلام فرمود: ان اشد ما اخاف علیکم خصلتان اتباع الهوی و طول الامل فاما اتباع الهوی فانه يعدل عن الحق و اما طول الامل فانه یورث الحب للدنیا ثم قال: الا ان الله يعطى الدنيا لمن یحب و یبغض و اذا احب عبدا اعطاه الايمان. الا ان للدين

^۱ . سوره زاریات آیه ۵۶.

^۲ . سوره نجم آیه ۴۱.

ابناء و للدينا ابناء فكونوا من ابناء الدين و لا تكونوا من ابناء الدنيا الا ان الدنيا قد اتحلت مولية، الا ان الاخرة قدر تحلت مقبلة، الاوانكم في يوم عمل ليس فيه حساب. الاوانكم توشكون في يوم حساب ليس فيه عمل.

از دو خصلت بیش از هر چیز می‌هراسم یکی پیروی از هوا و هوس، و دیگری آرزوی دور و دراز و طولانی. اما پیروی از هوا و هوس انسان را از راه حق باز می‌دارد، و آرزوی دراز موجب دلبستگی به دنیاست. سپس حضرت فرمود:

آگاه باشید که خدا دنیا را به دوست و دشمن خود عطاء می‌کند و هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد ایمان به او عطاء می‌کند هشیار باشید که دین و دنیا هر کدام فرزندان دارند، بکشید که از فرزندان دین باشید نه از فرزندان دنیا. به هوش باشید که دنیا پشت کرده و می‌رود، و آخرت به طرف شما می‌آید. بیدار باشید که امروز وقت اعمال است نه حساب و فردای قیامت روز حساب است نه عمل. بدان که همانا محبوبی از تو جدا می‌شود یعنی فرزندت وفات می‌کند و حسرت و درد داغ او بر دلت باقی می‌ماند و وقتی که با تو بود همه گونه رنج و زحمت و مشقت برایت فراهم می‌کرد و همواره به خاطر او یا بر علیه او به غلیظ می‌آمدی و ناراحت می‌شدی و برای اینکه از این ناراحتی نجات یابی در جستجوی دوستی غیر از او بودی و سعی می‌کردی که دارای این صفات باشد که هم نشینی‌اش نیکو پیوستگی‌اش دائم و همدمی او زیاد و نفعش کامل باشد.

پس اگر به مرادت رسیدی و دوست داری صفات مذکور را یافتی ظفرمند و پیروزی او همان کسی است که سزاوار است مقصد نهائی تو باشد و لازم است از او محافظت کنی و به او اهتمام ورزی و اوقات خود را صرف او نمائی و اوست غایت هر محبت و منتهای هر مقصد و آن نیست مگر اشتغال به خدا و صرف همت به او و واگذاری هر چه که در این مسیر به انسان وارد می‌شود به سوی او زیرا این علامت دوستی خداوند متعال است که فرمود:

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ^۱ یعنی خدا ایشان را دوست دارد و ایشان نیز خدا را دوست دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند محبتشان از برای خدا شدیدتر است. و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم محبت خدا را از شرائط ایمان قرار داده فرمود:

لايؤمن احدكم حتى يكون الله و رسوله احب اليه مما سواهما و لايتحقق الحب في احدكم لاحد مع كراهته لفعله و سخطه به بل مع رضاه به على كل وجه بل على وجه الحقيقه لاعلى وجه التكلف و التنعنت.

یعنی هیچ یک از شما ایمان نیاورد مگر اینکه خدا و رسول او در نزدش از همه محبوبتر باشند و محبت کسی در قلب هیچکدام از شما واقع نمی‌شود در حالی که از کار او ناراحت و غضبناک می‌شود بلکه محبتش وقتی در قلب شما جایگزین می‌گردد که در تمام حالات و جهات از کار او راضی باشید آن هم نه به صورت ناراحتی و تکلیف بلکه حقیقتاً و قلباً بدون هیچ گونه مشقت و سختی.

و در اخبار حضرت داود علیه السلام وارد شده است که خداوند متعال به او فرمود: ای داود من دوست کسی هستم که او نیز مرا دوست داشته باشد و همدم کسی می‌باشم که او نیز همدم من باشد، و مونس کسی هستم که او نیز به ذکر من مانوش باشد، و رفیق و مصاحب کسی می‌باشم که او نیز رفیق من باشد، و کسی را بر می‌گزینم که او نیز مرا بر گزیند، و مطیع کسی هستم که مرا اطاعت کند، و هر کس قلباً مرا دوست بدارد حیات و زندگانی‌ای به او می‌دهم که به هیچ کس قبل از او ندادم، و کسی که حقیقتاً در جستجوی من باشد مرا خواهد یافت، و کسی که در پی غیر من باشد هرگز مرا نخواهد یافت.

پس ای اهل زمین غرور و تکبر را از خود دور سازید و به سوی کرامت و مصاحبت و مجالست و موانست من بشتابید و با من مأنوس شوید تا من نیز با شما مأنوس شوم و به سوی محبت و دوستی شما بشتابم. و خدایی تعالی به یکی از صدیقین وحی کرد که در میان بندگان من کسانی

^۱ . سوره مائده آیه ۵۴.

^۲ . سوره بقره آیه ۱۶۵.

هستند که مرا دوست دارند و من نیز آنان را دوست می‌دارم، آنان به من مشتاقند و من نیز به آنان اشتیاق دارم آنان همیشه به یاد منند و من به یاد آنانم آنان به من نظر دارند و من هم با آنان نظر دارم اگر راه آنان را ببیمائی تو را نیز دوست می‌دارم و گرنه دشمنت خواهم شد.

آن صدیق عرض کرد پروردگارا علامت آنان چیست؟ خداوند فرمود: آنان در روز چشم به سایه می‌دوزند همانگونه که چوپان مهربان چشم به گله خود می‌دوزد، و به آرزوی غروب آفتابند همان گونه که پرونده به هنگام غروب به آرزوی بازگشت به لانه خویش است. همین که شب فرا می‌رسد و تاریکی آنها را در بر می‌گیرد و بسترها گسترده و تختخوابها برافراشته می‌گردد و هر دوستی با محبوب مورد علاقه خود خلوت می‌نماید آنگاه آنان رو به من می‌ایستند و با کلام من مناجات می‌کنند و به راز و نیاز می‌پردازند و به خاطر نعمتهائی که به آنها داده‌ام. گاهی فریاد می‌زنند و گریه می‌کنند و گاهی ناله و شکایت می‌نمایند و این را در حال نشسته و ایستاده و در حال رکوع و سجود انجام می‌دهند می‌بینم که به خاطر من چه رنجی را تحمل می‌کنند و می‌شنوم که از محبت من و در فراق چه شکایت‌ها دارند کمترین چیزی که به آنها عطا می‌کنم سه چیز است:

۱- قدری از نور خودم را در دل آنان می‌اندازم که در پرتو آن از من خبر می‌دهند همانگونه که من از آنها خبر می‌دهم.

۲- اگر آسمانها و زمین و آنچه در آنها است در میزان عمل آنها باشد باز آن را برای آنان اندک می‌شمارم.

۳- روی به سوی ایشان می‌کنم و کسی را که من رو به او می‌کنم هیچ کس نمی‌داند که چه می‌خواهم به او عطا کنم.

در اینجا کلام را در مورد مقدمه قطع می‌کنیم و وارد بابها می‌شویم.

باب اول: در بیان عوضها

بدان که خداوند متعال عادل و کریم و غنی مطلق است به کمال ذات و جمال صفاتش شایسته نیست که بر بنده مؤمن خود در دنیا بلائی و او ناپیچ نازل کند و عوض آن را زیادتیر از آنچه بر عبد وارد نمود ندهد، زیرا اگر در برابر آن بلا هیچ عوض ندهد ظالم است و اگر به مقدار بلا عوض دهد عايب و بیهوده کار است **تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا**، خداوند متعال از ظلم و عبث پاک و منزّه است.

و در این زمینه (یعنی در اینکه خدا در عوض چیزی که از انسان می‌گیرد چندین برابر عطاء می‌فرماید) اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که از جمله آنها این است:

۱. ان المؤمن لو يعلم ما اعد الله له على البلاء لتمنى انه في دار دنیا قرض با لمقاريض...

رسول اکرم (ص) فرمود: اگر مؤمن بداند که خداوند چه پاداش بزرگی در برابر بلا برایش آماده کرده آرزو می‌کند که در دنیا او را با مقراضها تکه تکه کنند.

این حدیث مفصل است و ما به ذکر آنچه که مربوط به این مطلب است اکتفاء نمودیم و این را متجاوز از سی نفر از صحابه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

۲. روی الصدوق رحمه الله با سنده الی عمر بن عتبه السلمی قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم يقول: ایما رجل قدم ثلاثة اولاد لم يبلغوا الحنث او امرأة قدمت ثلاثة اولاد فهم حجاب یسترونه عن النار.

صدوق علیه الرحمه به اسناد خود از عمر بن عتبه سلمی روایت کرده است که او می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم می‌فرمود: یعنی سه فرزند آنها به حد بلوغ بمیرند آن فرزندان حجابی می‌شوند که پدر و مادر خویش را از آتش جهنم حفظ می‌کنند و با پوشش خود مانع آتش دوزخ می‌شوند.

پاداش کسی که سه کودکش بمیرند

۳. عن ابی ذر رضی الله عنه قال ما من مسلمین یقدمان علیهما ثلاثه اولاد لم یبلغوا الحنث الا ادخلهما الله بفضله رحمته.

ابوذر رضی الله عنه گفت: هیچ مرد وزن مسلمانی نیست که فرزند نابالغ آنها برایشان پیشی جویند یعنی قبل از پدر و مادر بمیرند مگر آنکه خداوند به فضل و رحمت خویش آن زن و مرو را در بهشت داخل فرماید (حنث) به کسرحاء یعنی گناه، پس معنی عبارت (لم یبلغوا الحنث) چنین می‌شود یعنی فرزندی که هنوز به سنی که گناه برایشان نوشته شود نرسیده‌اند.

پاداش کسی که در مرگ فرزند صبر کند

۴. و با سنده الی جابر عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام قال: من قدم اولاد یحتسبهم عند الله تعالی احبوه من النار باذن الله تعالی عزوجل.

مرحوم صدوق به اسناد خود به جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: هرکس فرزندان از فرزندی از پیش بفرستد و آنها را به حساب خدا بگذارد (یعنی در مصیبت آنها برای خدا صبر کند) آنها او را از آتش جهنم به اذن خداوند متعال حفظ می‌کنند.

برتری یک فرزند از پیش فرستاده از هفتاد فرزند مجاهد بعد از خود

۵. و با سنده الی علی بن مسیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین یخلفهم من بعده کلهم قدر کبوا الخیل و قاتلو فی سبیل الله.

و نیز صدوق رضوان الله علیه به اسناد خود به علی بن میسر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: اگر مرد یک فرزند پیش بفرستد بهتر از این است که هفتاد فرزند بعد از خودش باقی بگذارد و تمام آنها سوار بر اسبان شوند در راه خدا جهاد کنند.

پاداش مؤمن در مرگ فرزند بهشت است

۶. و عنه علیه السلام ثواب المؤمن من ولده الجنة صبرا و لم یصبر.

امام صادق علیه السلام فرمود: ثواب و پاداش مؤمن در مرگ فرزندش بهشت است خواه در مصیبت فرزند خود صبر کند، خواه صبر نکند.

پاداش مصیبت دیده بهشت است

۷. و عنه علیه السلام: من اصیب بمصیبه جزع علیها او لم یجزع صبر علیها اولم یبصر کان ثوابه من الله الجنة.

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است فرمود: هر کس مصیبتی بر او وارد شود در برابر آن جزع و بیتابی کند و چه نکند و چه صبر کند چه نکند پاداش او از طرف خدا بهشت است.

۸. و عنه علیه السلام: ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام.

و ایضا از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر مرد یک فرزند از پیش بفرستد بهتر است از هفتاد فرزندی که بعد از خودش باقی بماند که امام زمان علیه السلام را درک کنند.

بلا در جان فرزند و مال باعث آموزش گناهان است

۹. روی الترمذی با سنده الی النبی صلی الله علیه وآله انه قال: ما نزل البلاء با المؤمن و المؤمنة فی نفسه و ولده و ما له حتی یلقى الله عزوجل و ما علیه خطیة.

ترمذی به اسناد خود پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: هیچ بلائی در جان و فرزند و مال مر و زن مؤمن نازل نمی‌شود مگر اینکه خدای عزوجل را ملاقات می‌کند در حالی که هیچ گناهی بر او نباشد (یعنی بلاء در جان و فرزند و مال باعث پاک شدن گناهان است).

خداوند بوسیله بلا بنده را به مقام در آن جهان می‌رساند

۱۰. عن محمد بن خالد السلمی عن ابیه عن جده و کانت له صحبة قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم یقول: ان العبد اذا سبقت له عند الله تعالی منزله و لم یبلغها بعمل ابتلاه الله فی جسده اوفی ماله اوفی ولده ثم صبر علی ذالک حتی یبلغه المنزلة التي سبقت الیه من الله عزوجل.

محمد بن خالد سلمی از پدر و جدش نقل می‌کند و جدش رفیقی داشت که می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هرگاه برای بنده در نزد خداوند متعال منزلت و مقامی آماده شود که بنده به وسیله عمل نتواند به آن برسد خداوند او را در بدن یا مال یا فرزندش مبتلاء می‌کند سپس بنده در برابر بتلاتات صبر نماید تا اینکه خداوند او را به آن منزلتی که قبلاً برایش آماده کرده بود نائل فرماید.

پنج چیز ارزشمند و پر قیمت

۱۱. عن ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: بخ بخ خمس ما اثقلهن فی المیزان لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و الولدا الصالح یتوفی للرجال فیحتسبه.

به به از پنج چیز که چقدر در میزان سنگین و پر قیمت است و آن پنج چیز عبارتند از:

۱- لا اله الا الله ۲- سبحان الله ۳- الحمد لله ۴- الله اکبر ۵- فرزند صالح از مرد فوت کند و او آن را به حساب خدا بگذارد و برای خدا صبر کند. بخ بخ کلمه‌ای است که هنگام مدح و خرسندی از چیزی گفته می‌شود و تکرار آن برای مبالغه است، و گاهی مشدد می‌گردد در این صورت به معنی تفخیم و تعظیم از امری است. «یحتسبه» یعنی آن فرزند فوت شده را به حساب خدا بگذارد و برای رضای خدا صبر کند که خدا کفایتش می‌کند.

قضیه خواب پیامبر صلی الله علیه و آله در کودکان وفات یافته

۱۲. عن عبدالرحمن بن سمره عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: انی رأیت البارحة عجا ف ذکر حدیثا طویلا و فیه رأیت رجلا من امتی قد خفف میزانه فجاء افراطه فثقلوا میزانه.

عبدالرحمن بن سمرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که آن حضرت فرمود: من در عالم رویا قضیه عجیبی دیدم سپس حضرت حدیث طولانی و مفصلی را ذکر کرد و در ضمن آن حدیث گفت: مردی از اتمم را دیدم که میزان عملش سبک بود سپس اطرافش آمدند و میران عملش را سنگین و ارزشمند کردند. «فرط» فرط بفتح فاء وراء به فرزندان نا بالعی گفته می شود که قبل از پدر و مادر بمیرد جمعش افراط است^۱ افراط در اصل به کسانی می گویند که قبل از کاروان به سوی آب می روند تا اسباب و مقدمات آب را برای اهل کاروان آماده نمایند.

تحصن سقط جنین کنار درب بهشت

۱۳. عن سهل بن حنیف رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم یوم القیمه ان السقط لیظل محبطناً علی باب الجنه فیقال له ادخل یقول: حتی یدخل ابوی.

سهل بن حنیف رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آن حضرت فرمود: ازدواج کنید (تا نسلتان زیاد شود) زیرا من به کثرت شما در روز قیامت بر سایر امم افتخار و مباهات می کنم حتی جنین سقط شده خشمگین بر در بهشت می ایستد، با و می گویند برو در بهشت، می گوید: تا پدر و مادرم پیش از من به بهشت نروند قدم در بهشت نخواهم گذاشت.^۲

سقط: بچه ای که ناتمام از شکم مادرش خارج شود.

محبطناً: غضبناک و خشمگین.

اعتصاب و تحصن سقط جنین جهت شفاعت پدر و مادر

۱۴. عن معویة بن جیده القشیری عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: سواد و لود خیر من حسنا لا تلدانی مکاثر بکم الامم حتی ان السقط لیظل محبطناً علی باب الجنه فیقال له ادخل الجنه. فیقول: انا و ابوی فیقال: انت و ابواک.

معاویه بن جیده قشیری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که آن حضرت فرمود: زن سیاه فرزند زاز از زن زیبای نازا بهتر است، زیرا من به کثرت شما بر سایر امتهای مباهات می کنم حتی اینکه فرزند سقط شده با حالت ناراحتی و چشم انتظاری بر در بهشت می ایستد، به او می گویند: برو به بهشت طفل سقط شده در جواب می گوید: من تنها داخل نمی شوم بلکه با پدر و مادرم وارد می شوم آنگاه به او گفته می شود تو و پدر و مادرت بروید به بهشت.

شفاعت سقط جنین پذیرفته می شود

۱۵. عن عبدالملک بن عمرو عن حدثه ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: یا رسول الله تزوج فلانة؟ فنهاه رسول الله (ص) عنها. ثم اتاه ثانیة فقال یا رسول الله اتزوج فلانة؟ فنهاه عنها. ثم اتاه ثالثة فقال: رسول الله (ص) سواد و لودا حب الی من عاقر حسناء ثم قال: صلی الله علیه و آله و سلم: اما عملت انی مکاثر بکم الامم حتی ان السقط لیبقی محبطناً علی باب الجنه فیقال: له ادخل فیقول: لا حتی یدخل ابوی فیشفع فیهما فیدخلان الجنه.

^۱ . در دعا بعد از تکبیر پنجم نماز طفل میت می گوئیم: اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا یعنی خدایا او را برای پدر و مادرش و برای ما پیش فرستاده و ذخیره و اجر قرار ده و در زیارت اهل قبور می خوانیم... انتم لنا فرط، و نحن انشاء الله بکم لا حقون یعنی شما زودتر از ما جلودار بوده و به پیش رفته اید و ما نیز انشاء الله به شما ملحق خواهیم شد.
^۲ . این مطلب در صورتی که سقط بلبل و حوادث غیر اختیاری انجام یابد ولی اگر به اختیار خود جنین را سقط کنند نه تنها مشمول شفاعت جنین سقط شده نمی شود بلکه علاوه بر پرداخت دیه و کفاره جمع در دنیا، طفل در آخرت از پدر و مادری که به اختیار خودشان او را سقط کرده اند شکایت می کند و اگر راه نجات از جهات دیگر برای پدر و مادر نباشد آنها را به محاکمه می کشاند و به زندان ابد محکوم می کند چون کیفر قتل نفس حبس ابد است. تلخیص از ازدواج در اسلام صفحه ۱۰ تا ۱۲.

از عبدالملک بن عمر روایت شده است که مردی خدمت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمد عرض کرد ای رسول خدا آیا با فلان (که ظاهر زنی زیبا ولکن عاقر و نازا بود) ازدواج بنمایم؟ حضرت فرمود: نه آن مرد رفت و دو مرتبه خدمت حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا آیا با فلان زن ازدواج بکنم؟ حضرت فرمود: نه.

آن مرد رفت و مرتبه سوم آمد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: زن سیاه زاینده نزد من بهتر است از زن زیبای نازا سپس فرمود: مگر نمی دانی که من به کثرت شما بر سایر امتهای مباحات می کنم؟ حتی اینکه فرزند سقط شده با حالت غضب و ناراحتی بر در بهشت می ماند به او می گویند برو به بهشت می گوید: تا پدر و مادرم نروند من پا در بهشت نمی گذارم در مورد پدر و مادر شفاعت و وساطت می کند و شفاعتش مورد قبول درگاه خداوند واقع می شود و پدر و مادرش نیز به بهشت می روند.

۱۶. عن سهل بن الحنظلة و كان لا يود له و هو ممن بايع تحت الشجرة قال: لئن يولد لي في الاسلام ولد و يموت سقطا فاحتسبه احب الي من ان يكون لي الدنيا و ما فيها.

سهل حنظله از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و صاحب فرزند نمی شد و از جمله کسانی است که زیر درخت با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده است او می گفت: اگر خداوند در اسلام به من فرزندی عنایت کند و آن فرزند در حال سقط از دنیا برود و من آن را به حساب خدا بگذارم نزد من از دنیا و آنچه در آن است بهتر می باشد.^۱

فرزند تازه زائیده مادر خود را به سوی بهشت می کشد

۱۷. عن عبادة بن الصامت ان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال: النفساء يجرها ولدها يوم القيامة بسررها الى الجنة.

عباده بن صامت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که آن حضرت فرمود: زن تازه زائیده را فرزند خود در قیامت به سرش به طرف بهشت می کشد. «نفساء» به ضم نون و فتح فاء زنی که تازه زائیده باشد «سرر» به کسر و فتح سین آن چیزی است که قابله آن را از ناف نوزاد قطع می کنند، یعنی فرزندی که هنوز سره اش قطع نشده باشد.

برتری یک کودک پیش فرستاده از صد فرزند مجاهد

۱۸. عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده قال: قال رسول الله من قدم من صلبه ولده لم يبلغ الحنث كان افضل من ان يخلف من بعده مائة كلهم يجاهدون في سبيل الله لا تسكن روعتهم الى يوم القيامة.

عمر بن شعيب از پدر و جدش روایت می کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یک فرزند به حد بلوغ نرسیده از صلب خویش قبل از خود بفرستد (یعنی فرزندش قبل از بلوغ بمبرد) بهتر است از اینکه صد فرزند بعد از خود به جای بگذارد که همه آنها در راه خدا جهاد کنند و تا روز قیامت لحظه قلبشان از جهاد در راه خدا آرام نگیرد.

برتری یک سقط جنین پیش فرستاده از صد فرزند مجاهد بعد از خود

۱۹. عن الحسن قال: قال رسول الله (ص): لئن اقدم سقطا احب الي من ان اخلف مائة فارس كلهم يقاتل في سبيل الله.

^۱ . این بیعت معروف است به بیعت رضوان که در حدیثیه یاران پیغمبر (ص) با آن حضرت تجدید پیمان کردند و در زیر سایه درختی دست آن بزرگوار را بعنوان بیعت و پیمان وفاداری فشردند. لقد رضی الله عن المومنین اذيباعونك تحت الشجرة... یعنی خداوند از مومنانی که زیر درخت با تو پیمان می بستند، خشنود شد... سوره فتح آیه ۱۸.

حسن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: اگر یک فرزند سقط شده از پیش بفرستم برایم بهتر است از اینکه صد فرزند جنگنده از خود باقی بگذارم که همه آنها در راه خدا جهاد کنند.

سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به زیبر در اهمیت فرزند از پیش فرستاده

۲۰. عن ایوب بن موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال للزیبر: یا زیبر انک ان تقدم سقطا خیر من ان تدع بعدک من ولدک ماءً کلهم منهم علی فرس یجاهدون فی سبیل الله.

ایوب بن موسی از بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که آن حضرت به زیبر فرمود: ای زیبر اگر یک فرزند سقط شده از پیش بفرستی بهتر است از اینکه صد فرزند از خود به یادگار گذاری که همه آنها سوار بر اسب شوند و در راه خدا جهاد کنند.

تحصن اطفال در قیامت و خطاب پروردگار به آنها

۲۱. عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه قال: یقال: للولدان یوم القیامة ادخلوا الجنة فیقولون یا رب حتی یدخل ابائنا و امهاتنا قال: فیابون فیقول الله عزوجل: مالی اراهم محبنتین ادخلوا الجنة. فیقولون: یا رب ابائنا فیقول تعالی: ادخلوا الجنة انتم و ابائکم.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: در روز قیامت به کودکان گفته می شود بروید داخل بهشت کودکان می گویند: پروردگارا تا پدر و مادر ما داخل نشوند ما نمی رویم حضرت فرمود: کودکان از رفتن به بهشت امتناع می ورزند سپس خداوند عزوجل می فرماید: چرا این کودکان ناراحتند خطاب می کنند ای کودکان بروید داخل بهشت، کودکان عرض می کنند پروردگارا پدر و مادر ما داخل شوند تا ما نیز داخل شویم (آنگاه خداوند مهربان شفاعت اطفال را قبول می کند) و از درگاه رحمت الهی خطاب می رسد ای کودکان شما با پدرانتان وارد بهشت شوید.

استقبال کودکان با جامهای شراب از پدر و مادر در قیامت

۲۲. عن عبیده بن عمیر اللیثی قال: اذا کان یوم القیامة خرج ولدان المسلمین من الجنة بایدیهم الشراب قال: فیقول الناس لهم اسقونا اسقونا فیقولون: ابوینا ابوینا قال: حتی ان السقط محبنتنا بباب الجنة فیقول: لا ادخل حتی یدخل ابوای.

از عبیده بن عمیر لیثی روایت شده است که می گوید: وقتی روز قیامت می شود اطفال مسلمین از بهشت بیرون می آیند در حالی که در دست خود جامهائی پر از شراب بهشتی دارند آنگاه مردم محشر از شدت تشنگی به آنها می گویند: اسقونا، اسقونا، یعنی به ما آب به ما آب دهید. اطفال می گویند ابوینا، ابوینا، یعنی این شرابهائی بهشتی مخصوص پدران ما است. حتی اینکه فرزند سقط شده با حالت غضب و ناراحتی کنار در بهشت تحصن می کند و می گوید: تا پدر و مادرم به بهشت نروند من هرگز نخواهم رفت.

منظره دیگر از تحصن اطفال در قیامت و خطاب پروردگار به آنها

۲۳. عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: اذا کان یوم القیامة نودی فی اطفال المؤمنین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون: ربنا و والدینا معنا ثم ینادی فیهم ثانیة ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون: ربنا و والدینا فیهم ثالثه ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون: ربنا و والدینا فیقول: فی الرابعة و والدیکم معکم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلون بهم الجنة فهم اعرف بائهم و امهاتهم یومدذ من اولادکم الذین فی بیوتکم.

انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که آن حضرت فرمود: وقتی روز قیامت شود در میان اطفال مؤمنین ندا می‌شود که از قبرهایتان خارج شوید آنها بلافاصله از قبرهایشان خارج می‌شوند، سپس در بین آنها ندا می‌شود که فوج فوج به بهشت وارد شوید.

کودکان عرض می‌کنند پروردگارا پدر و مادر ما هم با ما بیایند سپس مرتبه دوم به آنها ندا می‌شود که فوج فوج به بهشت روید، اطفال می‌گویند: پروردگارا پدر و مادر ما هم بیایند. بعد مرتبه سوم به ایشان ندا می‌شود که گروه گروه وارد بهشت گردید. کودکان نیز عرض می‌کنند خدایا پدر و مادر ما هم با ما وارد شوند خداوند در مرتبه چهارم خطاب می‌فرماید: شما با پدر و مادرتان وارد بهشت شوید آنگاه هر طفلی شتابان و به سرعت به طرف پدر و مادر خویش می‌رود و دست آنها را می‌گیرند و به اتفاق هم داخل بهشت می‌گردند و آن اطفال در آن روز به پدر و مادرشان آشناترند از فرزندان که امروز در خانه‌های شما هستند. «زمر» زمر دستجاب و گروه‌های مختلفی هستند که به ترتیب یکی پس از دیگری می‌روند. و بعضی گفته‌اند زمر طبقات مختلفی از شهیدان و زاهدان و عالمان و قاریان و محدثان و غیر هم می‌باشند.

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام تسلیت به یکی از اصحاب

۲۴. عن انس بن مالک ان رجلا كان يجي و بصبي معه الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و انه مات فاحتبس والده عن رسول الله صلى الله عليه و آله فسال عنه فقالوا مات صبيه الذي رايته معه فقال (ص): هلا اذنتموني؟ فقوموا الي اخينا نعزيه فلما دخل عليه اذا الرجل حزينا و به كابة فعزاه فقال: يا رسول الله (ص) كنت ارجوه لكبرسني و ضعفي فقال رسول الله (ص): اما يسرك ان يكون يوم القيامة بازائك فيقال له ادخل الجنة فيقول: يا رب و ابوای فلا يزال يشفع حتى يشفعه الله عزوجل فيكم و يدخلكم الجنة جميعا.

از انس بن مالک روایت شده است که مردی همیشه با کودکش به نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌آمد و پس از چندی فرزندش فوت شد و آن مرد از آمدن به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله خودداری کرد تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از حال آن مرد جويا شد اصحاب عرض کردند آن فرزندى که شما دیدید که به همراه او می‌آمد وفات کرد حضرت فرمود: چرا مرا از این قضیه با خبر نکردید؟ فرمود: پس حرکت کنید تا برویم به نزد برادرمان و او را در مرگ فرزندش تسلیت دهیم چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن مرد وارد شد دید که خیلی اندوهگین است و قیافه‌اش از شدت ناراحتی تغییر کرده است حضرت به او تسلیت گفت، عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندم امید پیری و دوران ضعف و ناتوانیم بوده است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را مسرور و دلشاد نمی‌کند به اینکه در روز قیامت به دنبال بیاید و به او گفته می‌شود برو بهشت می‌گوید: پدر و مادر من هم به بهشت روند تا من بروم و آن قدر شفاعت و وساطت می‌کند تا اینکه خداوند عزوجل شفاعتش را می‌پذیرد و همه شما را به بهشت می‌برد.

«احتبس» یعنی از آمدن به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله خودداری کرد. «هلا اذنتموني» یعنی چرا مرا خبر نکردید. «کابه» یعنی تغییر و انکسار نفس از شدت اندوه و ناراحتی.

ایضا سخنان پیامبر (ص) هنگام تسلیت به عثمان بن مظعون

۲۵. و عن انس ایضا قال: توفي لعثمان بن مظعون رضى الله عنه ولدفا شتد حزنه عليه حتى اتخذ فى داره مسجد يتعبد فيه فبلغ ذالك النبى (ص) فقال: يا عثمان ان الله عزوجل لم يكتب علينا رهبانية انما رهبانية امتى الجهاد فى سبيل الله يا عثمان بن مظعون ان للجنة ثمانية ابواب و للنار سبعة ابواب افلا يسرك الاتاتى بابا منها الاوجدت ابناك بجنبه اخذا بحزتك ليشفع لك الى ربه عزوجل قال: فيقول يا رسول الله و لنا فى افرطنا ما لعثمان قال نعم لمن صبر منكم و احتسب.

و نیز انس بن مالک می‌گوید: پسری از عثمان بن مظعون وفات یافت و او شدیداً از مرگ فرزند خویش محزون و اندوهناک گردید حتی اینکه از شدت ناراحتی در خانه خود مسجدی اتخاذ کرد که در آن مشغول عبادت بود و از خانه بیرون نمی‌رفت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از این جریان باخبر شد و و به نزد او رفت و گفت: ای عثمان خداوند عزوجل رهبانیت و گوشه نشینی را بر ما نوشت و جایز نمی‌داند همانا رهبانیت امت من جهاد در راه خداست. ای عثمان بن مظعون بهشت هشت در دارد و جهنم هفت در آیا تو خوشحال و مسرور نمی‌کنی که به اینکه از هیچ دری وارد نمی‌شوی مگر آنکه فرزندت را کنار آب در می‌یابی در حالی که به دامن چنگ می‌زندی تا شفاعت تو را نزد پروردگار خویش بنماید.

انس بن مالک می‌گوید: بعضی از اصحاب گفتند: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیا آنچه را که برای پیش فرستاده عثمان گفتند برای پیش فرستاده‌های ما هم هست یعنی همان طور که فرمودید: طفل فوت شده عثمان بن مظعون در قیامت از او شفاعت می‌کنند حضرت فرمود: بلی هرکس از شما در مرگ فرزند خویش برای خدا صبر کند آن فرزند در قیامت از او شفاعت می‌کند.^۱

گفتگوی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با مرد فرزند مرده

۲۶. عن قره بن ایاس ان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم کان یختلف الیه رجل من الانصار مع البینه له فقال له النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: ذات یوم یا فلان تحبه؟ قال: نعم یا رسول‌الله احبه کحبک ففقده النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فسال عنه فقالوا یا رسول‌الله مات ابنه فلما راه قال: علیه الصلوة و السلام اما ترضی (اولاً ترضی) ان لا تاتی یوم القیامة بابا من ابواب الحنة الاجاء حتی یفتحه لک فقال رجل یا رسول‌الله و جدهام لکلنا؟ قال: بل لکلکم.

قره بن ایاس می‌گوید: مردی از انصار همیشه با کودکش خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و آمد میکرد روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد بلی یا رسول‌الله او را همانند خودت دوست می‌دارم. پس از چندی که حضرت آن مرد را ندید حال او را از اصحاب جوینا شد اصحاب عرض کردند ای رسول خدا فرزند مورد علاقه‌اش وفات کرده است.

سپس وقتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن مرد را دید به او فرمود: آیا راضی و خشنود نمی‌شوی به این که روز قیامت به هیچ دری از درهای بهشت نروی مگر آن که فرزندت بیاید تا این که آن در را برایت بگشاید. آنگاه مردی از اصحاب گفت: ای رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آیا این مطلب که فرمودید تنها مخصوص اوست یا برای همه ما است؟ حضرت فرمود: برای همه شما است.

طفل در قیامت در بهشت را بسوی پدر و مادر می‌گشاید

۲۷. روی البیهقی ان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله کان اذا جلس یحلق الیه نفر من اصحابه به و کان فیهم رجل له بنی صغیر یا تیه من خلف ظهره فیقعده بین یدیه الی ان هلک ذالک الصبی فامتنع الرجل من الحلقه ان یحضرها تذکر الیه و حز نا قال: فقعه النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: مالی لاری فلانا فقیل ابنه الذی را یته هلک فمنعه الحزن اسفا علیه و تذکر الیه ابن یحضر الحلقه فلقیه النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم فسا له عن ابنه فاخبره بهلاکه فعزاه و قال: یا فلان ایماکان احب الیک ان تمتع به عمرک اولاتاتی غدا بابا من ابواب الجنة الا وجدته قدسبقک الیه یفتحه لک قال: یا نبی‌الله لا بل یسبقتنی الی باب الجنة احب الی قال: فداک لک فقام رجل من الانصار رفقال: یا نبی‌الله اهذا لهدا خاصه‌ام من هلک له طفل من المسلمین کان له ذالک قال بل من هلک له طفل من المسلمین کان له ذالک.

^۱ . در مورد اینکه چرا در روایات برای بهشت هشت در و برای جهنم هفت در ذکر شده است دانشمندان اسلام نظرات گوناگونی ابراز داشته‌اند یکی از نظرات این است که این مطلب اشاره به وسعت دائره رحمت الهی است و رحمت خدا بر غضبش غالب است همانطور که در دعاء کمیل می‌خوانیم: یا من سبقت رحمة غضبه‌ای خدائیکه رحمتت بر غضبت پیشی گرفته است.

از بیهقی (که یکی از فقهاء بزرگ اهل سنت است) روایت شده است که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نشست گروهی از اصحاب دائره و عرب نزد آن حضرت می‌نشستند و در میان آنها مردی بود که فرزند کوچکش از عقب سرش می‌آمد و پدرش او را در آن حلقه جمعیت جلوی خود می‌نشاند تا این که آن بچه از دنیا رفت و پدر او از حضور در آن حلقه جمعیت خودداری می‌کرد چون اگر می‌آمد در آن حلقه می‌نشست بیاد صحنه‌ای که بچه‌اش در آن جمع حضور داشت می‌افتاد و متأثر و محزون می‌شد لذا از این جهت در آن جلسه شرکت نمی‌کرد.

بیهقی می‌گوید: پس از چندی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن مرد را در آن جمع نیافت فرمود: فلان مرد کجاست و چرا من او را نمی‌بینم؟ اصحاب عرض کردند آن فرزندی که به همراهش می‌آمد و جلوی او می‌نشست از دنیا رفت و از شدت ناراحتی و این که اگر در این جمع شرکت کند بیاد فرزندش می‌افتد لذا از آمدن در این جمع خودداری می‌کند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دیدار او رفت و در مورد فرزندش از او پرسید عرض کرد، فرزندم دار دنیا را وداع کرد حضرت پس از تسلیت به او فرمود: ای فلان کدام یک از این دو چیز نزد تو بهتر است: ۱- این که در مدت عمرت از فرزندت بهره‌مند می‌شوی. ۲- اینکه فردای قیامت به طرف هر دری از درهای بهشت بروی فرزندت را پیش روی خود بیابی که بطرف درب می‌رود تا آن را برایت بگشاید؟ عرض کرد: ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله دوست دارم که در قیامت فرزندم در بهشت را بسویم بگشاید. حضرت فرمود: آن فرزند برای تو چنین است.

در این هنگام یکی از انصار حرکت کرد و گفت: ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله این خصیصه‌ای که فرمودید مخصوص همین مرد است یا برای هر مسلمانی که فرزندش وفات کند این چنین است حضرت فرمود: هر کس از مسلمانان فرزندش بمیرد آن فرزند در بهشت را بسویش می‌گشاید.

استقبال کودک از پدر در قیامت با جامی از شراب

۲۸. عن زارة اوفی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عزی رجلا علی ابنه فقال: اجرک الله و اعظم لک الاجر فقال الرجل: یا رسول الله انا شیخ کبیر و کان ابنی قد اجزء عنی فقال له النبی صلی الله علیه و آله ایسرک ان یشیر لک اویتلقاک من ابواب الجنة بالکاس قال: من لی بذالک فقال: الله لک به ولکل مسلم مات ولده فی الاسلام.

از زراره اوفی روایت شده است که رسول اکرم (ص) به مردی که فرزندش از دنیا رفته بود تسلیت گفت و به او فرمود: اجرک الله و اعظم لک الاجر یعنی خداوند اجر بزرگ به تو عطاء کند آن مرد عرض کرد ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله من پیر مرد سالخورده‌ای هستم و فرزندم کفایت امور مرا می‌نمود حضرت به او فرمود: آیا خوشحال و مسرور نمی‌کند تو را که فرزندت در قیامت به تو و اشاره می‌کند یا کنار درهای بهشت با جامی از شراب بهشتی به استقبال تو بیاید، آن مرد عرض کرد چه کسی این عنایت را بمن می‌کند حضرت فرمود: خداوند به تو و هر مسلمانی که فرزندش بمیرد عطا می‌فرماید.

خانه حمد در بهشت

۲۹. عن عبدالله بن قیس عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا مات ولد لعبد قال الله تعالی: لمائکته اقبضتم ولد عبدی؟ فیقولون نعم فیقول: قبضتم ثمره فواده؟ فیقولون: نعم فیقول: ما ذا قال عبدی فیقولون: حمدک و استرجع فیقول الله تعالی ن ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة وسموه بیت الحمد.

از عبدالله بن قیس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه فرزند بنده بمیرد خداوند به ملائکه‌اش می‌فرماید: آیا فرزند بنده‌ام را قبض نمودید و گرفتید؟ ملائکه می‌گویند بلی. سپس خداوند می‌فرماید: در آن هنگام بنده‌ام چه گفت: ملائکه عرض می‌کنند: حمد و

ستایش تو را می نمود و کلمه استرجاع (یعنی انا لله و انا الیه راجعون) بر زبان جاری می کرد، آن گاه خداوند متعال خطاب به ملائکه می فرماید: خانه ای در بهشت برای بنده ام بنا کنید و آن را خانه حمد نام نهید.

کودکان پیش فرستاده سپر محکم برای پدر و مادر

۳۰. روی ان امره اتت النبی صلی الله علیه و آله و سلم و معها ابن لها مریض فقالت: یا رسول الله ادع الله تعالی ان یشفی لی ابنی هذا فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل لك فرط قالت: نعم یا رسول الله قال: فی الجاهلیة قالت: بل فی الاسلام فقال: رسول الله جنه حصینة.

در روایت است که زنی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرزند مریضش نیز به همراهش بود به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به درگاه خدا دعاء فرمائیید تا فرزندم را شفا دهد حضرت به آن زن فرمود: آیا فرزند از پیش فرستاده داری (یعنی تا به حال فرزندی از تو فوت شده است یا نه) زن عرض کرد: بلی یا رسول الله، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در زمان جاهلیت یا در اسلام؟ زن گفت در اسلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن فرزند سپر محکم است (یعنی نگهدارنده تو است از آتش جهنم یا از جمیع ترس و وحشت های قیامت).

هرکس در مرگ فرزند صبر کند بهشت بر او واجب می گردد

۳۱- عن جابر بن سمره قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من دفن ثلاثه و صبر علیهم و احتسب و جب له الجنة فقالت: ام ایمن و اثنین فقال: من دفن اثنین و صبر علیهما و احتسبهما و جبت له الجنة فقالت: ام ایمن و واحد فسکت و امسک فقال: یا ام ایمن من دفن واحدا و صبر علیه و احتسب و جبت له الجنة.

جابر بن سمره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سه فرزندش بمیرند و او بر مرگ آنها صبر پیشه سازد و به حساب خدا بگذارد (یعنی برای رضای خدا صبر کند) بهشت بر او واجب می گردد ام ایمن نیز عرض کرد اگر یک فرزند از کسی فوت شود چطور است؟ حضرت ساکت شد و قدری مکث کرد بعد فرمود: ای ام ایمن هرکس یک فرزند از او فوت گردد و او برای خدا صبر پیشه کند بهشت بر او واجب می شود.

کودکان پیش فرستاده پدر و مادر را از آتش جهنم حفظ می کنند

۳۲. عن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قدم ثلاثه لم یبلغ الحنث کان له حصنا حیصنا فقال: ابوذر قدمت اثنین فقال صلی الله علیه و آله و سلم و اثنین ثم قال: ابی بن کعب قدمت واحد فقال: (ص) و واحد ولكن انما کان ذالک عندالله الصدمه الاولى.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنوز به حد بلوغ نرسیده اند از پیش بفرستند یعنی سه فرزندش بمیرند برای او در قیامت یک قطعه و پناهگاه محکم است که او را از خطرات قیامت مصون می دارد ابوذر گفت: من دو فرزند از پیش فرستادم یعنی آیا این حکم شامل من هم می شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بلی شامل کسانی که دو فرزند از پیش فرستاده اند هم می شود سپس ابی بن کعب گفت: من یک پیش فرستاده دارم یعنی آیا برای من نیز دژ و پناهگاه در قیامت وجود دارد حضرت فرمود: بلی یعنی کسی که یک فرزند هم از پیش بفرستد مشمول این قانون می گردد و این دژ و پناهگاه پاداش اولین صدمه و مصیبت است.

گفتار رسول اکرم ص در مورد زندهای فرزند مرده

۳۳. عن ابوسعید الخدری ان النساء قلن للنبی (ص) اجعل لنا یوما تعظنا فیہ فوعظهن و قال: ایما امرأه مات لها ثلاثه من الولد کانوا لها حجابا من النار قالت: امرأه واثنان قال: واثنان.

از ابو سعید خدری روایت شده است که زن‌ها به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کردند یک روزی را برای موعظه ما قرار ده حضرت به آنها موعظه نمود و فرمود: هر زنی سه فرزند از او فوت گردد آنها برای او حجابی و مانعی از آتش جهنم می‌شود. یکی از زن‌ها گفت: اگر از کسی دو فرزند فوت شود چگونه است؟ حضرت فرمود: دو فرزند هم از کسی فوت شود برای او حجابی می‌شوند که او را از آتش جهنم حفظ می‌کنند.

گفتگوی پیامبر صلی الله علیه و آله با بانویی که در مرگ فرزندش بیتابی می‌کرد

۳۴. عن بریده قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یتعاهد الانصار و یعودهم و یسئل عنهم فبلغه ان امرأه مات ابن لها فجذعت علیه فا تاها فامرها بتقوی الله عزو جل والصبر فقالت: یا رسول الله انی امرأه رقوب لالدو لم یکن لی ولد غیره فقال رسول الله (ص): الرقوب التي لا یبقی لها ولدها ثم قال: ما من امرء مسلم او امرأه مسلمة یموت لها ثلاثه من الولد الا ادخلها الله الجنة و فی حدیث احزانه (ص) قال: لها اما تحبب ان ترینه علی باب الجنة و هو یدعوك الینا قالت بلی قال: فانه کذاک.

یکی از اصحاب رسول خدا به نام بریده می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله همیشه به دیدار و احوالپرسی انصار می‌رفت و از وضع آنها جویا می‌شد، روزی به حضرت خبر رسید که زنی فرزندش مرده است ناراحتی و بیتابی می‌کند حضرت بلافاصله جهت تسلین و دل‌داری آن زن به نزد او رفت و او را به تقوا و صبر امر فرمود: زن عرض کرد ای رسول خدا من زنی «رقوب» و نازا هستم و فرزندى به غیر از همین که فوت شده نداشتم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رقوب زنی است که فرزندان باقی نمی‌مانند و می‌میرند (نه زن نازا) سپس فرمود: هیچ زنی و مرد مسلمانی نیست که سه فرزند از ایشان فوت نگردد مگر آنکه خدا آنها را در بهشت داخل نماید. و در حدیث دیگر آمده است که حضرت به آن زن فرمود: آیا دوست نداری که فرزندت را بر در بهشت ببینی در حالی که تو را به سوی ما دعوت می‌کند زن گفت: بلی دوست دارم حضرت فرمود: این چنین است که فرزندت در قیامت تو را بسوی ما دعوت می‌کند. «رقوب» در لغت به معنی زن نازا یا این که زنی که فرزندان باقی نمانند آمده است ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به معنی دوم تخصیص داده است یعنی زنی که فرزندان می‌میرند و باقی نمی‌مانند.

ایضا گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در یاداش صبر در مرگ فرزند

۳۵. عن النصر السلمی ان رسول الله (ص) قال: لا یموت لا حد من المسلمین ثلاثه من الولد فیحتسبهم الا کانوا له حصنا من النار فقالت: امرأه واثنان فقال: واثنان.

از نصر سلمی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مسلمانی نیست که سه فرزندش فوت شود و آنها را به حساب خدا بگذارد یعنی برای خدا صبر کند مگر این که آنها حصن و پناهگاه محکم برای او می‌شود که او را از آتش جهنم حفظ می‌کنند. زنی عرض کرد: ای پیامبر اگر کسی دو فرزندش هم بمیرد چنین است حضرت فرمود: بلی.

صبر در مرگ فرزند باعث نجات از آتش جهنم است

۳۶. و عنه صلی الله علیه و آله وسلم من قدم من ولده ثلاثا صابرا محتسبا کان محجوبا من النار باذن الله عزوجل. و فی لفظا خر من قدم شیئا من ولده صابر محتسبا حجزه باذن الله من النار.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که سه فرزند از پیش بفرستد و برای رضای خدا صبر کند از آتش جهنم به اذن خدا محفوظ می‌شود. و در حدیث دیگر آمده است که حضرت فرمود: هر کس فرزندی از پیش بفرستد و برای خدا صبر کند آن فرزند او را به اذن خدا از آتش جهنم حفظ می‌کند.

گفتگوی پیامبر صلی الله علیه و آله با ام میسر در مورد فرزندان از پیش فرستاده

۳۷. عن ام میسر الانصاریة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه دهل علیها و هی تطبخ حبا فقال: من مات له ثلاثة لم یبلغوا الحنث کانوا له حجابا من النار فقالت: یا رسول الله واثنان فقال لها واثنان یا ام میسر و فی لفظ آخر فقالت: او فرطان؟ قال: او فرطان.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای میسرانصاری وارد شد و او مشغول طبخی بود حضرت به او فرمود: ای ام میسر هر کس سه فرزند از او قبل از بلوغ بمیرند آن فرزند برای او حجاب و مانع از آتش جهنم می‌شوند ام میسر عرض کرد ای پیامبر خدا اگر دو فرزند هم از او بمیرند آن دو او را از آتش جهنم حفظ می‌کنند. و در حدیث دیگر آمده است که ام میسر عرض کرد: ای پیامبر خدا اگر کسی دو پیش فرستاده داشته باشد چگونه است؟ حضرت فرمود: اگر دو پیش فرستاده هم داشته آن دو او را از آتش جهنم حفظ خواهند کرد.

ایضا گفتگوی پیامبر (ص) با بانوی که سه فرزندش مرده بود

۳۸. عن قبیصة بن برهة قال: كنت عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم. جالسا اذ اتته امرأة فقالت: یا رسول الله ادع الله لی فارنه لیس یعشن لی ولد قال: و کم مات لک؟ قالت ثلثة قال: لقد ا حضرت من النار بحظار شدید.

یکی از اصحاب به نام قبیصة بن برهه می‌گوید: من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که زنی به خدمت حضرت آمد و گفت: یا رسول الله بدرگاه خدا برای من دعاء بفرمائید زیرا فرزندانم می‌میرند؟ حضرت فرمود: تاکنون چند فرزندت مرده اند؟ آن زن گفت: تا به حال سه فرزندم مرده‌اند. حضرت فرمود: از آتش جهنم باز داشته و ممنوع گردیدی و فرزندان برای تو پناهگاه استوار و محکم هستند که تو از آتش جهنم حفظ می‌کنند.

«حظار» به کسرها جائیست که از چوب برای شترها درست می‌کنند جهت حفظ و نگهداری آنها از سرما و باد. و به همین جهت است که به چیزی که از طرف شرع مقدس حرام شده است محظور می‌گویند یعنی ممنوع و قرقگاه (پس کسی که مرتکب کار حرامی می‌شود به منزله این است که در منطقه ورود ممنوع وارد شده است و به تابلوی ورود ممنوع الهی که از طرف انبیاء نصب شده است بی‌اعتنائی کرده است).

۳۹. عن ابی کعب ان النبی صلی اله علیه و آله و سلم قال: لامرأة هل لک فرط؟ قالت ثلاثة: قال صلی الله علیه و آله جنه حصینة.

از ابی بن کعب روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنی فرمود: آیا از پیش فرستاده‌ای داری (یعنی تاکنون فرزندی از تو مرده است) آن زن گفت: بلی تاکنون سه فرزندم وفات کرده‌اند حضرت فرمود: آن فرزندان سپر و پناهگاه محکم برای تو هستند که از آتش جهنم تو را حفظ خواهد نمود.

گفتگوی پیامبر (ص) با اصحاب در مورد کودکان پیش فرستاده

۴۰. و عنه (ص) ما من مسلمین یقدمان ثلاثة لا یبلغوا الحنث الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته قالوا یا رسول الله و ذوالاثنین؟ قال و ذوالاثنین. ان من امتی من یدخل الجنة بشفاعته اکثر من مضر، و ان من امتی من یسطعم النار حتی یکون احد زواياها.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: هر مرد و زن مسلمان سه فرزند به بلوغ نرسیده از پیش بفرستاد خدا آن زن و مرد مسلمان را به فضل و رحمت خود به بهشت می‌برد. اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا اگر کسی دو طفل از پیش بفرستد چگونه است حضرت فرمود: دو طفل هم بفرستد خدا او را به بهشت می‌برد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعضی از امتان من هستند که به شفاعت آنها عده کثیری زیادترا از قبیله مضر (که یکی از پر جمعیت‌ترین قبائل عرب است) به بهشت داخل می‌شوند و بعضی از امتان من هستند که به قدری از آتش جهنم می‌خورند که یکی از کرانه‌ها و زوایای آتش می‌شوند یعنی آنها قطعه‌ای از آتش می‌شوند.^۱ این حدیث را جماعتی از روایت نقل کرده‌اند و آن را از احادیث معتبر و صحیح شمرده‌اند.

۴۱. و عنه صلی الله علیه و آله وسلم قال: قال الله تعالی: حققت محبتي للذین یصادقون من اجلی و حققت محبتي للذین ینصرون من اجلی و ثم قال: علیه و آله السلام ما من مؤمن و لا مؤمنة یقدم الله تعالی له ثلاثة اولاد من صلبه لم یبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته اياهم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: که خداوند متعال می‌فرماید: محبت و دوستی خود را برای کسانی محقق می‌کنم که به خاطر من به یکدیگر صداقت داشته باشند و یکدیگر را کمک و یاری دهند. سپس حضرت فرمود: هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که خداوند متعال سه فرزند نابالغ از صلب او برایش مقدم نماید مگر این که به فضل و رحمت همه آنها را داخل بهشت می‌فرماید.

کسی که سه طفلش بمیرد آتش جهنم براو حرام می‌شود

۴۲. و عنه صلی الله علیه و آله و سلم: من دفن ثلاثة من ولده حرم علیه النار.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که سه فرزند خود را دفن کند (یعنی سه فرزندش وفات کنند) خداوند آتش جهنم را بر او حرام می‌کند.

حدیث ابوذر در تبعیدگاه ربذه

۴۳. عنه صعصعة بن معوية قال لقيت اباذر الغفاری رضی الله عنه بالربذة و هو یسوق بعیرا له علیه مزاذتان و فی عنق البعیر قرته فقلت یا اباذر مالک قال عملی قلت حدیثی رحمک الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما من مسلمین یموت بینهما ثلاثة اولاد لم یبلغوا الحنث الا اغفر الله لهما بفضل رحمته اياهم قال قلت فحدثنی قال نعم سمعت رسول الله (ص) یقول ما من عبد مسلم ینفق من کل ما له زوجین فی سبیل الله الا استقبلته حجة الجنة کلهم یدعوه الی ما عنده فقلت کیف ذالک قال ان کان رجلا فرجلین و ان کان بعیرا و ان کان بعیرا فبعیرین و ان کان بقرا فبقرتین حتی اعدا صناف المال ذکره جماعه.

صعصعه بن معاویه می‌گوید: من ابوذر غفاری را در ربذه^۲ ملاقات کردم در حالی که او بدنبال شتر خویش می‌رفت و خورجینی بر پشت شترش بود، من به او گفتم: ای اباذر چه چیز از آن خودت است ابوذر در جواب گفت: عملم مال خودم است (یعنی اموال و فرزندان و سایر متاع دنیوی امانت و عاریه‌ای نزد انسان و آنچه که ملک حقیقی انسان است عمل او است) من گفتم: خدا تو را رحمت کند برایم حدیث بگو؟ ابوذر فرمود: من

^۱ . قرآن کریم می‌فرماید: کسانی که حق را کتمان می‌کنند و کسانی که مال یتیم را به ناحق تصرف می‌کنند در حقیقت آتش می‌خورند نه تنها در جهنم بلکه در همین دنیا چهره واقعی عملشان آتش خوردن است و همین چهره است که در قیامت آشکار می‌شود. ان الذین یکتُمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار. سوره بقره آیه ۱۷۴ ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیطون سعیرا. سوره نساء آیه ۱۰.

^۲ . ربذه اسم محلی است که ابوذر در آنجا تبعید بود و در سمت شرقی مدینه واقع است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: هیچ زن و مرد مسلمانی نیست که سه فرزندی که هنوز به حد بلوغ نرسیده اند از آنها وفات کند الا این که خداوند به فضل خویش آن زن و مرد را می آمرزد. من گفتم باز هم حدیث بفرمائید ابوذر گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هیچ بنده مسلمانی نیست که از تمام مالش جفت جفت در راه خدا انفاق نماید مگر این که دربانهای بهشت به استقبال می آیند و هر کدام او را به طرف خود می خوانند من گفتم چگونه مالش را جفت جفت انفاق کند ابوذر گفت: اگر مالش بنده هستند (که در آن زمان عبدها مانند سایر چیزها خرید و فروش می شدند) دو بنده در خدا آزاد کند و اگر شتر هستند دو شتر و اگر گاو هستند دو گاو و تا اینکه انواع و اقسام مال را شماره کرد این حدیث را جماعتی از اصحاب نقل کرده اند.

۴۴. عن انس بن مالك قال: وقف رسول الله على مجلس من بنى سلمة فقال: يا بنى سلمة ما الرقوب فيكم؟ قالوا الذی لا یولد له. قال: بل هو الذی لا فرط له قال: ما المعدم فيكم؟ قالوا الذی لا مال له: قال: بل هو الذی یقدم و لیس له عندالله خیر.

انس بن مالک می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از مجالس قبیله بنی سلمه ایستاد و فرمود: ای طائفه بنی اسلمه شما بچه کسی رقوب می گوئید؟ گفتند: رقوب یه کسی می گوئیم که صاحب اولاد نمی شود. حضرت فرمود: کسی که صاحب فرزند نمی شود در رقوب نیست بلکه رقوب کسی است که از پیش فرستاده نداشته باشد یعنی فرزندی از او قبل از خودش وفات نکرده باشد. سپس فرمود: به چه کسی معدم و فقیر می گوئید: عرض کردند: به کسی که مال ندارد. حضرت فرمود: کسی که مال ندارد معدم و فقیر نیست بلکه فقیر کسی است که از پیش فرستاده ای داشته باشد ولی خیری برای او در نزد خدا نباشد یعنی بر اثر جزع و فزع اجر خود را از بین ببرد.

حکایت زن داغیده ای که پیامبر (ص) به او تسلیت داد

۴۵. عن ابن مسعود قال: دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی امرأة یعزیبها باینها فقال بلغنی انک جزعت جزعا شدیداً قالت: و ما یمنی یا رسول الله و قدرکنی عجوزاً رقبوا. فقال: لها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لست برقوب انما الرقوب التي تتوفى و لیس لها فرط و لا یستطیع الناس ان یعودون علیها من افراطهم فتلک الرقوب.

از ابن مسعود نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه زنی رفت تا او را در مرگ فرزندش تسلیت دهد وقتی حضرت بر او وارد شد فرمود: ای زن به من خبر رسید که تو در مرگ فرزندت جزع و فزع شدید و بیتابی نمودی. آن زن گفت ای رسول خدا مرا جزع و فزع و بیتابی ممانعت نکن زیرا فرزندم مرد و مرا تنها گذاشت و من پیرزن رقوب و نازا هستم. حضرت به آن زن فرمود: تو رقوب نیستی بلکه رقوب آن زنی است که بمیرد و پیش از فرستاده نداشته باشد و مردم هم قدرت این که پیش فرستاده خود را به او بدهند ندارند. پس چنین زن رقوب است نه تو که از پیش فرستاده داری.

و تمام تحدیثی که در این باب ذکر شد از اصول مستند نقل شده است و ما جهت اختصار اصل و سن آنها را ذکر نکردیم. زیرا خداوند سبحان به فضل و رحمت خویش به کسی که خبری به او برسد و به آن عمل نماید وعده ثواب داده است ولو اینکه آن خبر صحیح و مطابق با واقع نباشد و در این زمینه احادیث زیادی از طریق شیعه و سنی وارد شده است.^۱

^۱ . مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی بابی در این زمینه تحت عنوان من بلغه ثواب من الله علی عمل ذکر نموده است و در آن باب دو روایت از امام صادق (ع) نقل نموده است. ۱- عن ابی عبد الله علیه السلام قال: من سمع شیئا من الثواب علی شیء فصنع له، و ان لم یکن علی ما بلغه. امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بشنود کاری ثواب دارد و آن کار را انجام دهد آن ثواب را می برد و اگر چه آنچه را که شنیده واقعیت نداشته باشد. ۲- عن محمد بن مروان قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: من بلغه ثواب من الله علی عمل فعل ذالک العمل التماس ذالک الثواب، اوتیه، و ان لم یکن الحدیث کما بلغه. محمد بن مروان می گوید از امام صادق شنیدم که می فرمود: به هر کس خبری رسید که مثلاً عمل در نزد خدا ثوابی دارد و او آن عمل را به امید آن ثواب انجام دهد آن پاداش به او داده می شود اگر چه آن هبر صحت نداشته باشد. به مضمون این دو روایت، روایات دیگری هم وارد شده که به حد استفاضه رسیده است. و مرحوم مجلسی برخی از آنها را در مرآت العقول ذکر می کند. این روایات به اخبار من بلع معروف است و نتیجه آنها به تسامح دارد له سنن مشهور گشته است، و حاصل این روایات این است که: چنانچه مسلمانی بشنود یا در کتابی ببیند که اگر کسی مثلاً چنین نمازی را بخواند، چنان پاداشی در دنیا یا در آخرت به او داده می شود، پس اگر او آن نماز را گزارد، خدا آن پاداش را به او می دهد. اگر چه واقع و حقیقت چنان نباشد و آن گوینده و صاحب آن کتاب دروغی جعل کرده و یا اشتباه کرده باشد، زیرا کرم و فضل خدا زیاد است و به خود اجازه نمی دهد که

متعلقات باب اول

فصل: در این فصل قضایا و حکایاتی که متعلق و متناسب این باب است ذکر می‌گردد.

۱- حکایت اندوه حضرت داود بر مرگ فرزند خویش

از زید بن اسلم نقل شده است که می‌گوید: یکی از فرزندان حضرت داود علیه السلام وفات کرد و آن حضرت بر مرگ فرزند خویش خیلی محزون و اندوهگین گردید، سپس خداوند متعال به داود علیه السلام وحی نمود و فرمود: ای داود این فرزند در نزد تو معادل و برابر چه بود؟ داود علیه السلام عرض کرد پروردگارا این فرزند در نزد من معادل برابر دنیای پراز طلا بود. خداوند متعال فرمود: پس عوض آن در قیامت به اندازه دنیا پر از طلا پاداش خواهم داد.

۲- حکایت خواب داود بن هند پیرامون میزان حساب

از داود بن هند نقل شده است که می‌گوید: من در عالم رویا دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم به سوی حساب خوانده می‌شوند پس من به میزان حساب نزدیک شدم و حسنت و خوبیها هم را در یک کفه میزان و سیئات و بدیهایم را در کفه دیگر میزان گذاشتم و گناهان من بر حسناتم فزونی یافت و در این هنگام من به حالت ناراحتی و غم فرو رفته بودم که ناگهان روی کفه دستمال یا پارچه پیچیده سفیدی به من دادند و من آن را بر روی کفه حسناتم گذاشتم آنگاه حسنت بر سیئات فزونی یافت. سپس به من گفتند آیا می‌دانی این پارچه پیچیده چه بود؟ گفتم نه. گفتند: این فرزند سقط شده تو بدو. گفتم این پسر من بود یا دخترم گفتند: این دخترت بود که تو آرزوی مرگ او را می‌نمودی.

۳- حکایت شخصی که برای مرگ فرزند خویش دعا کرد و قومش آمین گفتند

از ابو شاذب حکایت شده است که می‌گوید: مردی پسری داشت که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود. روزی آن مرد به قوم و خویش خود سفارش کرد که بیائید به منزل من که با شما کاری دارم اقوام او همه آمدند و گفتند چه کار داری؟ گفت: من می‌خواهم دعا کنم که خداوند متعال این فرزندم را از من بگیرد و شما آمین بگوئید. قوم و خویش آن مرد از او سوال کردند برای چه؟ یعنی به چه علت مرگ فرزند محبوبت را از خدا طلب می‌کنی؟

آن مرد گفت: علتش این است که در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم در صحرای محشر جمع شدند و عطش و تشنگی شدیدی بر آنها عارض شده است سپس ناگهان کودکان با جامهائی از آب به دست از بهشت بیرون آمدند و در میان آنها برادر زاده من نیز بود، و از او التماس و درخواست کردم که قدری از آن آبی که در دست دارد به من بیاشاماند و او از آب دادن امتناع کرد، به من آب نداد و گفت: ای عمو ما جز به پدران خویش به کسی آب نمی‌دهیم. پس بدین جهت است که گفتم دعا کنم و شما آمین بگوئید برای اینکه دوست دارم خداوند این فرزندم را از من بگیرد و از پیش فرستاده‌ها برایم قرار دهد. سپس آن مرد دعاء کرد و قومش آمین گفتند و طولی نکشید که فرزندش از دنیا رفت. این حکایت را بیهقی در کتاب شعب الایمان نقل کرده است^۱

۴- حکایت مرگ پسر ۱۱ ساله حافظ قرآن و جریان خواب پدر او

چون بنده‌ای به او حسن ظن پیدا کرد و امیدوار شد تا امیدش کند. از این رو قهقهاء و دانشمندان اسلامی گفته‌اند درباره مستحبات لازم نیست که همیشه دنبال خبری صحیح و موثق بگردیم، بلکه به اخبار ضعیف و مجهول در این باره می‌توان استنا کرد، به خلاف واجبات و محرمات که جز با خبر صحیح و موثق ثابت نگردد... شرح اصول کافی آقای مصطفوی ج ۳ ص ۱۳۹.

^۱ . بیهقی یکی از بزرگان علماء اهل سنت است و اسم او احمد می‌باشد و مرد زاهدی بود و او همان کسی است که وقتی گفته‌اند معاویه به خاطر جنگ با علی از ایمان بیرون رفته است گفت: معاویه وارد ایمان نشده بود تا از آن بیرون رفته باشد، بلکه در زمان پیامبر(ص) از کفر به نفاق وارد شد و سپس به همان کفر اصلی برگشت. بیهقی سال ۴۵۸ در نیشابور وفات کرد و او را به بیهقی که مکانی است در نزدیکی سبزوار بردند. مشاهیر دانشمندان اسلام ج ۳ ص ۱۰۷.

از محمدبن ابی خلف نقل شده است که می‌گوید: ابراهیم حربی^۱ پسر یازده ساله‌ای داشت که حافظ قرآن بود و علاوه بر این مقدار زیادی از فقه و حدیث نیز به او یاد داده بود و این فرزند وفات کرد. من به نزدش رفتم تا او را بر مرگ فرزندش تسلیت گویم. وقتی به او تسلیت گفتم. گفت: من خودم مشتاق مرگ او بودم من از گفته او تعجب کردم و به او گفتم: ای ابواسحق تو که عالم دنیا هستی چگونه این حرف را در مورد مرگ فرزند نجیبی که حافظ قرآن بود و علاوه بر این حدیث و فقه زیادی نیز به او یاد داده بودی می‌زنی؟ ابراهیم حربی گفت: بلی در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و اطفال در حالی که ظرفهائی از آب بهشتی در دست دارند به استقبال مردم می‌آیند که به آنها آب بیاشامانند و آن روز روز بسیار گرمی بوده است و من به یکی از آن اطفال گفتم قدری از آن آب به من بده آن طفل نگاهی به من کرد و گفت: تو پدر من نیستی، و من گفتم شما کیستید؟ گفتند ما اطفالی هستیم که در دنیا قبل از پدرانمان مردیم و حال به استقبالشان می‌رویم تا به آنها آب دهیم. پس بدین جهت بود که آرزوی مرگ فرزندم را می‌نمودم.

۵- حکایت خواب شخصی که حاضر نمی‌شد ازدواج کند

از غزالی در اخبار روایت شده است که مدتی بود که به یکی از افراد صالح هرچه او را برای ازدواج اصرار می‌کردند قبول نمی‌کرد و حاضر نبود ازدواج نماید، تا اینکه روزی از خواب بیدار شد و به بستگان و دوستانش گفت می‌خواهم ازدواج نمایم آنها هم بلافاصله برای او زن اختیار کردند و او را ترویج نمودند سپس از علت این تصمیم فوری سوال کردند به او گفتند: چرا قبلا هر چه اصرارت می‌کردیم که ازدواج نمائی قبول نمی‌کردی و اکنون تصمیم گرفتی؟ آن مرد در جواب گفت: ازدواج می‌کنم که امید است خدا فرزندی نصیبم فرماید و سپس او را از من بگیرد تا در آخرت پیش تاز من باشد. سپس گفت: من در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است، و گویا من هم از جمله خلائق در موقف حساب هستم. و به قدری تشنه شدم که نزدیک بود جگرم از تشنگی پاره شود و همچنین سایر مردم در تشنگی شدید به سر می‌بردند و در این هنگام ناگهان کودکانی را دیدم که در میان جمعیت محشر هستند که با قندیلهای نور در حالی که کوزه و لیوانهایی از نقره و طلا در دست دارند مردم را به ترتیب آب می‌دهند و اکثر مردم اهل محشر را آب دادند سپس من دستم را به طرف یکی از آن اطفال دراز کردم و گفتم به من هم آب دهید که عطش و تشنگی مرا بی طاققت کرده است آن طفل در جواب من گفت: تو در میان ما فرزندی نداری تا به تو آب دهد و ما فقط به پدرانمان آب می‌دهیم و من گفتم شما کیستید؟ گفتند ما اطفال وفات یافته مسلمین هستیم (و این بود علت تصمیم فوری من در ازدواج).

۶- حکایت مردی که نامه نوشت که آن را کنار سر پیامبر دفن کنند

شیخ ابو عبدالله بن نعمان در کتاب «مصباح الظلام» از بعضی از موثقین حکایت می‌کند: که مردی به یکی از دوستانش که عازم حج خانه خدا بود سفارش کرد که سلام او را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برساند و کاغذی مهر و موم کرده نیز به او داد و گفت: آن را کنار سر شریف آن حضرت دفن کند. و آن شخص هم مطابق سفارش رفیقش عمل کرد. وقتی که از حج مراجعت کرد آن مردی که به او سفارش کرده بود از آن حاجی بسیار تشکر و قدردانی کرد و گفت: خدا به تو جزای خیر دهد که به سفارش من عمل کردی و آن مرد حاجی از این پیشگویی او تعجب کرد و گفت: قبل از اینکه من به تو خبر دهم از کجا متوجه شدی که من به سفارشت عمل کرده‌ام یا نه؟

آنگاه آن مرد جریان را بازگو کرد و گفت: قضیه از این قرار است که من برادری داشتم که وفات کرد و از او پسر صغیری مانده است و من متکفل تربیت او شدم و به بهترین وجه او را تربیت نمودم سپس این بچه قبل از اینکه به حد بلوغ برسد وفات کرد و من شب در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و همه مردم محشر عارض شده است و در این حال دیدم در دست برادر زاده‌ام یعنی همین که تازه وفات نموده بود آبی است و من از او التماس کردم که به من آب دهد و او از آب دادن امتناع ورزید و به من آب نداد، گفت: پدر من به این آب از تو سزاوارتر است و من فریاد کشیدم و از خواب بیدار شدم، چون صبح شد چند دیناری صدقه دادم و از خداوند در خواست کردم که پسری نصیبم فرماید و خداوند دعایم را مستجاب فرمود: و پسری به من عطا نمود و اتفاقا شما هم در همان موقع عازم حج خدا بودید این بود که آن نامه را برای تو نوشتم و گفتم آن را

^۱ . ابواسحق ابراهیم حربی از علماء اهل تسنن و مرد زاهدی بود او در ۱۹۸ متولد و در سال ۲۸۵ در بغداد وفات کرد.

کنار سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفن کن و مضمون آن نامه این بود که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خداوند عزوجل خواستم که این فرزند را از من قبول کند و او را قبض روح کند و از من بگیرد و امید روز قیامت من که روز فزع اکبر است باشد و طولی که این بچه وفات کرد و وفات این بچه مصادف بود با روزی که شما در مدینه رسیدید از این جهت متوجه شدم که شما به سفارش من عمل کردید و کاغذ را بالای سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفن نمودید.

۷- حکایت رؤیای شخصی در قبرستان بقیع و بیرون آمدن چهار کودک از قبر

ابو صقر موصلی در کتاب «النوم و الرویا» از یکی افراد مورد اعتماد نقل می‌کند که می‌گفت: من شبی وارد مدینه شدم و در قبرستان بقیع^۱ «غرقد» بین چهار قبر خوابیدم که در کنار آن چهار قبر دیگری نیز جدا از آنها بود. وقتی که به خواب رفتم در خواب دیدم که چهار طفل از آن چهار قبر خارج شدند و اشعاری با هم می‌خوانند که مضمونش این است که از آمدن کسی به نام میم اظهار خوشحالی می‌کردند و جهت استقبال او از قبر بیرون آمده بودند. و من وقتی از خواب بیدار شدم با خود گفتم این جواب من و اشعار این چهار کودک خبری را به دنبال دارد لذا نشستم تا...

باب دوم: در مورد صبر و ملحقات آن

صبر در لغت به معنی خودداری کردن از داد و فریاد در برابر ناراحتی‌ها است صابر حقیقی کسی است که ظاهراً و باطناً خویشتن دار باشد یعنی از اعضاء ظاهریش حرکات غیر عادی و نامناسب سر نزند و باطنش نیز مضطرب و متزلزل نباشد و آن بر سه نوع است:

۱- صبر عوام ۲- صبر پرهیزگاران ۳- صبر عارفان

۱- صبر عوام عبارت است از خویشتن داری و اظهار ثبات و بیداری نمودن ظاهری یعنی شخص عامی در برابر مصائب و مشکلات خود را ظاهراً صابر نشان می‌دهد (ولی قلباً مضطرب و ناراحت است) تا حالتش نزد خردمندان و عموم مردم پسندیده باشد، و مورد سرزنش آنها قرار نگیرد. **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ**^۱ یعنی اکثر مردم تنها به ظواهر و نمودهای از زندگی دنیا آگاهی دارند. و از آخرت یعنی جهان ماوراء نمودها و پدیده‌ها بی‌خبر و ناآگاهند.

۲- نوع دوم صبر زاهدان و عابدان و اهل تقوی و صاحبان حکمت است و اینها برای امید ثواب آخرت صبر می‌کنند: **إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**^۲ یعنی خداوند صابران را به حد کامل و بدون حساب پاداش خواهد داد.

۳- نوع سوم صبر عارفان است (اینها نه تنها در برابر سختیها ناراحت نمی‌شوند و نه به خاطر نائل شدن به ثواب آخرت مشکلات را تحمل می‌کنند) بلکه آنان از مصائب و مشکلات لذت می‌برند و بلاها را نوعی موهبت خاص الهی قلمداد می‌کنند و آن را دلیل بر عنایت و توجه خاص خدا می‌دانند.

وَيَغْتَابِرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ**

^۱ . بقیع به معنی مکانی است که درختهای گوناگون داشته باشد و در شهر مدینه پنج بقیع بوده است. ۱- بقیع مصلی که پیامبر(ص) در آنجا نماز عید می‌خواند. ۲- بقیع عزقد که مقبره مدینه است. ۳- بقیع زبیر که پیغمبر (ص) آن را با قطاع زبیرین عوام داد. ۴- بقیع جنبه و این نام درختی است که در آنجا روئیده بود ۵- بقیع بطحان که نزدیک رودخانه بوده. اصول کافی

ج ۲ ص ۳۴۴.

^۲ . سوره روم آیه ۷.

^۳ . سوره زمر آیه ۱۰.

و بشارت بده به استقامت کنندگان. آنها که هنگامی مصیبتی به آنها برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. اینها همانها هستند که الطاف خدا شامل حال آنان شده و آنها هدایت یافتگانند و این نوع از صبر رضا ناامید می‌شوند و در آینده نزدیک در باب مخصوص خودش یعنی باب رضا باب سوم این کتاب پیرامون آن بحث می‌گردد.

و اما اول صبر (یعنی صبر عوام) هیچ گونه ثواب و پاداشی نزد خدا ندارد زیرا این عمل را برای خدا انجام نداده است که سزاوار ثواب گردد و فقط این عمل را به خاطر مردم انجام داده بلکه در حقیقت این نوع صبر ریا محض است و آنچه که در روایات در مورد ریا وارد شده است در این هست و لکن این حالت ظاهری از جزع و فزع بهتر است یعنی با اینکه اینگونه صبر ریا است و مذموم ولی داد و فریاد از این بدتر است زیرا بشر زود از اخلاق و روش نیک و زشت هم نشینان و افراد جامعه خود می‌گیرد و تحت تاثیر واقع می‌گردد.

در این صورت اگر شخص عامی که ظاهرش صبورو باطنش ناراحت است جزع و فزع و داد و فریاد و بیتابی کند این عمل در میان مردم شیوع پیدا می‌کند ولی اگر ظاهرا خود را به صورت صابران نشان دهد و مردم حالت او را ببینند متمایل به اخلاق او می‌گردند چه بسا همین باعث کمال آنها می‌گردد پس بنابراین صبر عامی با اینکه ریا هست از بی صبری و بی تابی بهتر است چون این حالت او برای نظام نوع مفید است ولو اینکه برای خودش فائده‌ای نداشته باشد. نتیجتاً صبر به طور مطلق شامل قسم دوم می‌شود (زیرا همان طور که گفته شد قسم اول در حقیقت صبر نیست بلکه ریا است و قسم سوم هم رضا است می‌ماند قسم دوم و آن صبر زاهدان و پرهیزگاران است).

اوصاف صابرين در قرآن

بدان که خداوند سبحانه در قرآن کریم صابرين را به اوصاف زیاد توصیف نمود و متجاوز از هفتاد جای قرآن از آنها یاد کرد و اکثر خیرات و در جات را به صبر نسبت داده است و تمام آنها را ثمره صبر قرار داد و فرمود:

۱- وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا^۱ و برخی از آنان را امام و پیشوای اینکه که خلق را مرما هدایت کنند قرار دادیم برای آنکه در راه حق صبر کردند.

۲- وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا^۲ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند، تحقق یافت.

۳- وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. و کسانی را که صبر و استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد.^۳

۴- أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا إِنَّا نرا دو بار پاداش نیکو دهند زیرا که صبر و استقامت ورزیدند.^۴

۵- إِنَّمَا يُؤْتَىٰ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ خداوند صابران را به حد کامل و بدون حساب پاداش خواهد داد.^۵

^۱ . سوره بقره آیه ۱۵۶ و ۱۵۷.

^۲ . سوره سجده آیه ۲۴.

^۳ . سوره اعراف آیه ۱۳۷.

^۴ . سوره نحل آیه ۹۶.

^۵ . سوره قصص آیه ۵۴.

^۶ . سوره زمر آیه ۱۰.

هیچ عبارتی نیست که اجرش بی حساب و بی اندازه باشد مگر صبر که اجرش اندازه و حسابی ندارد و برای اینکه روزه نصفی از صبر است اجرش با خود خداوند تبارک و تعالی است کما اینکه در خبر آمده است که خداوند متعال فرمود: **الصوم لی و انا الذی اجزی به**، روزه از آن من است و جزای آن را خودم می‌دهم در صورتی که فعل اجزی بصورت مجهول قرائت شود کما اینکه بعضی از علماء گفته‌اند معنی‌اش چنین می‌شود روزه از آن من است و جزای آن خودم هستم.

پس روزه را که نصفی از صبر است از سایر عبادات ممتاز کرده و جزای آن را نسبت به خودش داده است. و خداوند متعال به صابران وعده داده است که من با ایشان هستم و فرمود: **اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** صبر کنید که همانا خداوند با صابران است.^۱ و خداوند تصریحش را مشروط به صبر کرد و فرمود: **بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ**^۲ آری امروز هم اگر استقامت و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید - خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان که نشانه‌های مخصوصی دارند مدد خواهد داد.

و خداوند متعال چند چیز را برای صابران ذکر فرمود که برای دیگران ذکر نکرد و بعد از اینکه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به صابران بشارت بده آنهايي که وقتی مصیبتی به آنها می‌رسد می‌گویند: ما از آن خدائیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم. فرمود: **اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون**^۳ پس خداوند در این آیه صلوات و رحمت و هدایت را برای صابرین جمع کرده است و بررسی تمام آیاتی که در مقام صبر نازل شده است طولانی می‌شود و ما به همین چند نمونه اکتفاء می‌نمائیم.

صبر از نظر احادیث و روایات

۱- قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: الصبر نصف الايمان.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: صبر نصف ایمان است.

صبر و یقین از ارزنده‌ترین چیزها است

۲- قال (ص) من اقل ما اوبیتم الیقین و عزيمة^۴ الصبرو من اعطی جظه منهما لم یبال ما فاته من قیام اللیل و صیام النهار و لئن تصبروا علی مثل ما انتم علیہ احب الی من ان یوافینی کل امرء منکم بمثل عمل جمیعکم ولكنی اخاف ان تفتح علیکم الدنیا بعدی فینکر بعضکم بعضا و ینکرکم اهل اسماء عند ذالک فمن صبروا حتسب ظفر بکمال ثوابه ثم قرأ ما عندکم ینفذو ما عندالله باق و لنجزین الذین صبروا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از کمیابترین چیزهایی که به شما داده شد یقین و صبر است (یعنی یقین و صبر در بین شما از هر چیز کمتر است) و هر کس حظ و بهره‌ای از آیند و به او رسد باک نداشته باشد از آنچه از بیداری شبها و روزه روزها از او فوت شود (یعنی اگر از یقین و صبر برخوردار باشد ولو اینکه به شب زنده داری و مناجات با خدا و روزه‌های مستحبی موفق نشود غصه نخورد) و اگر شما بر آنچه هستید صبر

^۱ . سوره انفال آیه ۴۶.

^۲ . سوره آل عمران آیه ۱۲۵.

^۳ . در کتاب اصول کافی روایتی در این باره است که خلاصه ترجمه آن در اینجا بیان می‌گردد. امام صادق از پیامبر (ص) روایت نمود که آن حضرت می‌گوید که خداوند متعال فرمود: من دنیا را به عنوان قرض در میان بندگانم قرار دادم پس هر که از آن به من قرض دهد مانند صدقه و هدیه وصله به امام بهر واحدش ده تا هفتصد برابر و آنچه بخواهم عطا می‌کنم. و هر که به من قرض ندهد چیزی از او بر خلاف میلش می‌گیرم پس اگر او صبر کند سه خصلت به او عطا می‌کنم که اگر یکی از آنها را به فرشتگانم دهم از من راضی شوند. سپس امام صادق (ع) آیه فوق و ما قبل آن را تلاوت کرد و فرمود: این سه خصلت صلوات و رحمت و هدایت است اصول کافی کتاب ایمان و کفر.

^۴ . عزيمة الصبر اضافه صفت به موصوف است چون صبر از عزائم امور است ذالک من عزم الامور.

کنید در برابر فقر بی چیز تحمل نمائید در نزد من بهتر است از اینکه هر یک از شما مقابل جمیع عمل شما را انجام دهد (یعنی هر یک از شما به اندازه عبادت همه شما عبادت کند) ولیکن می‌ترسم بعد از من دنیا بر شما گشوده شود آنگاه یکدیگر را انکار نمائید. (یعنی به خاطر تعلق و دلبستگی^۱ به دنیا به هم بدبین شوید و برعلیه یکدیگر توطئه کنید) در آن وقت اهل آسمان شما را انکار نمایند و از شما بدشان آید پس هر که در راه خدا صبر کند به کمال ثواب و پاداش خویش نائل می‌گردد. سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَْجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «سوره نحل آیه ۹۶»

یعنی آنچه نزد شما است فانی می‌شود، اما آنچه نزد خدا است باقی است، و کسانی را که صبر و استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد. یعنی صبر و استقامت از بهترین اعمال آدمی است.

۳- روی جابر انه صلی الله علیه و آله وسلم سئل عن الايمان فقال: الصبر.

جابر می‌گوید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوال شد که ایمان چیست؟ حضرت فرمود: ایمان صبر است.

۴- قال صلی الله علیه و آله و سلم، افضل الاعمال ما اكرهت عليه النفوس.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بالاترین اعمال چیزی است که بر نفسها دشوار باشد.

۵- قيل اوحى الله تعالى الى داود عليه السلام تخلق باخلاقى و ان من اخلاقى الصبر.

گفته‌اند خداوند متعال به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود: ای داود به اخلاق من آراسته شو و از جمله اخلاق من صبر است.

۶- و عن ابن عباس رضی الله عنه لما دخل رسوا الله صلی الله علیه و آله و سلم على الانصار فقال: مؤمنون انتم؟ فسکتوا فقال رجل نعم يا رسول الله فقال و ما علامه ايمانكم قالوا نشكر على الرخا و نصبر على البلاء و نرضى بالقضاء فقال مؤمنون و رب الكعبة.

^۱ . آیا دنیا و علاقه به آن مضموم است؟ در این زمینه چند نظر و فکر وجود دارد ۱- عده‌ای دنیا را داتا بدو بی ارزش و شر می‌دانند بدیهی است که این نظریه با توحید و حکمت خداوند سازگار نیست. ۲- عده‌ای دیگر می‌گویند: خود دنیا بد نیست ولیکن محبت و علاقه به دنیا بد است و این نظریه نیز هر چند خیلی معروف و مسخور است ولی بی اشکال نیست و با بیانات خود قرآن وفق نمی‌دهد زیرا بدون شک محبت و علاقه به دنیا چیز طبیعی و فطری است و چیزی فطری خدا دادی چگونه ممکن است بدومضموم باشد و گذشته از این علائق به دنیا و اشیاء آن قابل قلع و قمع کردن و ریشه کن نمودن نیست و تازه اگر فرضاً بشود آن را ریشه کن نمود صد در صد بر ضرر بشر است درست مثل این است که عضوی از اعضاء او را مانند دست، پا، چشم، بینی، قطع کنند. ۳- آنچه را در قرآن مضموم می‌شمارد علاقه به معنی بسته بودن و دلخوش بودن و قانع بودن و رضایت دادن به امور مادی دنیوی است زیرا فرق است بین علاقه به مال و فرزند و سایر شئون زندگی دنیا وی و بین قانع بودن و رضایت دادن و غایت آمال قرار دادن اینها. و در حقیقت تعلیمات دینی نیامده است که این علائق را سرکوب کند بلکه آمده است که بوسیله این علائق شعورهای عالیتری را در انسان بیدار کند و چون آن شعورها عالیتند و از مقام عالی انسان سرچشمه می‌گیرند دیرتر بیدار می‌شوند و احتیاج به تحریک و احیاء و بیدار کردن دارند، آن شعورها مربوط به معنویات است. هر علاقه‌ای چشمه‌ای است از روح انسان که باز می‌شود و جاری می‌گردد. و مقصود دین بستن چشمه‌های محسوس مادی نیست بلکه مقصود باز کردن و کوشش برای جاری ساختن چشمه‌های دیگر است، یعنی چشمه‌های معنویات. با یک مثال ساده مطلب را توضیح می‌دهم: مثلاً انسان فرزند خود را به مدرسه می‌فرستد، وقتی که می‌بیند که آن بچه تمام علاقه و همتش به بازی و شکم خوارگی است ناراحت می‌شود و او را مورد سرزنش قرار می‌دهد و او را بازی گوش و شکمخوار می‌خواند، و با این عناوین او را ملامت می‌کند، زیرا میل دارد که آن بچه علاقه به درس و کتاب خواندن و نوشتن پیدا شود، این علائق طبعاً از علاقه به بازی و خوراک دیرتر در بچه پیدا می‌شود، به علاوه احتیاج به تحریک و تشویق دارد غریزه علم در هر بشری هست در عین حال باید آن را تحریک کرد ولی این دلیل نیست که پدر می‌خواهد فرزندش اساساً رغبتی به بازی و غذا نداشته باشد، اگر روزی احساس کند که میل به بازی یا به غذا از بچه سلب شده فوق العاده ناراحت می‌شود و آن را دلیل بر یک بیماری می‌گیرد و به طبیب مراجعه می‌کند زیرا می‌داند بچه سالم در عین حال که باید به مدرسه و کتاب علاقه داشته باشد، باید نشاط داشته و به موقع غذا بخورد پس وقتی که پدر فرزند را به عنوان بازی گوش یا شکم ملامت می‌کند در حقیقت از حصر انحصار علاقه او به بازی یا خوردن نالان است اقتباس از سخنان شهید مطهری تحت عنوان نظر دین درباره دنیا.

ابن عباس رضی الله می گوید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر انصار وارد شد فرمود: آیا شما مؤمن هستید همه ساکت شدند مردی از آنها گفت: بلی ای رسوا خدا حضرت فرمود علامت ایمانتان چیست؟ انصار گفتند: در برابر نعمت و راحتی خدا را شکر می کنیم و بر بلاء صبر می کنیم و به قضاء و قدر الهی راضی هستیم حضرت فرمود: به خدای کعبه قسم که شما مؤمن هستید.

۷- قال المسيح عليه السلام انكم لاتدرکون ما تحبون الا بصبرکم علی ما تکرهون.

حضرت مسیح علیه السلام به حواریین فرمود: به آنچه دوست دارید نمی رسید مگر اینکه در برابر ناراحتیها صبر کنید (تا ناخوشیها را تحمل نکنید به خوشیها نخواهید رسید. نابرده رنج گنج میسر نمی شود).

۸- قال (ص) لوکان الصبر دجلا لکان کریمًا.

رسول اکرم (ص) فرمود: اگر صبر به صورت مردی باشد آن مرد کریم و بخشنده است.

۹- قال علی علیه السلام بنی الاسلام علی اربع دعائم الیقین، و الصبر، و الجهاد، و العدل.

حضرت علی علیه السلام فرمود: اسلام بر چهار پایه بنا شده است و آن چهار پایه عبارت است از یقین، و صبر، و جهاد و عدل.

۱۰- و قال ایضا: الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد و لاجسد لمن لا راس له، و لایمان لمن لا صبر له.^۱

علی علیه السلام فرمود: صبر نسبت به ایمان همچون سر است در مقابل تن همانطور که بدن بدون سر بدن نیست ایمان بدون صبر نیز ایمان نیست «صبر ملازم ایمان است همان گونه که سر ملازم بدن است».

۱۱- قال علی علیه السلام: علیکم بالصبر فانه به یاخذ الجازم و به یعود الجازع.

حضرت علی علیه السلام فرمود: بر شما باد صبر زیرا شخص جازم و فاطع آن را اتخاذ می کند و آدم بی تاب بعد از جزع و فزع ناچار به او رجوع می کند پس چه بهتر از همان اول بدون جزع و بیتابی صبر را پیشه خود سازد.

۱۲- قال علی علیه السلام: ان صبرت جرت علیک المقادیر و انت ماجور و ان جزعت جرت علیک المقادیر و انت مازور.

حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر صبر کنی مقدرات بر تو جاری می شود و تو پاداش خواهی داشت و اگر ناشکیبائی و بی تابی کنی باز هم مقدرات مسیر خود را طی می کنند و وزر و گناه بر تو خواهد بود یعنی ناشکیبائی جز گناه برای تو فائده دیگری ندارد چون بی تابی تو ذره ای در مقدرات تاثیری نخواهد گذاشت (در نهج البلاغه لفظ قدر بصورت مفر آمده: ان صبرت جری علیک القدر...)

۱۳- و عن الحسن بن علی علیهما السلام عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: قال: ان فی الجنة شجرة یقال لما شجرة البلوی و توتی لاهل البلاء یوم القيامة فلا یرفع لهم دیوان و لا ینصب لهم میزان یصیب علیهم الا جربا و قراء علیه السلام: انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب.

امام حسن مجتبی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که آن حضرت فرمود: در بهشت درختی است که به آن درخت بلوا می گویند و آن در روز قیامت به اهل بلا و مصیبت داده می شود و هیچ گونه محکمه و میزانی جهت بررسی اعمال آنها تشکیل نمی شود و مانند

^۱ . در نهج البلاغه چنین آمده است: ولا خیر فی جسد لا راس معه و لا فی ایمان لا صبر معه یعنی تن بی سر فائده ندارد و صبر بی ایمان نیز بی نتیجه است.

باران بر آنها ثواب و پاداش فرو می‌ریزند همان گونه که در دنیا مانند باران بر ایشان بلا ریخته می‌شد آنگاه امام حسن مجتبی علیه السلام این آیه را خواند. **إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**^۱ یعنی خدا صابران را به حد کامل و بدون حساب پاداش خواهد داد.

۱۴- و عنه عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ما من جرعة أحب إلى الله تعالى من جرعة غبظ كظمها رجل أو جرعة صبر على مصيبة و ما من قطرة أحب إلى الله تعالى من قطرة دمع من خشية الله أو قطرة دم اهترقت في سبيل الله.

و نیز امام حسن مجتبی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: هیچ جرعه‌ای از جرعه خشمی که انسان آن را فرو نشاند یا جرعه صبر بر مصیبتی در نزد خداوند متعال محبوبتر نیست. و نیز هیچ قطره‌ای در نزد خداوند متعال از قطره اشکی که از خشیت خدا جاری شود، یا قطره خونی که در راه خدا ریخته شود محبوبتر نیست.

۱۵- و عنه عليه السلام: المصائب مفاتيح الاجر. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: مصیبتها کلیدها و راه گشای اجر و پاداشتند.

۱۶- وعن زين العابدين عليه السلام: اذا جمع الاولين و الاخرين ينادى مناد اين الصابرين ليدخلوا الجنة بغير حساب قال: فيقوم عنق من الناس فتلقاهم الملائكة الى اين يا بني آدم؟ فيقولون: الى الجنة فيقولون قبل الحساب؟ فقالوا: نعم قالوا: و من انتم؟ قالوا: الصابرون قالوا: و ما صبركم؟ قالوا: على طاعة الله و صبرنا عن معصية الله حتى توفانا الله عزوجل قالوا: انتم كما قلتم ادخلوا الجنة فنعم اجرا العالمين.

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی خداوند اولین و آخرین را در صحرای محشر جمع کند، منادی ندا می‌کند که صابران کجايند؟ تا بدون حساب داخل بهشت گردند، سپس جماعتی از مردم بر می‌خیزند و به طرف بهشت روانه می‌شوند، فرستگان به آنها برخورد می‌کنند و می‌گویند: کجا می‌روید؟ می‌گویند: به سوی بهشت می‌رویم. فرستگان می‌گویند: بدون حساب به سوی بهشت می‌روید؟ در جواب می‌گویند بلی، سپس ملائکه سوال می‌کنند که شما از چه صنف مردمید؟ می‌گویند: ما از صنف صابران هستیم. ملائکه گویند: صبر شما در چه بود؟ می‌گویند: صبر ما بر طاعت خدا و صبر ما از معصیت خدا بوده است و این روش را تا زنده بودیم ادامه دادیم تا اینکه خداوند عزوجل ما را قبض روح نمود. سپس ملائکه می‌گویند: همان گونه گفتید هستید و بدون حساب به سوی بهشت روید که چه نیکو است پاداش اهل عمل.

(این روایت را مرحوم کلینی در اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب الحب فی الله و البغض فی الله روایت ۸ نقل کرده است با این تفاوت که آنجا در مورد محبان خدا است).

۱۷- عن انس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قال الله عزوجل اذا وجهت الى عبد من عبیدی فی بدنه او ما له اولده ثم استقبل ذالك بصبر جميل استحيت منه يوم القيامة ان انصب له ميزانا وانشر له ديوانا.

انس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که خداوند عزوجل می‌فرماید: هرگاه مصیبت و بلائی را متوجه بدن یا مال یا فرزند بندهام سازم سپس او با صبر جمیل^۲ از آن بلا استقبال نماید من از او شرم می‌کنم که در روز قیامت ترازویی جهت بررسی حساب او نصب کنم یا نامه عمل او را بگشایم.

^۱ . سوره زمر آیه ۱۰.

^۲ . از امام باقر (ع) پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ فرمود: ذالک الصبر لیس فیہ شکوی الی الناس یعنی صبری که در آن شکایت به مردم نباشد یعنی از بلاهائیکه برش وارد می‌شود نزد مردم مردم شکوه نکند.

۱۸- عن ابن مسعود رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ثلث من رزقهن فانه رزق خير الدارين الرضا با قضاء و الصبر على البلاء و الدعاء فى الرخاء.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که نصیب هر کس شود خیر دنیا و آخرت نصیبش شده است و آن سه عبارتند از:

۱- خشنودی از قضاء و قدر خدا ۲- صبر و بردباری در برابر بلاها ۳- دعا کردن در حال خوشی. (بر عکس بیشتر مردم که فقط هنگام ناخوشی و گرفتاری دعا می‌کنند).

۱۹- عن ابن عباس رضى الله عنه قال: كنت عند رسول الله (ص) فقال: يا غلام او غليم الاعلمك كلمات ينفعك الله بهن؟ فقلت: بلى فقال: احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف اليه فى الرخاء يعرفك فى الشدة اذا سئلت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله. و اعلم ان فى الصبر على ما تكره خيرا كثيرا و ان النصر مع الصبر و ان الفرح مع الكرب و ان مع العسر يسرا.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: من نزد پیامبر (ص) بودم که آن حضرت فرمود: ای جوان آیا می‌خواهی کلماتی تعلیمت دهم که خداوند به وسیله آن به تو فائده رساند؟ گفتم بلی، حضرت فرمود: خدا را حفظ کن تا او نیز تو را حفظ کند یعنی از حدود الهی محافظت نما و آنها را مراعات کن و از حد و مرز الهی خارج نشو مراقب خدا باش تا همواره او را در جلوی خود در حال خوشی با خدا آشنائی داشته تا او نیز در حال شدت و سختی با تو آشنا باشد، هرگاه چیزی می‌خواهی از خدا در خواست کن و هرگاه کمک می‌خواهی از او مدد و یاری جوی.

بدان صبر و استقامت در برابر ناگواریها خیر و برکت زیادی به همراه دارد نصرت و یاری الهی با صبر است، شادی و فرح با اندوه می‌باشد، و همراه سختی آسایش است.

۲۰- و عنه صلى الله عليه وآله وسلم: يوتى الرجال فى قبرة با لعذاب فاذا اوتى من قبل رأسه دفعه تلاوة القرآن و اذا اوتى من بين يديه دفعته الصدقة و اذا اوتى ن قبل رجله دفع مشيه الى المسجد و الصبر حظه يقول: اما لورایت خلالکنت صاحبه. و فى لفظ آخر اذا دخل الرجل القبر قامت الصلوة عن يمينه و الزكوة عن شماله و البر يظل عليه و الصبر بناحية يقول: دونکم صاحبی فانی من ورائه یعنی ان استطعم ان تدفعوا عنه العذاب و الافانا الفيكم ذالك و ارفع عنه العذاب.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرد را در قبرش می‌گذارد عذاب داخل قبر او می‌شود وقتی می‌خواهد از طرف سر آن مرد وارد شود تلاوت قرآن جلوی عذاب را می‌گیرد و وقتی می‌خواهد از طرف صورتش وارد شود صدقه جلوی عذاب را می‌گیرد و آن را بر می‌گرداند و وقتی می‌خواهد از طرف پاهای آن مرد وارد شود راه رفتن او به سوی مسجد جلوی عذاب را می‌گیرد و صبر نیز جلوی عذاب را می‌گیرد و می‌گوید: اگر هرگاه ببینم که شما نتوانید از صاحبم حمایت کنید خودم به تنهایی از او حمایت و دفاع می‌کنم.

و در حدیث دیگر آمده است که چون مرا داخل قبر می‌شود، نماز طرف راست و زکوة طرف چپش می‌ایستند و احسان بر سرش سایه افکند و صبر در طرفی دورتر از آنها است چون دو فرشته‌ای که متصدی سوال از آن مرد هستند وارد می‌شوند صبر نماز زوز کوه و احسان می‌گوید: مواظب رفیق خود باشید و اگر نتوانستید عذاب را از او دور کنید من به تنهایی از او دفاع می‌کنم و عذاب را از او بر طرف می‌سازم.^۱

^۱ . حدیث فوق از جمله احادیثی است که بر تجسم اعمال دلالت دارد و آن همانطور که آیات و روایات استفاده می‌شود این است که اعمال خوب درستکاران و کارهای بد نادرست آن به گونه‌ای در عالم برزخ و قیامت تجسم می‌گردند و همه انسانها اعمال روا و ناروائی را که در دنیا انجام داده‌اند در مقابل خویش حاضر می‌یابند. نه تنها کارهای بدنی و اعمال خوب و بدی که در ظاهر انجام می‌دهیم مجسم می‌گردند، بلکه نیت‌های خوب و بد مردم که عمل روحی آنان است همانند اعمال بدیشان تجسم می‌یابد. مارها و عقربها بلکه آتشی که در قیامت است به عین همان زشتکاریها و خلقیات مذموم و عقائد باطل آدمی است که در نشاء آخرت به آن شکلها ظاهر می‌گردند.

۲۱- و عنه صلى الله عليه و آله و سلم: عجباً لامر المؤمن ان امره كله له خير و ليس ذالك لاحد الا للمؤمن ان اصابته سرا شكر فكان خيراً له، و ان اصابته ضراء صبر فكان خيراً له.

رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: کار مؤمن تعجب‌آمیز است، زیرا تمام امورش برای او خیر است که برای احدی جز مؤمن چنین نیست. اگر راحتی و خوشی به او برسد و شکر نماید برایش خیر است و اگر سختی و ناراحتی به او رسد و صبر کند نیز برای او خیر است.

۲۲- و عنه صلى الله عليه و آله و سلم: الا عجبکم ان المؤمن اذا اصاب حمدالله و شكر و اذا اصابته مصیبتة حمدالله و صبره فالمؤمن یوجر فی کل شیء حتی الاقمة یرفعها الی فیہ. و فی حدیث آخر حتی اللقمة یرفعها الی فم امراته.

پیغمبر اکرم صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: (آیا روش پسندیده) مؤمن شما را شگفت زده نمی‌کند، از اینکه مؤمن هرگاه خیر و نعمتی به او برسد خدا را ستایش می‌کند و هرگاه مصیبتی به او برسد در مقابل مصیبت هم خدا را ستایش می‌کند و صبر و شکیبائی پیشه می‌کند مؤمن در تمام کارهایش اجر و ثواب می‌برد حتی لقمه‌ای که به طرف دهانش می‌برد و در حدیث دیگر آمده است حتی لقمه‌ای که به طرف دهان زنش می‌برد.

۲۳- و عنه صلى الله عليه و آله: الصبر خیر مرکب ما رزق الله عبدا خیرا له و لا وسع من الصبر. پیامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود: صبر بهترین مرکب است خداوند چیزی نصیب بنده‌اش نکرد که از صبر بهتر و وسیع‌تر باشد.

۲۴- و سئل صلى الله عليه و آله: هل من رجل یدخل الجنة بغير حساب؟ قال: نعم کل رحیم صبور. از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند که آیا هیچ مردی بدون حساب داخل بهشت می‌شود؟ حضرت فرمود: بلی هر کس مهربان و صبور باشد بدون حساب داخل بهشت می‌گردد.

۲۵- و عن ابی بصیر قال: سمعت علیه السلام یقول: ان الحر حر علی جمیع احواله، ان نابتة نائبة صبر لها و ان تراکمت تداکت علیها المصائب لم یرکه لم تکسره و ان اسر و قهر و استبدل با لیسر عسرا، کما کان یوسف الصدیق الامین علیه السلام لم یر غیر حریته ان استعبد و قهر و اسرو لم تضره ظلمة الحب و وحشته و ما ناله، ان من الله علیه فجعل الجبار العالی العاتی له عبدا بعد ان اذ کان له ملکا فارسله و رحم به امه و کذالك الصبر یعقب خیرا، فاصبرو او وطنوا انفسکم علی الصبر توجروا.^۱

ابو بصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام که فرمود: آزاد مرد در همه احوال آزاد مرد است اگر گرفتاری برایش پیش آید صبر می‌کند، و اگر مصیبتها بر سرش فرو ریزد ناراحت نمی‌شود اگر چه اسیر شود و مغلوب گردد و آسایش تبدیل به سختی شود، چنان که یوسف صدیق امین علیه السلام را بردگی و مغلوبیت و اسارت زیان نبخشید، و او را تغییر نداد و تاریکی و ترس چاه و آنچه بر سرش آمد ضرری بر او وارد نساخت تا این که خدا بر او منت گذارد و ستمگر سرکش را برده او کرد بعد از آن که مالک او بود و او را رسول قرار داد و به سبب او به امتی رحم کرد و صبر این چنین است که این همه خیر و برکت به دنبال دارد، پس شکیبا باشید و دل به شکیبائی دهید تا اجر و پاداش نصیبتان گردد.

۲۶- و عن الباقر علیه السلام قال: الجنة محفوفة بالمکاره و الصبر، فمن صبر علی المکاره فی الدنيا دخل الجنة. و جهنم محفوفة باللذات و الشهوات فمن اعطی نفسه لذتها و شهوتها دخل النار.

همچنین روح و ریحان و نعمتهای بهشتی، همان اخلاق حمیده و کارهای پسندیده و اعتقادات حقه انسانها است که در آخرت به آن شکلها در می‌آیند و این مطلب علاوه بر این که در آیات و روایات بسیاری بر آن تصریح شده است از نظر علم روز نیز به اثبات رسیده است. از حدیث فوق مکالمه صبر را که یکی از ملکات آدمی با نماز و زکوة و نیکی که از اعمال دیگر انسان است نقل می‌کند استفاده می‌شود که این ملکان علاوه بر تجسم دارای نطق و شعور نیز هستند. برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب معاد آقای فلسفی ج ۲ گفتار ۱۴ مراجعه فرمائید.

^۱ . این روایت در اصول کافی باب صبر با مختصر تغییر لفظی مذکور است.

امام باقر علیه السلام فرمود: بهشت در میان ناگواریها و شکیبائی است. پس هر که در دنیا بر ناگواریها صبر کند، به بهشت رود و جهنم در میان لذتها و شهوتها است، پس هر که لذت و شهوتی را که دلش خواهد به خود رساند به جهنم رود.

۲۷- عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الصبر ثلاثة: عند المصيبة و صبر علی الطاعة و صبر عن المعصية فمن صبر علی المصيبة حتى يردھا بحسن عزائها كتب الله له ثلاثاً درجة ما بین الدرجة الى الدرجة كما بین السماء الى الارض و من صبر علی الطاعة كتب الله ستمائة درجة ما بین الدرجة الى الدرجة كما بین تخوم الارض الى العرش و من صبر عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة الى الدرجة كما بین تخوم الارض الى منتهی العرش.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: صبر بر سه قسم است: صبر در مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت، پس هر که بر معصیت صبر کند تا آن که آن را به بهترین وجه آرامش و تسلی رد کند خداوند سیصد درجه برایش می نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان آسمان و زمین باشد و هر که بر طاعت صبر کند خداوند برایش ششصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان قعر زمین تا عرش باشد و هر که از گناه صبر کند و از معصیت خوداری کند خداوند نهصد درجه از برای او می نویسد که فاصله میان هر درجه بقدر فاصله میان قعر زمین تا انتهای عرش الهی باشد.^۱

۲۸- عن ابی حمزة الثمالی قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه كان له مثل اجرالف شهيد.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از مؤمنین به بلائی گرفتار شود و صبر کند، برایش مثل اجر هزار شهید خواهد بود.

۲۹- عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: قال الله عزوجل: انی جعلت الدنيا بین عبادی قرضاً، فمن اقترضنی منها قرضاً اعطيته بكل درهم واحد عشرة الى سبعمائة ضعف و ما شئت من ذالك و من لم يقترضنی منها قرضاً فاخذت منه شيئاً قسراً فصبر اعطيته ثلاث خصال لو اعطيت واحدة منهن ملائکتی لرضوا بها منی، قال: ثم تلا ابو عبدالله علیه السلام قول الله عزوجل: الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا الله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم فهداهم واحدة من ثلاث خصال و رحمة اثنان و اولئك هم المهتدون ثلاث ثم قال ابو عبدالله علیه السلام: هذا لمن اخذ الله منه شيئاً قسراً.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: خداوند عزوجل فرموده است من دنیا را میان بندگانم به عنوان قرض قرار داده ام کسی که قرضی از آن به من دهد (یعنی چیزی در راه من به اختیار خود انفاق کند) در میان هر دره می ده تا هفتصد برابر به او می دهم و کسی که به من قرض ندهد و اجباراً چیزی از او بگیرم (به وسیله مصیبتها و حوادث گوناگون) در مقابل آن سه چیز به او می رهم که اگر یکی از آنها را به فرشتگانم دهم از من راضی خواهند شد سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا الله و انا اليه راجعون^۲ اولئك عليهم صلوات من ربهم... کسانی که هنگام مصیبت می گویند: ما از آن خدائیم و بسوی او بازگشت می کنیم صلوات خدا بر آنها باد امام فرمود: این صلوات یکی از سه خصلت است دومی اش رحمت و سومی آن هدایت که در آیه ذکر شده است.

ملحقات باب دوم

^۱ . همانگونه که از حدیث فوق استفاده می شود بالاترین درجات صبر از معصیت است چون بالاترین اعمال گناه نکردن است و بعد از آن صبر بر طاعت. و شاید سر اینکه درجات صبر از معصیت و صبر بر طاعت از صبر در معصیت بالاتر است این است که صبر از معصیت و طاعت از روی اختیار می باشد یعنی می تواند گناه کند ولی به خاطر خدا نمی کند و نیز می تواند اطاعت و عبادت نکند ولی برای خدا انجام می دهد ولیکن صبر در مصیبت و بلا اختیاری نیست و چاره ای جز صبر ندارد.

^۲ . بدیهی است که منظور تنها گفتن این جمله انالله و ان الیه راجعون نیست، همچنان که منظور تنها عبور دادن معنی آن از خواطر نمی باشد بلکه مقصود متلبس شدن بحقیقت معنی آن است، یعنی انسان خود را مملوک واقعی حق بداند، معتقد باشد که بازگشت او به سوی خدا است، البته کسی که واقعا به این دو حقیقت یعنی خود را مملوک واقعی حق دانستن و اعتقاد به بازگشت بسوی او ایمان دارد عالیترین درجات صبر را در برابر حوادث بدست خواهد آورد و جزع و بیتابی و غفلت بکلی از کانون دل او ریشه کن می شود. ترجمه المیزان ج ۲ ص ۲۱۷.

فصل: ضربت زدن بر ران هنگام مصیبت باعث نابودی اجر است

و عنه عليه السلام الضرب على الفخذ عند المصيبة يحبط الاجرو الصبر عند الصدمة الاولى اعظم و عظم الاجر على قدر المصيبة و من استرجع بعد المصيبة جدد الله له اجرها كيوم اصيب بها.

امام صادق عليه السلام فرمود: ضربت زدن بر ران و زانو در هنگام مصیبت اجر و پاداش را از بین می‌برد و صبر کردن هنگام مصیبت نخستین بسیار عظیم است و عظمت اجر و پاداش به مقدار مصیبت است «یعنی هر چه مصیبت بزرگتر باشد اجرش نیز بزرگتر است» و هر کس بعد از مصیبت بگوید: **انا لله و انا اليه راجعون**. خداوند اجرش را مانند روزی که مصیبت به او رسید تجدید می‌نماید (یعنی هر مرتبه این جمله را بگوید خداوند اجر تازه‌ای به او عنایت می‌فرماید).

بر پشت دست زدن به هنگام مصیبت اجر را از بین می‌برد

و سئل رجل النبي صلى الله عليه و آله ما يحبط الأجر في المصيبة؟ فقال: تصفيق الرجال بيمينه على شما له و الصبر عند الصدمة الاولى فمن رضى فله الرضا و من سخط فعليه السخط.

مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال کرد چه چیز اجر و پاداش مصیبت را از بین می‌برد؟ فرمود: دست راست را بر پشت دست چپ زدن (که به هنگام مصیبت بعضی‌ها این عمل را انجام می‌دهند) اجر را از بین می‌برد و نابود می‌سازد. و صبر حقیقی در صدمه نخستین یا اول صدمه است پس هر که راضی شود خدا از او راضی است و هر که ناراضی شود خدا از او ناراضی است.

ام سلمه زوجه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: هر کس گرفتار مصیبتی شود بگوید **انا لله و انا اليه راجعون اللهم اجرنى على مصيبتى و اخلف لى خيرا منها**، خداوند متعال اجر او را می‌دهد و آنچه از او گرفته بهترش را به او عطا می‌فرماید. ام سلمه می‌گوید وقتی شوهر سابقم ابوسلمه وفات کرد من مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله جملات مذکور را گفتم و خداوند بهتر از شوهر سابقم به من عطاء فرموده است و آن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

در حدیث دیگر آمده است که ام سلمه گفت: وقتی این دستور را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم با خود گفتم کجا شوهری بهتر از ابوسلمه برای من پیدا می‌شود و زمانی که عده وفات شوهرم به پایان رسید پیامبر آمد جلوی منزلم اجازه ورود خواست و من در آن موقع مشغول دباغی پوستی بودم بلافاصله دستم را که به برگ سلم مالیده بود شستم برگ سلم داروئی است که به پوست می‌زنند تا بوی آن را برطرف نماید سپس به حضرت اجازه ورود دادم حضرت وارد شدند و من پوستی که داخل آن از لیف خرما بود برای ایشان پهن نمودم و حضرت بر آن نشستند و بعد خطبه مرا خواند و مرا به عقد خود در آورد پس از این که حضرت از خطبه عقد فارغ شدند من به ایشان عرض کردم ای پیامبر خدا من لیاقت زوجیت شما را ندارم مگر اینکه خود شما مرا قبول نمائید چون من می‌ترسم خطائی از من ببینی و خداوند به خاطر آن مرا عذاب کند و دیگر این که من پیر شدم و ثالثا عائله مندم.

حضرت فرمود: در مورد پیری که گفتمی من مثل تو پیر شدم و اما در مورد عائله‌ات که گفتمی عیالوار هستم عائله تو عائله من است یعنی من متکفل ایشان می‌شوم، ام سلمه می‌گوید پس من خودم را تسلیم پیامبر نمودم و آن حضرت مرا تزویج نمود و گفتم: خداوند بهتر از ابوسلمه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بمن عنایت فرمود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ دارای فزع می‌باشد و هرگاه مرگ یکی از برادرانتان فرا رسید بگوئید: انا لله انا الیه راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون اللهم اکتبه عندک من المحسنین و اجعله کتابه فی علیین و اخلف علی عقبه فی الاخرین اللهم لاتحرمننا اجره و لا تفتنا بعده.

یعنی ما مملوک خدائیم و به سوی او بازگشت می‌نمائیم و به طرف پروردگار خویش مراجعت می‌کنیم خدایا این میت را در نزد خودت در زمره محسنین بنویس و کتاب و نامه عمل او را در علیین قرار ده و جانشینان صالحی از او به یادگار گذار و نسل او را قطع مفرما خدایا ما را از اجزا و محروم منما و بعد از ما را مورد فتنه و آزمایش قرار مده.

و عن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ان النبی (ص) قال: من اصابته مصیبة فقل: اذا ذکرها انالله و انا الیه راجعون جدالله عزوجل له اجرها مثل ما کان له یوم اصابته.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مصیبتی به او رسیده است هرگاه آن مصیبت به یادش می‌آید بگوید «انالله و انا الیه راجعون» خداوند عزوجل اجر و پاداش او را مانند روزی که مصیبت بر او وارد شد تجدید می‌فرماید.

فصل

هرگاه بر اهل بیت علیه السلام بلائی می‌رسد پیامبر آنها را به نماز امر می‌فرمود

یوسف بن عبدالله بن سلام می‌گوید: هرگاه برای اهل بیت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتاری و بلائی نازل می‌شد آن حضرت آنها را به نماز خواندن امر می‌فرمود: سپس این آیه را تلاوت می‌کرد «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» یعنی پیامبرم خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نیز بر انجام آن شکیبا و پر استقامت باش. سوره طه آیه ۱۳۲

از صبر و نماز یاری و کمک بجوئید

ابن عباس می‌گوید: وقتی که در مسیر مسافرت به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر وفات برادرش را به او داهاند ایشان استرجاع نمودند یعنی گفتند: انالله و انا الیه راجعون سپس از جاده خارج شدند و رفتند در کنار جاده و شتر خویش روی زانو خواباند و بعد دو رکعت نماز به جا آورد و مدتی نشست سپس به سوی راحله خویش حرکت کرد و می‌فرمود: واستعینوا بالصبر و الصلاة و آنها لکبیره الاعلی الخاشعین یعنی از صبر و نماز یاری جوئید که نماز حضور قلب امری بسیار بزرگ و دشوار است مگر بر خاشعان که آنها مشتاق نمازند. و نیز از ابن عباس نقل شده است که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله مصیبتی می‌رسید حضرت بر می‌خواست، وضوی می‌گرفت و دو رکعت نماز می‌خواند و می‌گفت: اللهم قد فعلت ما امرتنا فانجز لنا ما وعدتنا یعنی خدایا آنچه را که به ما دستور دادی انجام داده‌ام پس تو نیز وعده این که به ما داده‌ای برای ما منجر فرما.

عباده بن محمد می‌گوید: وقتی عباده رضی الله عنه در حال احتضار به سر می‌برد گفت: بستر خواب مرا از خانه بیرون ببرید و در صحن حیاط پهن نمائید بستگان او مطابق دستور او رفتار کردند و رختخواب او را در صحن پهن نمودند و او را در آنجا خواباندند سپس عباده گفت: تمام دوستان و خدمه و همسایگان مرا و هر کس که به عیادت من می‌آمد همه را جمع کنید و آنها را به نزد من حاضر نمائید و حسب الامر او تمام اینها را جمع کردند و به نزدش در صحن حیاط حاضر نمودند. سپس عباده به آن جمعیت گفت: امروز آخرین روز دنیای من و امشب اولین شب آخرتم می‌باشد و من نمی‌دانم شاید در سابق از دست و زبان من چیز ناگواری به شما رسیده باشد به آن خدائی که جان عباده در دست او است قسم که در قیامت قصاص در کار است و به هر کس از شماها صدمه‌ای زبانی یا بدنی وارد کرده‌ام برخیزد و قبل از اینکه روح از بدنم جدا شود از

من قصاص کند که قصاص دنیا بهتر از قصاص آخرت است که آنجا آدمی در حضور ملائکه و انبیاء قصاص شود آن جمعیت گفتند: ای عبادہ تو برای ما پدری مهربان و مردی مودب و بزرگواری بودی و هرگز به زیر دست خود سخن ناروا نمی‌گفتی. سپس عبادہ گفت: آیا از این جهت مرا می‌بخشید؟ همگی گفتند بلی، بعد عبادہ گفت: خدایا شاهد باش که اینها مرا عفو کردند سپس گفت: وصیت من بر شما این است که وقتی روح از بدن من جدا شد وضوی نیکو بسازید و بروید مسجد نماز بخوانید و بعد از آن برای من و خودتان طلب مغفرت نمائید زیرا خداوند متعال فرمود: **واستعينوا بالصبر والصلوة** یعنی از صبر و نماز یاری جوئید سپس مرا با عجله بطرف قبر ببرید و بدنبال من آتش نیاورید و چوب ارجوان را زیر من نگذارید (مثل اینکه مرسوم بود بدنبال جنازه آتش می‌کردند و چوب ارجوان را زیر میت می‌گذاشتند ارجوان اسم درختی است)

و عن جابر بن الباقر عليه السلام قال: اشد الجزع الصراخ بالويا والعويل و لطم الوجه و الصدر و جز الشعرو من اقام النواحة فقد ترك الصبر و من صبرو استرجع و حمدالله تعالى فقد رضی بما صنع الله و وقع اجره على الله عزوجل و من لم يفعل ذالك جرى عليه القضاء و هو ذميم واحبط الله عزوجل اجره.

امام باقر علیه السلام فرمود: بدترین جزع و بی‌تابی فریاد و خروش به ویل و عویل گفتن و لطمه به صورت و سینه زدن و کندن موی سر است. و هر کس در مصیبت داد و فریاد و جزع و فزع به راه اندازد علامت بی‌صبری و ناشکیبائی او است و هر کس صبر و بردباری پیشه کند و استرجاع نماید یعنی بگوید: انالله و انا الیه راجعون، و خدا را حمد و ثنا گوید علامت رضایت او از کار خدا است و اجر او بر خدای عزوجل می‌باشد و کسی که به جای استرجاع و حمد و ثنای خدا جزع و بی‌تابی کند قضا و قدر الهی نیز بر او جاری می‌گردد اما در حالتی که نزد خدا مذموم است و خداوند عزوجل اجر او را از بین می‌برد.

و عن الصادق عليه السلام قال: ان الصبر البلاء يستبقان الى المؤمن يأتیه البلاء و هو صبور و ان الجزع و البلاء يستبقان الى الكافر ياتیه البلاء و هو جزوع.

امام صادق علیه السلام فرمود: صبر و بلا با یکدیگر مسابقه می‌گذارند و به طرف مؤمن می‌روند بلا به مؤمن می‌رسد در حالی که او صبور است. و جزع و بلا نیز بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و بلا به کافر می‌رسد در حالی که او جزوع و بی‌تاب است.

و عنه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ضرب المسلم على فخذة عند المصيبة احباط لاجره. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ضربت زدن بر ران و زانو به هنگام مصیبت باعث نابودی اجر است. و عن موسى بن بكير عن الكاظم عليه السلام قال: ضرب المسلم على فخذة عند المصيبة احباط اجره. امام کاظم علیه السلام فرمود: ضربت زدن بر ران به هنگام مصیبت باعث از بین بردن اجر است.

و عن اسحق بن عمار عن الصادق عليه السلام يا اسحق لا تعدن مصيبة اعطبت عليها الصبر و استوجبت عليها من الله عزوجل الثواب انما المصيبة التي يحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم يصبر عند نزولها. امام صادق علیه السلام به اسحق بن عمار فرمود: ای اسحق آن مصیبتی را که تو در برابر آن صبر نمودی و موجب ثواب الهی گردیدی مصیبت مشمار، بلکه مصیبت آن است که صاحب آن بر اثر صبری و بی‌تابی از اجر و ثواب آن محروم گردد.

و عن ابی میسرۃ قال: كنا عند ابی عبدالله عليه السلام فجاءه رجل و شكاه اليه مصيبته فقال: اما انك ان تصبر توجر و ان لم تصبر يمضى عليك قدر الله عزوجل الذي قدر عليك و انت مذموم.

ابو میسره می‌گوید: ما نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی خدمت آن حضرت آمد و از مصیبت و گرفتاری خود شکایت می‌کرد حضرت به او فرمود: اگر صبر کنی خداوند به تو اجر می‌دهد و اگر صبر نکنی آن قضا و قدری که از طرف خداوند عزوجل برایت مقدر و معین شده است بر

تو جاری می‌گردد در حالی که تو نزد خدا مذموم هستی (یعنی چه صبر کنی و چه صبر نکنی مقدرات الهی بر تو جاری می‌گردد لکن در صورت اول ما جور و در صورت دوم مذموم هستی).

فصل

قال الصادق عليه السلام: البلاء زين المؤمن و كرامه لمن عقل، لان في مباشرته و الصبر عليه و الثبات عنده تصحيح نسبة الايما: قال النبي صلى الله عليه و آله: نحن معاشر الانبياء اشد الناس بلاء، و المؤمن المؤمنون الامثل فالامثل. و من ذاق طعم بلاء تحت سر حفظه الله له تلذذه به اكثر من تلذذه با نعمه، و يشناق اليه اذا فقده، لأنه لأن تحت يدينان البلاء و الجنة انوار النعمة، و تحت انوار النعمة نيران البلاء و المحنة، و قد ينجوا منه كثير و يهلك في النعمة كثير. و ما اثنى الله تعالى على عبد من عباده من لدن آدم عليه السلام الى محمد(ص) الا بعد ابتلائه و وفاء حق العبودية فيه فكرمات الله تعالى في الحقيقة نهايات بدايا تها البلاء و بدايات نهايات تها البلاء و من خرج من شبكة البلوى جعل سراج المؤمنين و مونس المقربين و دليل القاصدين، و لاخير في عبد شكى من محنه تقدمها الاف نعمة و تتبعها الاف راحة، و من لا يقضى حق الصبر في البلاء حرم جزاء قضاء الشكر في النعماء، كذلك من لا يودي حق الشكر في النعماء يحرم عن قضاء جزاء الصبر في بلاء، و من حرمهما فهومن المطر و دين. و قال ايوب عليه السلام في دعائه: اللهم انه اتى على سبعون في الرخاء فامهلني حتى ياتي على سبعون في البلاء. و قال وهب: البلاء للمؤمن كالشكال للداية و العقال للابل، و هذا الفصل كله من كلام الصادق (ع).

چون این روایت مفصل است و شامل مطالب متعددی می‌باشد لذا قطعه قطعه‌ای از روایت را با عناوین و ذکر متن ترجمه می‌نمایم.

بلاء زینت مؤمن است

امام صادق علیه السلام فرمود: البلاء زين المؤمن و كرامه لمن عقل لان في مباشرته و الصبر عليه و الثبات عنده تصحيح نسبة الايمان. یعنی بلاء زینت مؤمن و کرامت عاقل است، برای این که بر خوردن نمودن با بلاء و صبر کردن و پایدار بودن به هنگام آن دلیل قوت ایمان است.

در زیر آتشیهای بلاء انوار نعمت است

قال النبي صلى الله عليه و آله: نحن معاشر الأنبياء اشد الناس بلاء، و المؤمن المؤمنون الامثل فالامثل، و من ذاق طعم البلاء تحت سر حفظه الله تلذذ به اكثر من تلذذه بالنعمة و يشاق اليه اذا فقده، لان تحت نيران البلاء و المحنة انوار. النعمة، و تحت انوار النعمة نيران البلاء و المحنة، و قد ينجومه البلاء كثير و يهلك في النعمة كثير.

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: ما گروه پیغمبران ابتلاء و گرفتاری مان از همه مردم سخت‌تر است و بعد از ما مؤمنین به ترتیب درجه ایمانشان مبتلاء به گرفتاری می‌باشد یعنی هر چه منزلت و مقامشان نزد پروردگار بلندتر باشد به همان نسبت بلائشان نیز بیشتر است. و هر کس مزه بلا را در پنهانی یعنی بدون این که به مردم بروز کند بچشد یا اینکه تحت مراقبت و حفظ پروردگار متعال مزه بلا را بچشد هر آینه لذت و خوشی او از آن بلاء بیش از لذتش از نعمت می‌باشد و هرگاه آن بلاء از او دور شود آرزوی آمدنش را می‌نماید و همواره مشتاق آن است، زیرا در تحت آتشیهای بلاء و محنت انوار نعمت است، و در تحت انوار نعمت آتشیهای بلا و محنت است، و گاه عده‌ای زیادی از بلاء نجات می‌یابند و گاه عده زیادی در نعمت به هلاکت می‌رسند.

خداوند هیچ کس را قبل از ابتلاء ستایش نکرد

و ما اثنى الله تعالى على عبد من عباده من لدن آدم عليه السلام الى محمد (ص) الا بعد بتلاده و وفاء حق العبودية فيه. فكرامات الله في الحقيقة نهايات بداياتها البلاء و بدايات نهايتها البلاء.

و خداوند متعال هیچ بنده‌ای را از زمان آدم علیه السلام تا زمان پیغمبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله مورد ستایش و تعریف قرار نداد مگر بعد از ابتلاء و آزمایش و اداء وظیفه و حق بندگی او در هنگام بلاء و گرفتاری. پس در واقع کرامت‌های خداوند نتایج و آثار ابتلاعات اولیه است.

صبر برای مؤمن مانند زانو بند برای شتر است

و من خرج من شبكة البلوى جعل سراج المؤمنين و مونس المقيمين و دليل القاصدين و لخير في عبد شكي من محنة تقدمها آلاف نعمة و اتبعها آلاف راحة، و من لا يقضي حق الصبر في البلاء حرم قضاء الشكر في النعماء كذا لك من لا يودي حق الشكر في النعماء يحرم عن قضاء الصبر في البلاء و من حرمهما فهومن المطرودين. و قال ايوب عليه السلام في دعائه: اللهم انه قد اتى على بعون في الرخا فأمهلني حتى يأتي على سبعون في البلاء. و قال وهب: البلاء للمؤمن كالشكال للدابة و العقل للابل و هذا الفضل كله من كلام الصادق (ع).

و کسی که از شبکه بلاء و آزمایش به خوبی بیرون آید یعنی هنگام بلاء جزع و فزع و بیتابی نکند چراغ مؤمنین و مونس مقربین و راهنمای حاجتمندان می‌گردد. کسی که از محنت شکایت کند هیچ گونه خیری در او نیست و حال اینکه قبل از آن محنت هزاران نعمت به او رسید و بعد از آن نیز هزاران نعمت به او می‌رسد. و کسی که در بلاء و محنت حق صبر اداء نکند از به جا آوردن حق شکر در برابر نعمت محروم می‌گردد و کسی که حق شکر نعمت بجا نیآورد حق صبر را نیز در مورد بلا ادا نخواهد کرد و هر کس از این دو وظیفه مهم اداء حق شکر محروم شود از جمله مطرودین و رانده شدگان از رحمت خدا می‌باشد. حضرت ایوب علیه السلام در مناجات خود به پروردگارش می‌گوید: خدایا هفتاد سال نعمت تو به من رو آورده است پس به من مهلت بده تا هفتاد سال نیز مبتلاء به بلاء شوم. وهب گفت: بلا برای مؤمن مانند کالفه و زانوبند استر و شتر است همانگونه که کالفه و زانوبند استر و شتر را از حرکت‌های ناملایم و جست و خیزهای نامناسب باز می‌دارد بلاها هم مؤمن را از کارهای نامناسب باز می‌دارد.

و این فصل تمامش از فرمایش امام صادق بوده است.

این روایت در کتاب مصباح الشریعه باب بلاء آمده است و لکن در پایان روایت چنین آمده است و قال امیر المؤمنین علیه السلام: الصبر من الايمان كما الرأس من الجسد، و رأس الصبر البلاء و ما يعقلها الا العالمون، یعنی امام صادق علیه السلام گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: صبر از برای ایمان مانند سر است از برای جسد، چنانچه جسد بی سر حیات ندارد هم چنین ایمانی که صبر با او نباشد قدر و اعتبار ندارد، و رأس ضرب بلاست یعنی معنی صبر و وجود او بوجود بلا معلوم می‌شود و فقط صاحبان علم هستند که این مطلب را درک و تعقل می‌کنند.

فصل

و قال الصادق عليه السلام: الصبر يظهر مافي بواطن العباد من النور الصفاء، و الجزع يظهر ما في بواطنهم من لظلمة و الوحشة. و الصبر يدعيه كل احد و ما يثبت عنده الا المختون، و الجزع ينكره كل احد و هوا بين على المنافقين لأن نزول المحنة و المصيبة يخبر عن الصادق و الكاذب و تفسير الصبر ما يستمر مذاقة و ما كان عن اضطراب لا يسمي صبرا، و تفسير الجزع اضطراب القلب و تحزن الشخص و تغير اللون و تغير الحال. و كل نازلة خلت اوائلها من الاخبات و الانابة و التضرع الى الله فصاحبها جزوع غير صابر. و الصبر ما اوله مروا خره حلو لقوم، و لقوم مر اوله و آخره و لقوم اوله و آخره حلو مصباح الشريعه فمن دخله من اواخر فقد دخل و من دخله من اوائله فقد خرج. و من عرف قدر الصبر لا يصبر عما منه الصبر،

و قال الله عز وجل في قصة موسى و خضر عليها السلام: و كيف تصبر على ما لم تحط به حبرا. فمن صبر كرها و لم يشك الى الخلق و لم يجزع بهتك يره ستره فهومن العام و نصيبه ما قال الله عزوجل: و بشر الصابرين. اى بالجنة و المغفرة. و من استقبل البلاء بالرحب فصبر على سكينه و وقار فهومن الخاص و نصيبه ما قال الله عزوجل: ان الله مع الصابرين.¹

این روایت را نیز با عناوین و ذکر مکرر متن ترجمه می‌نمائیم

صبر نماینگر نورانیت و صفای باطن است

امام صادق علیه السلام فرمود: الصبر يظهر ما فى بواطن العباد من النور و الصفاء، و الجزع يظهر ما فى بواطنهم من الظلمة و الوحشة. صبر نور و صفای باطن آدمی را ظاهر می‌کند و جزع و بی‌تابی نیز ظلمت و وحشت باطن آدمی را آشکار می‌سازد یعنی صبر و بردباری در برابر بلاء و محنت نشانه نور باطن، و جزع و اضطراب علامت کدورت آن است.

هر کس ادعای صابریت می‌کند ولی...

و الصبر يدعيه كل احد و ما يثبت عنده الا المخبتون و الجرع ينكره كل احد و هو ابين على المنافقين لان نزول المحنة و المصيبة يخبر عن الصادق و الكاذب.

حضرت می‌فرماید: که همه کس ادعای صبر می‌کنند و می‌گویند ما در برابر سختیها صبر داریم لکن در این ادعا فقط افراد متواضع و تسلیم در برابر رنجها راستگویند و نیز همه کس می‌گویند ما هیچگاه در برابر مشکلات جزع و بی‌تابی نمی‌کنیم و جزع و اضطراب در هنگام بلاء بر منافقین ظاهر است. برای اینکه بلاء و محنت صداقت و کذب ادعای اشخاص را بلاملا می‌کند یعنی اگر در وقت مصیبت و بلا صبر کند علامت صداقت ادعای او است ولی اگر جزع و بی‌تابی نماید. نشانه ادعای دروغین او است.

و تفسیر الصبر ما يستمر مذاقه و ما كان عن اضطراب لا يسمي صبرا، و تفسیر الجرع اضطراب القلب و تحزن الشخص و تغیر و الوان و تغیر الحال و كل نازلة خلت اوائلها من الاخبات و الأنابة و التضرع الى الله فصاحبها جزوع غير صابر.

حضرت فرمود: صبر به معنی چیز تلخ مزه‌ای است که توأم با اضطراب نباشد چون هر چه تلخ باشد و توأم با اضطراب آن را صبر نمی‌نامند. و معنی جزع اضطراب دل است با اظهار حزن و تغییر حالت و تغییر رنگ، و هر مصیبت و حادثه‌ای که بر آدمی می‌رسد اگر اول آن توأم با تسلیم و ان به تضرع به درگاه خدا نباشد صاحب آن مصیبت ناشکیبا است.

تفاوت حالات افراد در مورد صبر

و الصبر ما اوله مروا آخره حلو لقوم، و لقوم مراوله و آخره فمن دخله من اوآخره فقد دخل، و من دخله من اوائله فقد خرج.

صبر آن چیزی است که برای عده‌ای اولش تلخ است ولی آخرش شیرین است و برای عده‌ای دیگر اول و آخرش تلخ است پس کسی که در مسیر صبر وارد می‌شود و پایان و نتیجه آن را در نظر گرفته است، به طور مسلم از افراد صابر به شمار می‌رود و توفیق به دست آوردن نتیجه مطلوب صبر را پیدا خواهد کرد. ولی کسی که توجه و نظر او به تلخی آغاز و ابتدای آن است، هرگز در مورد مصداق صبر قرار نگرفته و از راه صبر خارج شده است.

گفتار حضرت خضر به حضرت موسی (ع) در مورد صبر

¹ . مصباح الشریعه باب صبر.

و من عرف قدر الصبر لا يصبر عما منه الصبر. قال الله عزوجل في قصة موسى و خضرعليهما السلام و كيف تصبر على ما لم تحط به خبرا.

حضرت فرمود: هر کس مقام و منزلت صبر را بشناسد، هرگز راضی نمی‌شود که در مقدمات و موجبات صبر توقف و کوتاهی ورزد، و خود را آماده نسازد. خداوند متعال در قصه حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام می‌فرماید: چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکبیا باشی.

صبر عوام و صبر خواص

فمن صبر کرها و لم یشک الی الخلق و لم یجزع بهتک سره ستره فهومن العام و نصیبه ما قال الله عزوجل: و بشر الصابرين. ای بالجنة و المغفرة و من استقبل البلاء بالرحب فصبر علی سکینه و وقار فهومن الخاص و نصیبه ما قال الله عزوجل ان الله مع الصابرين.

پس کسی که از روی کراهت و ناچاری صبر ورزیده و در عین حال مراقبت کامل دارد که شکایت و اظهار گله در نزد مردم نکند و با اضطراب و جزع، باطن و اسرار خود را آشکار نسازد، چنین شخصی از صبر کنندگان عمومی به شمار می‌رود و از جهت نصیب و حظ مشمول فرمایش خداوند متعال خواهد بود که می‌فرماید: و بشارت بده صابران را. یعنی بهشت و مغفرت.

و اما اگر از جان و دل از بلا استقبال کرد و بدون کوچکترین اضطراب با بلا روبرو شود، و با کمال اطمینان خاطر و آرامش دل و سنگینی و وقار ثبات و استقامت داشته باشد، او از خواص صابرين محسوب می‌گردد و مشمول قول خدای عزوجل قرار خواهد گرفت که فرمود: خدا همراه صابران است.^۱

فصل

در این فصل مختصری از حالات گذشتگان و صبر و بردباری پیشینیان به هنگام مرگ فرزندان و دوستانشان ذکر می‌گردد عرب زمان جاهلیت یعنی قبل از طلوع اسلام است با اینکه امید و اعتقادی به ثواب و ترس و خوفی از عقاب و عذاب نداشتند با این وصف برای صبر و بردباری اهمیت فراوان قائل بودند و صابران را تعریف و توصیف و بی صبران و جزع و فرغ کنندگان در برابر مصائب و مشکلات را تعبیر و توییح می‌کردند برای اینکه ذاتا صبر و بردباری و تحمل مشکلات و مصائب و ایثارگری و از خود گذشتگی و مردانگی در برابر سختیها نزد آنها ارزشمند بوده و بی‌تابی و جزع و فرغ و داد و فریاد و آه و ناله براه انداختن در برابر مصائب نزد آنها نکوهیده و ناپسند بوده است.

حتی گاهی افرادی عزیز و محبوب خود را از دست می‌دادند و ذره حالشان تغییر نمی‌کرد وقتی که اسلام آمد و نورش در آن سرزمین منتشر گردید و ثواب صبر معلوم شد و اشتها یافت میل و رقبت آنها در صبر استقامت زیادتر گردید و رتبه و مقام اهل بلا بالا گرفت. (اینک چند نمونه از صبر و استقامت گذشتگان به هنگام مرگ فرزندان و دوستانشان بیان می‌شود.)

۱- حکایت ابن مسعود و سه فرزند عزیزش

ابو لاحوص می‌گوید: ما روزی به اتفاق دوستان به منزل مسعود رفتیم و دیدیم که سه کودک زیبا مانند سکه طلا به نزد او است و ما از زیبایی آنها به تعجب در آمدیم ابن مسعود گفت: مثل اینکه شما از زیبایی فرزندانم غبطه می‌برید؟^۱ گفتیم آری به خدا سوگند هر مسلمانی بر چنین

^۱ البته این همراهی غیر از آن است که در آیه و هو معکم اینما کنتم سوره حدید آیه ۴ آمده است یعنی او با شما است هر کجا باشید. زیرا همراهی در آنجا همان معیت قیومی و احاطه داشتن خدا نسبت به بندگان است، اما در اینجا منظور همراهی کمک و اعانت می‌باشد بنابراین صبر کلید موفقیت است الصبر مفتاح الفرج ترجمه تفسیر المیزان ج ۲ صفحه ۲۰۳.

فرزندانی غبطه می‌برد و آرزو می‌کند که خداوند همانند اینها نصیبش فرماید. سپس ابن مسعود سرش را به طرف سقف کوتاه خانه که پرنده‌ای در آن لانه کرده و تخم گذاری نموده بود بلند کرد و گفت: قسم به آن کسی که جانم در دست قدرت اوست اگر گرد و غبار قبر این سه کودک را از دست خود بتکانم کنایه از اینکه این سه فرزند بمیرند بهتر است نزد من از اینکه لانه این پرنده از سقف بیفتند و تخم آن بشکند. یعنی ابن مسعود بسیار مشتاق ثواب داغ فرزندان بود و می‌خواست که آنها بمیرند و او از ثواب داغ آنها برخوردار گردد.

۲- حکایت دیگر از ابن مسعود و اشتیاق او به داغ فرزند

روزی عبدالله بن مسعود رضی الله در مسجد مشغول تعلیم قرائت قرآن بود و در حالی که دو زانو نشسته بود ناگهان زن ابن مسعود فرزند کوچکش را آورد و کنار در مسجد ایستاد و بعد به بچه اشاره کرد که پدرت داخل مسجد است بچه به طرف پدر روانه شد و مردم راه را باز کردند و بچه رفت در دامن پدر نشست. ابن مسعود فرزندش را مورد نوازش و محبت قرار داد و گفت: مرحبا به کسی که همنام او از او بهتر است (یعنی تو همنام پیغمبر صلی الله علیه و آله هستی و من او را از تو بیشتر دوست دارم) به قدری فرزند خود را نوازش می‌کرد و می‌بوسید که حتی نزدیک بود که آب دهن او را بخورد. سپس روی کرد به طفل خود و گفت: به خدا قسم مرگ تو و برادرانت از تعداد شما بر من از این مگس آسانتر است اطرافیان به ابن مسعود ایراد گرفتند و گفتند: برای چه چنین آرزویی می‌نمائی؟

ابن مسعود در جواب گفت: من از این قصد خیر نمودم. چون اگر فرزندانم بمیرند من از اجر و پاداش مرگ آنها بهرمنند می‌شوم و اگر بمانند بر آنها ترسناکم زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: زمانی بر شما می‌آید که مرد بر فراغت حال غبطه می‌برد همان گونه که به کثرت مال و فرزند غبطه برده می‌شود.^۲

۳- گفتار ابوذر در مرگ فرزندان خویش

فرزندان ابوذر رضی الله عنه در سن کودکی وفات می‌کردند به او می‌گفتند فرزندان باقی نمی‌مانند ابوذر می‌گفت: الحمد لله الذی یا خذهم من دار الفناء ویدخرهم فی دار البقاء یعنی: خدای را سپاس که فرزندانم را از دار فانی می‌برد و در دار باقی آنها را ذخیره می‌نماید.

^۱ . فرق حسد و غبطه این است که: حسد آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمان خود است ولی غبطه آرزوی زوال نعمت نیست بلکه مثل آن را آرزو کردن است حسد مذموم است ولی غبطه در نعمتهای دنیوی جایز و در نعمتهای اخروی مطلوب است.

^۲ . جناب ابن مسعود از بزرگان صحابه پیامبر(ص) و از قاریان و حافظین قرآن است کسیست که هفتاد سوره قرآن را مستقیماً از رسول اکرم (ص) شنید و ضبط نمود و از اصحاب بدر است، در بیشتر غزه‌ها در رکاب پیامبر(ص) حاضر بود در جنگ بدر سر ابو جهل را برید و نزد پیامبر(ص) آورد او از دوازده نفری است که هنگام تصدی خلافت توسط ابوبکر به او اعتراض نمود و گفت: می‌ترسم شما برگردید به زمان جاهلیت مگر نه پیامبر(ص) علی علیه السلام را برگزید و وصی خود قرار داد و از هر جهت او افضل از تو است. پس از جمع آوری قرآن، عبدالله بن مسعود از دادن قرآنش خودداری کرد عثمان با ضربات لگد پهلویش را شکست که بمرگش منجر شد. او از جمله هفت نفری است که از امیر المومنین منقول است که فرمود: بوجود این هفت نفر برکات آسمان نازل می‌شود: سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، حذیفه، ابن مسعود و امامشان منم. ابن مسعود وقتی بر جنازه ابوذر نماز خواند او را دفن کرد عثمان او را احضار نمود و از او باخواست کرد که چرا بر ابی ذر که مورد خشم من است نماز خواندی و او را دفن نمودی چهل تازیانه به او زد. و از مفاخر ابن مسعود اینست که وقتی حضرت زهرا سلام الله علیها از دنیا رفت از جمله اشخاص انگشت شماری است که علی علیه السلام او را اجازه داد که بر جنازه زهرا علیه السلام حاضر شود و نماز بخواند. بالاخره ابن مسعود در اثر ضربات لگد عثمان در سن شصت و چند سالگی در بستر مرگ افتاد، عثمان بعبادتش رفت و گفت ای پسر مسعود دردت چیست؟ ابن مسعود بدون معطلی گفت: درد من گناهانم هست. عثمان گفت: می‌خواهی آن چه را که از تو باز داشتم برگردانم چون عثمان او را از حقوق بیت المال محروم کرده بود و مدتها بود که درهمی دریافت نمی‌کرد در جواب گفت: آن وقت که لازم داشتم ندادی حالا که می‌خواهم بمیرم بدردم نمی‌خورد. عثمان گفت: آن را برای دخترهایت معین کن فرمود: دخترانم احتیاجی به حقوق مستمری تو ندارند من به آنها گفتم: هر شب سوره واقعه را بخوانید چون از حبیب محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس سوره واقعه را در شب بخواند تا آخر عمر فقر و فلاکت به او راه نیابد. تلخیص از سرای دیگر صفحه ۱۴ تا ۱۶. طاعون بیماری واگیر و خطرناکی است که میکرب آن در سال ۱۸۹۴ بوسیله شخصی بنام برسن کشف شد، این بیماری از زمانهای قدیم شناخته شده و در تاریخ مصریهای قدیم در خاندان اول فراعته ذکر آن آمده است. در سال ۱۸ هجری در زمان خلافت عمر در شام شیوع یافت و بسیاری از صحابه تلف شدند، در اروپا در اوائل قرن ۱۴ بیماری طاعون ۲۵ میلیون نفر را هلاک کرد، در سال ۱۶۶۴ با ردگیری بیماری طاعون در اروپا شیوع یافت و تنها در لندن صد هزار نفر را به دیار عدم فرستاد، در زمان محمد علی پاشا در مصر ظاهر شد و ثلث مردم قاهره را تلف کرد، از قرن ۱۹ به بعد بواسطه اکتشافات طبی و برقراری اصول بهداشت از شیوع آن در شهرها بزرگ جلوگیری شد... (فرهنگ عمید).

۴- حکایت شخصی که هفت فرزندش در یک روز به مرض طاعون مرده‌اند

هفت فرزند از عبدالله بن عامر مازنی رضی الله عنه در یک روز به مرض طاعون^۱ مرده‌اند و او می‌گفت: انی مسلم مسلم یعنی من مسلمانم و در برابر این مصائب تسلیم امر پروردگار هستم (آری مسلمان باید در برابر مصائب و مشکلات تسلیم مقدرات الهی باشد و چون چرا او اعتراض و جزع و فزع ننماید).

۵- سخنان حکمت آمیز معاذ در مرگ فرزند خویش

عبدالرحمن بن تمیم می‌گوید: روزی به اتفاق دوستان به منزل معاذ رفتیم دیدیم که او کنار سر فرزندش نشسته و فرزندش در حال احتضار به سر می‌برد و ما وقتی آن صحنه را مشاهده کردیم نتوانستیم خودمان را کنترل کنیم همگی گریستیم و یک نفر در میان دما با صدای بلند گریه می‌کرد، معاذ او را منع کرد و گفت: ساکت باش به خدا قسم که او می‌داند من به این مصیبت راضی هستم و ارزش این در نزد من بهتر است از تمام جنگهائی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دشمنان اسلام جنگیده‌ام زیرا من از خود آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: هر کس در مرگ فرزند عزیز خویش برای رضای خدا صبر کند خداوند متعال به میت خانه و قرارگاهی بهتر از خانه و قرارگاه خودش می‌دهد و به مصیبت دیده نیز صلوه رحمت و مغفرت و رضوان عطاء می‌فرماید: عبدالرحمن بن تمیم می‌گوید: ما هنوز در منزل معاذ بودیم که هنگام اذان ظهر روح فرزند او از بدن جدا شد و ما رفتیم مسجد نماز خواندیم و بلافاصله برگشتیم دیدیم که خود معاذ فرزندش را غسل داد و حنوط نمود و کفن کرد و آماده حرکت دادن به طرف قبرستان می‌باشد بدون اینکه منتظر حاضر شدن برادران و همسایگان شود.

ما به معاذ گفتیم: خدا تو را رحمت کند چرا صبر نکردی که ما از نماز فارغ شویم و در تجهیزات برادرزاده خود حاضر گردیم؟! معاذ گفت: مأموریم که مردگان را چه شب بمیرند و چه روز منتظر نگذاریم و زودتر تجهیزات کفن و دفن آنها را فراهم کنیم. عبدالرحمن می‌گوید: وقتی بچه را به قبرستان بردند خود معاذ و شخص دیگری داخل قبر شد وقتی معاذ خواست از قبر بیرون بیاید من دستم را دادم که او را از قبر بیرون آورم معاذ از گرفتن دست من امتناع ورزید و گفت: نمی‌خواهم دست مرا بگیرد زیرا خودم قوت بالا آمدن را دارم و خوش ندارم که افراد نادان مرا ببینند که شما زیر بال مرا گرفتید و گمان کنند که مصیبت مرا از پا در آورده و سست کرده است.

سپس به مجلس رفت و در خواست کرد که روغن و عطر و سرمه و لباس فاخر برای او بیاورند و او روغن و عطر به خود زد و سرمه به چشمان خود کشید و لباس فاخر پوشید و در آن روز از همه روزها خوشحال‌تر و با تبسم‌تر بود. سپس گفت: **انا لله و انا الیه راجعون فی الله خلف عن کل هالک هالک و عزاء من کل مصیبه و درکا لکل مافات.** یعنی ما از آن خدائیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم خدا هر چه را بگیرد عوض آن را می‌دهد یا خداوند هر هالکی را نجات می‌دهد و عوض هر مصیبتی تسلیت و دلداری عطاء می‌فرماید و هر چه از آدمی فوت شود تدارک و جبران می‌نماید.

۶- حکایت افتادن سیخ کباب به سر فرزند امام سجاد (ع) و مرگ آن فرزند

در روایت است که عده‌ای نزد امام سجاد علیه السلام بودند که خادم آن حضرت سیخ کباب را با عجله از تنور بیرون آورد که سیخ از دستش افتاد و به سر بچه امام سجاد علیه السلام اصابت کرد و او مرد، امام سجاد علیه السلام از منزل شتابان بیرون آمد وقتی که بچه را دید که مرده است

^۱ . طاعون بیماری واگیر و خطرناکی است که میکرب آن در سال ۱۸۹۴ بوسیله شخصی به نام یرسن کشف شد، این بیماری از زمانهای قدیم شناخته شده و در تاریخ مصریهای قدیم در خاندان اول فراعنه ذکر آن آمده است. در سال ۱۸ هجری در زمان خلافت عمر در شام شیوع یافت و بسیاری از صحابه تلف شدند، در اروپا در اوائل قرن ۱۴ بیماری طاعون ۲۵ میلیون نفر را هلاک کرد، در سال ۱۶۶۴ بار دیگر طاعون در اروپا شیوع یافت و تنها در لندن صد هزار نفر را به دیار عدم فرستاد، در زمان محمدعلی پاشا در مصر ظاهر شد و ثلث مردم قاهره را تلف کرد، از قرن ۱۹ به بعد به واسطه اکتشافات طبی و برقراری اصول بهداشت شیوع آن در شهرهای بزرگ جلوگیری شد... فرهنگ عمید.

رو کرد به غلام خود و فرمود: انت حر لوجه الله تو در راه خدا آزادی. زیرا تو عمدا این کار را نکردی سپس حضرت شروع به تجهیزات کفن و دفن فرزندش نمود.

۷- داستان حلم و بردباری قیس بن عاصم هنگام مشاهده جسد مقتول فرزندش

احنف بن قیس به دوستان خود سفارش می کرد و می گفت: شما علم و حلم و صبر را بیاموزید زیرا من آن را آموخته‌ام؟ گفتند: تو از که آموخته‌ای؟ گفت: از قیس بن عاصم آموخته‌ام. گفتند حلم را چگونه از او آموختی؟ احنف بن قیس گفت: ما با جمعی از دوستان در نزد قیس بن عاصم بودیم و او مشغول صحبت بود که ناگهان جسد مقتول پسرش را با قاتل او در حالی که دست بسته بود آوردند. قیس بن عاصم با مشاهده این صحنه دلخراش ذره‌ای حالتش تغییر نکرد حتی دستش را که به زانویش حلقه زده بود رها نکرد و صحبتش را قطع نکرد تا اینکه صحبتش تمام شد. سپس با کمال متانت رو کرد به قاتل فرزندش و گفت: ای پسر برادرم چه چیز تو را وادار کرد که چنین کاری کنی؟

قاتل گفت: غضب من مرا به این جنایت وا داشت. قیس گفت: آیا هرگاه غضبناک می شوی باید به نفس خودت اهانت کنی و معصیت پروردگارت را مرتکب شوی و عدد طائفه خودت را کم کنی؟! برو من تو را آزاد کردم.

سپس رو کرد به فرزندان خود گفت: عزیزان من برادر خود را غسل دهید و کفن نمائید آنگاه مرا با خبر کنید تا بر جنازه او نماز بخوانم.

قیس بن عاصم بعد از دفن فرزندش به پسرانش گفت: مادر این فرزند مقتولم از طائفه شما نیست و از طائفه دیگر است و من گمان نمی‌کنم مادرش راضی شود که بدون دیه و خونبها قاتل پسرش رها شود شما دیه او را از مال من به مادر او بپردازید.

۸- سخنان ابوذر سر قبر فرزند خویش

مرحوم صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می کند که وقتی ذر پسر ابوذر وفات کرد ابوذر رحمه الله علیه سر قبر او ایستاد دو دستش را بر خاک قبر مالید و گفت: رحمک الله یا ذر به خدا رحمت کند تو را ای ذر به خدا قسم تو برای من فرزند خوبی بودی. حال تو از من جدا شدی من از تو خشنودم به خدا قسم که من از رفتن تو ناراحت نیستم و نقصانی به من نرسید و به غیر از حق تعالی به احدی نیاز ندارم و اگر هول مطلع یعنی جاهای هولناک عالم پس از مرگ نم بود خیلی خوشحال بودم من به جای تو رفته باشم ولکن می‌خواهم چند روزی تلافی گذشته را بنمایم و تهیه آن عالم را ببینم و به تحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو یعنی همیشه در غم آنم که عبادات و طاعاتی که برای تو نافع است انجام دهم و این معنی مرا باز داشته است که غم مردن و جدائی تو را بخورم.

والله برای مردن و جدادنت گریه نکرده‌ام بلکه گریه‌ام بر حالت تو که چه بر تو خواهد گذشت بوده است. ای کاش می‌دانستم که چه گفتمی و به تو چه گفتند. خداوند حقوقی را که من بر او داشتم و تو بر او واجب نمودی من همه را به بخشیدم پس تو هم حقوق خود را از او ببخش زیرا توبه جود و کرم از من سزاوارتری (این روایت را مرحوم شهید ثانی با دو سند دیگر با مختصری تغییری نقل کرده است ولی چون مفهوم هر سه روایت یکی است از ترجمه آن دو و صرف نظر گردید).

۹- حکایت ثروتمندی که در یک شب همه چیزش از دست رفت

گروهی از طائفه بنی عبس به نزدیکی از خلفاء رفتند و در میان آنها مرد نابینائی بود خلیفه از او سؤال کرد که چگونه و به چه علت دو چشمانت نابینا شده است مرد نابینا گفت: شبی با خانواده‌ام در بیابانی خوابیدم و در میان طائفه بنی عبس از من ثروتمندتر وجود نداشت ناگهان سیل آمد اهل و عیال و مال و فرزندان مرا برد و من با یک شتر سرکش و یک بچه شیرخوار ماندیم، شتر سرکش فرار کرد من بچه را به زمین گذاشتم و به تعقیب شتر رفتم همین که قدری بدنبال شتر دویدم ناگهان صدای فریاد بچه به گوشم رسید، بلافاصله برگشتم دیدم که سر گرگ در شکم

بچه است و مشغول خوردن او می‌باشد دوباره به طرف شتر رفته وقتی که نزدیک آن رسیدم و می‌خواستم آن را بگیرم لگد محکم به صورتم زد که من به زمین افتادم و چشمانم کور شد. پس صبح کردم در حالی که نه مال داشتم نه عیال نه فرزند و نه بینائی چشم.

۱۰- سخنان عیاض در مرگ فرزند خویش

در روایت است که فرزند عیاض بن عقبه فهری وفات کرد وقتی که او در قبر فرزند خود وارد شد مردی به او گفت: اگر چه سید لشکر بود ولی برای رضای خدا صبر کن و او را به حساب خدا بگذار. عیاض گفت: چرا چنین نکنم در حالی که دیروز زینت زندگی دنیا بود و امروز با قیامت صالحات می‌باشد.

۱۱- گفتار حکیمانه فضیل در مرگ فرزند خود

ابو علی رازی می‌گوید: من با فضیل بن عیاض مدت سی سال رفاقت و هم نشینی داشتم و در این مدت هیچ گاه او را در حال خنده و تبسم ندیدم الا اینکه روزی که فرزندش علی وفات کرد. که در آن روز خندان بود علتش را از او پرسیدم گفت: هر کاری را که خداوند متعال دوست بدارد من هم دوست می‌دارم.

۱۲- گفتار پدر دو شهید به هنگام شنیدن خبر شهادت فرزندانش

وقتی خبر شهادت فرزند عمر بن کعب هندی را که در سنبر به شهادت رسید به پدرش رساندند پدر بدون اینکه ناراحتی کند گفت: الحمدلله الذی جعل من صلبی ما اصاب شهیدا یعنی حمد و ستایش خدای را که فرزندی از صلب مرا به درجه رفیع شهادت رساند. پس از چندی فرزند دیگرش در جرجان به شهادت رسید وقتی خبر شهادت این فرزند را نیز به او دادند گفت: الحمدلله الذی توفی منی شهیدا آخر یعنی حمد و ستایش مخصوص آن خدائی است فرزند دیگری را از من به شهادت رساند.

۱۳- حکایت پدری که در مرگ پسرش لباس نو پوشید

از بیهقی نقل شده است که می‌گوید: وقتی عبدالله بن مطرف وفات یافت پدر او لباس نیکو و فاخر پوشیده و روغن یا عطر بخود زده و نزد قوم خود رفت قومش از این عمل او ناراحت و غضبناک شدند و گفتند: عبدالله وفات کرد و تو لباس نیکو و فاخر بر تن کردی و روغن و عطر به خود استعمال نمودی!!! مطرف پدر عبدالله در جواب اعتراض قومش گفت: آیا برای این مصیبت گوشه نشینی اختیار کنم و در غم و اندوه فرو روم در حالی که خداوند در برابر این مصیبت سه خصلت به من عطاء کرده است که نزد من از تمام دنیا و آنچه در آن است بهتر است خداوند متعال فرمود:

الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انالله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم المهتدون. آنها که هنگام مصیبتی به آنها برسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حال آنان شده و آنها هدایت یافتگان و آن سه خصلت که در آیه ذکر شد عبارتند از: ۱- صلوات الهی یعنی الطاف خاص خدا ۲- رحمت الهی ۳- هدایت (یعنی مصیبت دیده اگر بدقت به عمق قضیه فکر کند باید لباس شادی بپوشد نه لباس ماتم و عزا)

۱۴- داستان شگفت‌انگیز صبر پدری در مرگ فرزند خویش

مردی از طائفه فریش عده‌ای از برادران و دوستان خود را به مهمانی دعوت کرد مهمانها آمدند و از قضا اسب یا الاغ یکی از آنها بچه میزبان لگد می‌زند و بچه می‌میرد میزبان این قضیه را از مهمانان مخفی می‌دارد و به خانواده اش نیز می‌سپارد که سرو صدا و گریه و ناله سر ندهند تا به خوبی از مهمانان پذیرائی نمائیم سپس رفت و مشغول خدمت و پذیرائی آنها شد، وقتی مهمانان با فراغت و آرامی غذایشان را خوردند سپس

شروع نمود به تجهیز غسل و کفن فرزند خود، مهمانان ناگهان مواجهه شدند با تابوت فرزند او قضیه را جویا شدند میزبان جریان را به آنها بازگو کرد و آنها همگی از صبر و بزرگواری آن مرد به تعجب در آمدند.

۱۵- حالت نشاط پدری در مرگ سه فرزند خویش

می‌گویند: مردی از اهل یمامه سه فرزندش وفات نموده‌اند و در مرگ آنها هیچ ناراحت نشده است و با حالت بشاشت در میان قومش گفتگو می‌کرد کانه هیچ اتفاقی برایش نیفتاده است قومش به حالت عادی او اعتراض کردند و گفتند: چرا حالت ماتم و عزا به خود نمی‌گیری او در جواب گفت: نه فرزندان من اولین کسی هستند که مرده‌اند و نه من اولین کسی هستم که مصیبت دیدم و جزع و فزع هیچ فایده‌ای ندارد پس برای چه مرا ملامت می‌کنید.

۱۶- داستان شگفت‌انگیز حکیم و نابینای مفلوج

ابوالعباس به نقل از یکی از حکماء می‌گوید: من به قصد رفتن به رباط^۱ از منزل بیرون رفتم در بین راه به سایه بانی برخورد کردم و رفتم زیر آن که چند لحظه‌ای استراحت کنم ناگهان دیدم مردی نابینا که از دست و پا نیز فلج بود در آنجا است و می‌گوید: **لک الحمد سیدی و مولای اللهم احمدک حمدا یوا فی محامد خلقک کفضلک علی سائر خلقک اذ فضلتنی علی کثیر ممن خلقت تفضیلا.** یعنی حمد و ستایش مخصوص تو است ای آقا و مولای من. خدایا تو را آنچنان ثنا می‌گویم که از ثنای مخلوقات برتر و بالاتر باشد همان گونه که خودت بر مخلوقات برتری داری زیرا تو مرا بر بسیاری از بندگان برتری و فضیلت دادی و مرا مشمول الطاف خاص خود گردانیدی.

حکیم می‌گوید: با خود گفتم می‌روم از او سوال کنم که آن فضیلت چیست که او می‌گوید خدا به من داده است تا از گفته او الهام گیرم لذا به نزدیک او رفتم و سلام کردم او جواب سلام مرا داد گفتم خدا تو را مورد رحمت خویش قرار دهد سوالی دارم آیا جواب مرا می‌دهی یا نه گفت اگر از سوال شما آگاه باشم بلی گفتم: خدا تو را رحمت کند کدام فضیلت است که خدا به تو داده است و تو در برابر آن خدا را شکر می‌کنی؟ گفت: آیا حالت مرا نمی‌بینی گفتم بلی می‌بینم. گفت: به خدا سوگند اگر خداوند تبارک و تعالی بر من آتش فرو ریزد که مرا بسوزاند و به کوه‌ها امر کند که مرا نابود کنند و به دریاها دستور دهد که مرا غرق نمایند و به زمین فرمان دهد که مرا فرو برد هرگز از او ناراحت و نگران نخواهم شد بلکه محبتم به او زیادتر و شکرم بیشتر می‌شود.

سپس نابینا رو کرد به من و گفت: من با تو کاری دارم آیا انجام می‌دهی گفتم: بلی گفت: من بچه‌ای داشتم که اوقات نماز به نزد من آمد و موقع افطار به من غذا می‌داد و از دیروز تا حالا او را نیافتم شما از او جستجو کنید اگر او را پیدا کردید به نزد من بیاورید؟ من با خود گفتم: بر آوردن حاجت او باعث تقرب به خدا است لذا حرکت کردم و به جستجوی فرزند او رفتم ناگهان به ریگزاری رسیدم و دیدم که درنده‌ای بچه او را درید و مشغول خوردن است گفتم: انالله و انا الیه راجعون به فکر فرو رفتم که چگونه خبر مرگ این بچه را به آن بنده صالح خدا پدر داغیده‌اش بدهم به هر صورت به نزد آن نابینا رفتم پس از سلام گفتم: خدا تو را رحمت کند اگر از تو سوالی کنم جواب مرا می‌دهی گفت: اگر از سوال تو آگاهی داشته باشم بلی جواب خواهم داد گفتم: آیا منزلت تو در نزد خدا بالاتر است یا نبی خدا حضرت ایوب علیه السلام.

نابینا گفت: البته حضرت ایوب مقامش در پیشگاه خداوند بالاتر و عظیم‌تر است. گفتم: حضرت ایوب علیه السلام را خداوند متعال به سختی و بلاها مبتلا نمود و او در برابر آن همه بلاها صبر و استقامت پیشه کرد ای مرد عزیز فرزندت را درنده بیابان خورد خداوند در این مصیبت اجر بزرگ به تو عنایت کند.

^۱ . رباط به مهمانسرای میان راه و خانقاه و جائیکه برای فقراء و بینوایان ساخته شود می‌گویند.

نابینای مفلوج وقتی خبر مرگ فرزند خود را شنید گفت: الحمد لله الذی لم يجعل فی قلبی حسرة من الدنیا یعنی حمد و ستایش مخصوص آن خدائی است که هیچ حسرتی از دنیا در قلبم قرار نداد. سپس فریادی زد و به رو افتاد من لحظه‌ای کنارش نشستم بعدا او را حرکت دادم دیدم که از دنیا رفت گفتم انالله و انالیه راجعون و من در فکر بودم که چگونه در امر تجهیز او اقدام نمایم که ناگهان دیدم قافله‌ای به طرف رباط می‌روند به آنها اشاره کردم که بیایند مرا کمک کنند آنها آمدند و در غسل دادن او مرا یاری نمودند سپس با پارچه‌ای که نزد آنها بود میت را کفن نمودیم و بعد بر جنازه‌اش نماز خواندیم و در همان سایه بان او را دفن کردیم سپس آنها رفتند و من سرقیر او نشستم و مشغول قرائت قرآن شدم تا اینکه پاسی از شب گذشت که ناگهان خواب مرا ربود و در خواب دیدم که همین مرد نابینا با صورت و قیافه بسیار زیبا در باغ سر سبزی ایستاده است و مشغول تلاوت قرآن می‌باشد.

من به او گفتم: آیا تو همان رفیق من نیستی که الان از دنیا رفتی؟ گفت: بلی گفتم: چه چیز تو را به این مقام عالی رساند گفت: با صبر در برابر بلاها و شکر در مقابل نعمتها به این درجه نائل شدم. ناگهان از خواب بیدار شدم.

۱۷- سخنان حکیمانه پدری بعد از دفن فرزند خویش

از شعبی حکایت شده است که می‌گوید: مردی را دیدم که فرزندخویش را پس از وفات دفن کرد و بعد از اینکه خاک بر او ریخت کنار ایستاد و گفت: ای فرزند عزیزم تو هبه خوب و عطیه نمونه و ودیعه مقتدر و امانت کمک کاری بودی مالک اصلی و آن کسی که تو را عطا کرده بود امانت خود را به نزد خود باز یافت و به جای تو صبر به من عنایت کرد و مرا از اجر و پاداش تو محروم نکرد و تو قبل از من به سوی پروردگار و در جوار رحمت حق شتافتی و او سزاوارتر است به تفضل نسبت به تو تا من^۱

۱۸- حکایت عمر بن عبدالعزیز در وفات پسر و برادر و غلام

وقتی که عبدالملک پسر عمر بن عبدالعزیز و برادرش سهل بن عبدالعزیز و غلامش به نام مزاحم در سه روز متولی وفات کرده‌اند. یکی از یاران عمر بن عبدالعزیز به نزد او رفت و به او تسلیت گفت: و در ضمن سخنانش گفت: من هرگز پسری به خوبی تو و برادری مانند تو و غلامی مانند غلام تو ندیده‌ام عمر بن عبدالعزیز چند لحظه سرش را به زیر انداخت بعد گفت: آنچه را که گفتم دو مرتبه اعاده کن و او آن سخن را دو مرتبه تکرار کرد و سپس عمر بن عبدالعزیز گفت: به آن کسی که روح اینها را قبض نمود سوگند می‌خورم که در وفات اینها بی میل نبودم دوست داشتم که اینها بمیرند و من از ثواب بزرگ داغ فرزند و برادر و دوست بهرمند گردم. و آنچه را که خالق آنها خواسته است من به آن راضی هستم.

روزی عمر بن عبدالعزیز نشسته بود که ناگهان فرزندش عبدالملک آمد و رو کرد به پدرش و گفت: الله الله فی مظلّمه بنی ابیک فلان و فلان یعنی امان از ظلم فرزندان پدرت فلانی و فلانی، چقدر اینها به مردم ظلم می‌کنند به خدا قسم که من آرزو می‌کنم که من و تو در راه رضای خدا در دیگ آب جوش بجوشیم تا بمیریم. عبدالملک این سخنان را گفت و سپس از نزد پدر رفت. بعد از اینکه او رفت عمر بن عبدالعزیز به اطرافیانش گفت: من بهترین حالات فرزندم یعنی همین عبدالملک را می‌دانم چیست و می‌دانم که از چه چیز خوشحال است. اطرافیان عمر بن عبدالعزیز گفتند بهترین حالاتش چیست؟ گفت: بهترین حالاتش این است که او بمیرد و من آن را به حساب خدا بگذارم و در مرگ او برای خدا صبر کنم تا از ثواب و و پاداش بزرگ صابران بهرمند گردم چون خودش به من گفت که من دوست دارم بمیرم و تو مرا به حساب خدا بگذاری و در فقدان من صبر کنی و چون عبدالملک مریض شد عمر بن عبدالعزیز به بالین فرزندش رفت و گفت: فرزندم در چه حالی؟ گفت: در حال مردن هستم و تو ای پدر مرا به حساب خدا بگذار و برای خدا صبر کن که ثواب و پاداش خداوند عزوجل برای تو از من بهتر است.

^۱ . از این نمونه افراد در زمان ما بسیارند مکرر از زبان پدر و مادران شهداء انقلاب اسلامی ایران شنیده شده که وقتی فرزندانشان شهید می‌شوند می‌گویند: این امانت خدا بود و به صاحبش تحویل گردید و نیز شهداء در وصیتنامه خود به پدر و مادرشان می‌نویسند: پدر و مادر عزیزم از شهداتم نگران نباش زیرا بنده امانت خدا در دست شما بودیم و شما این امانت را به صاحبش برگردانید. مترجم.

عمر بن العزیز گفت: ای فرزند عزیز به خدا سوگند که اگر تو بمیری و در ترازوی اعمال من باشی برایم بهتر است که من در ترازوی اعمال تو باشم یعنی من بر مصیبت تو صبر کنم برایم بهتر است که تو بر مصیبت من صبر کنی. عبدالملک گفت: آن چنان که تو می‌خواهی باشم در نزد من محبوب‌تر است از اینکه خودم می‌خواهم باشم یعنی من هم خواسته تو را می‌خواهم وقتی که فرزندش وفات کرد سر قبرش نشست و گفت: خداوند تو را رحمت کند ای فرزند عزیز تو برای من فرزند خوبی بودی و دوست نداشتم به این زودی دعوت و خواسته مرا اجابت کنی.

و فرزند دیگر عمر بن عبدالعزیز قبل از عبدالملک وفات کرده بود و او بالای سر فرزندش رفته و پارچه را از صورتش برداشته بود و به صورت بچه‌اش نگاه می‌کرد و بسیار متأثر شده بود در این هنگام پسرش عبدالملک سر رسید وقتی حالت پدر را مشاهده کرد گفت: ای پدر مرگ فرزند تو را از وظیفه ات غافل نکند و مردن خودت را فراموش مکن که روزی تو هم مانند او باید بمیری عبدالملک مواعظی چند به پدرش کرد که اشک از چشمان پدرش جاری شد. عمر گفت: خداوند رحمت کند تو را که چقدر فرزند با برکتی هستی به خدا قسم که من هیچ واعظی را ندیدم که موعظه‌اش از موعظه تو مفید و موثر باشد.^۱

در این فصل چند نمونه از صبر و بردباری عده‌ای از زنان ذکر می‌گردد.

۱- داستان زن ابوظحله انصاری

ابوظحله انصاری یکی از یاران رسول خداست، زنی با ایمان داشت به نام ام سلیم، این زن و شوهر، پسری داشتند که مورد علاقه هر دو بود، ابوظحله پسر را سخت دوست می‌داشت، پسر بیمار شد، بیماریش شدت یافت، به مرحله‌ای رسید که ام سلیم دانست که کار پسر تمام است.

ام سلیم برای اینکه شوهرش در مرگ فرزندش بی‌تابی نکند او را به بهانه‌ای به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و پس از چند لحظه طفل جان به جان آفرین تسلیم کرد. ام سلیم جنازه بچه را در پارچه‌ای پیچید و در یک اطاق مخفی کرد، به همه اهل خانه سپرد که حق ندارید ابوظحله را از مرگ فرزند آگاه سازید. سپس رفت و غذائی آماده کرد و خود را نیز آراست و خوشبو نمود. ساعتی بعد که ابوظحله آمد و وضع خانه را دگرگون یافت، پرسید: بچه چه شد؟

ام سلیم گفت: بچه آرام گرفت. ابوظحله گرسنه بود، غذا خواست، ام سلیم غذائی که قبلاً آماده کرده بود حاضر کرد و دو نفری غذا خوردن و هم بستر شدند، ابوظحله آرام گرفت، ام سلیم گفت: مطلبی می‌خواهم از تو بپرسم، گفت: آیا اگر به تو اطلاع دهند که امانتی نزد ما بود. و ما آن را به صاحبش رد کرده‌ایم ناراحت می‌شوی. ابوطلحه گفت: نه هرگز ناراحتی ندارم، امانت مردم را باید پس داد، ام سلیم گفت: سبحان الله، باید به تو بگویم که خداوند فرزند ما را که امانت او بود از ما گرفت و برد. ابوظحله از بیان این زن تکان سختی خورد، گفت: به خدا قسم من از تو که مادر هستی سزاوارترم که در سوگ فرزندمان صابر باشم. از جا بلند شد و غسل کرد و دو رکعت نماز به جا آورد و رفت به حضور رسول اکرم صلی الله

^۱ . عمر بن عبد العزیز یکی از خلفاء بنی امیه است که در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید و او نسبتاً مردی زاهد و اهل عبادت بود و کارهای نیکوئی انجام داده است وقتی که به خلافت رسید اولین کاری که کرد این بود که در سرتا سر کشور پهناور اسلامی که ایران از جمله آن بود بخشنامه کرد که کسی حق ندارد در این خطبه‌های نماز جمعه به علی و فرزندانش فحش دهد چون از جمله سنتهای زشتی که معاویه تاسیس کرده بود این بوده است که ائمه جمعه را موظف کرده بود که در خطبه‌های نماز جمعه به علی و فرزندانش فحش دهند و این عمل شوم را به عنوان یک شعار اسلامی جزء خطبه‌های نماز جمعه قرار داده بود که اگر بعضی از ائمه جمعه فراموش می‌کردند موظف بودند که در هر مکان یادشان آمد آن فحش را اعاده کنند. صاحب کتاب کنزالفوائد می‌گوید: یکی از ائمه جمعه فراموش کرد که در خطبه‌های نماز به علی و فرزندانش فحش دهد بعد از این که نماز تمام شد و به طرف منزلش می‌رفت در بین راه یادش آمد و متحیر شد که چه کند آیا نمازش اشکال دارد یا نه وقتی که مسئله‌اش را پرسید گفتند نماز اشکالی ندارد ولیکن در هر مکانی یادش آمد باید بلافاصله فحش را اعاده کند لذا نویسنده کتاب مذکور می‌گوید به شکرانه این یادآوری در آن مکان مسجدی ساختند به نام مسجد ذکر یعنی مسجد یادآوری مسجد یادآوری فحش به علی و فرزندان آن حضرت!!! و این روش شوم تا زمان عمر بن عبدالعزیز یعنی حدود ۶۰ سال ادامه داشت و در این مدت دشمنان علی به این شعار خو گرفته بودند حتی اینکه در یکی از شهرهای معروف ایران که در آن زمان ناصبی زیاد داشت وقتی بخشنامه عمر بن عبدالعزیز به آنها رسید در خواست تمديد فحش نمودند و گفته‌اند حداقل ۶ ماه دیگر به ما مهلت دهید تا به علی و فرزندان فحش دهیم سپس از آن تاریخ به بعد قدغن کنید. علی ای حال عمر بن عبدالعزیز در آن بخشنامه دستور داد که عوض فحش بر علی آیه ربنا اغفر لنا و لاخواننا و آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان را در خطبه‌های نماز جمعه قرائت کنند. و از جمله کارهای نیکوی دیگر او این بود که فدک را به اهل بیت پیغمبر (ص) بر گرداند و دیگر اینکه به اهل بیت و فرزندان علی (ع) احترام می‌کرد و متعرض آنها نمی‌شد و کارهای خیر دیگری نیز انجام داده است. لذا عده‌ای از او تمجید کرده‌اند و اگر خلافت را که حق مسلم امام باقر (ع) بود نیز به آن حضرت واگذار می‌کرد مورد تمجید عموم واقع می‌شد.

علیه و آله و ماجرا را از اول تا آخر برای آن حضرت شرح داد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دیشب شما را قرین برکت قرار دهد و نسل پاکیزه‌ای نصیب شما گرداند. خدا را سپاس می‌گزارم که در امت من مانند صابره بنی اسرائیل قرار داد.

یکی از اصحاب پرسید ای رسول خدا صبر صابره بنی اسرائیل چگونه بود؟ حضرت فرمود: در بنی اسرائیل زن و شوهری بودند و این زن و شوهر دو پسر عزیزی داشتند روزی شوهر به زنش گفت: غذائی درست کن تا چند نفر از مردم را دعوت کنم زن مطابق دستور شوهر غذائی تهیه کرد و مهمانها آمدند و این زن و شوهر مشغول پذیرائی مهمانان بودند و دو پسرشان باهم بازی می‌کردند که ناگهان در چاه منزل افتادند و مردند مادرش وقتی متوجه شد که بچه‌ها در چاه افتادند و مردند جنازه بچه‌ها را در پارچه‌ای پیچید و در خانه‌ای گذاشت و هیچ‌گونه سر و صدا نکرد که مبادا وضع مهمانی شوهر مختل گردد و به هم بخورد وقتی شوهر از پذیرائی مهمانها فارغ شد آمد نزد او و گفت: بچه‌ها کجایند. زن گفت: در خانه هستند و زن نیز خود را آراسته و خوشبو نمود به طوری که مقدمات مجامعت و همبستری را با شوهرش آماده کرد و آنها با هم هم بستر شدند پس از آن شوهر دو مرتبه پرسید فرزندانم کجا هستند. زن نیز گفت: در خانه هستند. آنگاه مرد فرزندان را صدا زد آنها از خانه خارج شدند و شتابان به طرف پدرشان آمدند زن از این قضیه تعجب کرد و گفت: سبحان الله به خدا قسم که هر دو اینها مرده بودند ولیکن خداوند به خاطر صبر من اینها را زنده کرد.

مطابق نقل انس بن مالک وقتی خداوند متعال به ام سلیم عنایت کرد یعنی همان فرزندی که پس از انعقاد نطفه او پیغمبر برایش دعاء کرد فرمود: خدا او را قرین برکت قرار دهد ام سلیم این فرزند را با مقداری از خرما داد به شوهرش ابوطلحه و گفت: این را نزد رسول خدا ببر ابوطلحه بچه را نزد حضرت برد حضرت فرمود: چیزی دیگر با بچه است؟ ابوطلحه گفت: بلی مقداری خرما است. حضرت خرما را گرفت و دانه‌ای از آنها را جوید سپس آن را از دهن مبارک بیرون آورد و در دهان بچه گذاشت سپس او را حنک نمود و عبدالله نام نهاد. یکی از انصار گفت: من نه نفر از فرزندان همین عبدالله را دیدم که همه قاری قرآن بودند.

مرحوم شهید ثانی رضوان الله علیه داستان ابوطلحه و ام سلیم را از چهار طریق نقل کرده است و ما جهت اختصار از ذکر ترجمه همه آنها صرف نظر نمودیم. ناگفته نماند که این داستان در میان علماء خیلی مشهور است و بزرگان در کتابهای خود این را ذکر نمودند، از جمله استاد شهید مطهری در کتاب عدل الهی صفحه ۹۱ این قضیه را نقل نموده است.^۱

۲- داستان زنی که فرزندش پس از مرگ زنده شد

در کتاب دلائل النبوه قضیه‌ای مشابه قضیه زن بنی اسرائیل از انس بن مالک نقل کرده است. و آن قضیه این است که انس ابن مالک می‌گوید: ما روزی با عده‌ای از دوستان به منزل یکی از انصار که مریض بود رفتیم و دیدیم مرد در حال احتضار به سر می‌برد و هنوز ما در منزلش بودیم که آن مرد دار دنیا را وداع کرد و ما پارچه‌ای به روی او انداختیم و این شخص مادر پیری داشت بالای سر فرزندش نشسته بود و متوجه نشد که فرزندش وفات نمود ما به او تسلیت دادیم و گفتیم ای زن مصیبت مرگ فرزندت را به حساب خداوند عزوجل بگذار و صبر و شکیبائی پیشه کن. پیر زن گفت: مگر فرزندم مرده است؟ گفتیم بلی فرزندت دار دنیا را وداع کرد گفت: راستی مرده است؟ گفتیم آری. آنگاه پیر زن دست به دعاء برداشت و گفت: اللهم انک تعلم لک و هاجرت الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رجاء ان تعیننی عند کل شده و رجاء فلا تحمل علی هذه المصیبه الیوم. یعنی خدایا تو می‌دانی که من تسلیم تو گردیدم و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

^۱ . ابوطلحه انصاری یکی از بزرگان انصار است. او در جنگ عقبه، بدر، خندق، و کلیه جنگها با رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشت و از تیراندازان بود. حضرت رسول اکرم(ص) در مورد او فرمود: صدای ابوطلحه در میدان جنگ بهتر از یک گروه لشکر بود. و ام سلیم مادر انس بن مالک است که بعد از وفات مالک ابوطلحه او را ترویج کرد. ام سلیم از با فضیلت‌ترین زنان انصار بوده است. و موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه هجرت کرد مسلمانان هر کدام به قدر توانائی خود هدیه و تحفه‌ای برای حضرت بردند. ام سلیم نیز فرزندش انس را به حضور پیغمبر (ص) برد و گفت ای رسول خدا مردم هر کدام به قدر استطاعت خود برای شما هدیه‌ای آوردند من غیر از این پسر چیزی نیافتم که برای شما هدیه بیاورم، این فرزند را بپذیر تا خدمتگذار شما باشد. لذا انس خادم پیغمبر (ص) شد. مشاهیر دانشمندان اسلام جلد اول صفحه ۲۰۰.

هجرت نمودم به امید این که مرا در هر سختی و آسانی یاری فرمائی، پس این مصیبت را امروز برای من قرار مده یعنی فرزندم را به قدرت خودت زنده کن.

سپس میت به دست خود پارچه را از صورت برداشت و حرکت کرد و نشست و مشغول غذا خوردن شد و ما نیز با او غذا خوردیم و این گونه دعاهای که ادلال بر خدا و استیناس با اوست برای بسیاری از محبین خدا واقع می‌شود که این چنین دعا می‌کنند و دعائشان قبول می‌شود و اگر چه این گونه در خواست از غیر محبان قبیح و بی ادبی است و بر تائید این مطلب مباحث طولانی شده است و شواهد زیادی از کتاب و سنت دارد که اگر در اینجا ذکر کنیم از موضوع بحث خارج می‌گردیم.

۳- داستان بنده سیاه پوست و حضرت موسی (ع)

و از جمله اتفاقات لطیف مناجات برخ الاسور است همان کسی که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر فرمود که از او در خواست دعا کند تا برای بنی اسرائیل باران بیاید. بعد از اینکه هفت سال در بنی اسرائیل قحطی آمد حضرت موسی علیه السلام با هفتاد هزار نفر بیرون رفتند تا دعاء کنند که باران بیاید. خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی چگونه اجابت کنم دعاء جمعیتی را که غرق در گناه هستند و گناهان برایشان سایه افکنده است و با خیانت باطن و غیر یقین مرا می‌خوانند و خود را از مجازات من ایمن می‌دانند.

ای موسی بر گرد و برو به نزدیکی از بندگانم به نام برخ که دعا نماید تا دعا او را استجابت کنم. و حضرت موسی به جستجوی برخ رفت و او را پیدا نکرد تا اینکه روزی حضرت در خیابان می‌رفت ناگهان به بنده سیاه پوستی برخورد کرد که در پیشانی اش آثار سجده نمایان بود و چادر شبی به خود پیچیده و گوشه‌های آن را به پشت گردنش گره زده بود حضرت موسی علیه السلام به نور خداوند او را شناخت. بر او سلام کرد و گفت: اسمت چیست؟ گفت: اسم من برخ است. حضرت موسی علیه السلام گفت: مدتی در جستجوی تو بودیم حال بیا بیرون و برای ما دعاء استسقاء بخوان برخ حرکت کرد با حضرت موسی علیه السلام رفتند در محل تجمع دعا و این چنین دعاء کرد:

اللهم ما هذا من فعالک و ما هذا من حلمک و ما الذی بذالک انقصت علیک عیونک ام عانت الریاح عن طاعتک ام نفدما عندک ام اشتد غضبک علی المذنبین الست کنت غفارا قبل خلق الخاطئین خلقت الرحمه و امرت بالعطف ام ترینا انک ممتنع ام تخشی الفوت فتجعل با لعقوبه.

یعنی خدایا این خشکی و قحطی از کارهای تو نیست و این سختگیری بر بندگان از حلم و بردباری تو نیست چه عاملی سبب شد و چه چیز بر تو آشکار شد که این چنین بندگان گنهکارت را در قحطی و شدت قرار دادی آیا چشمه‌های تو کم آب شده است، و یا غضب بر گنهکاران شدت یافته است. آیا مگر تو قبل از اینکه گنهکاران را خلق کنی غفار و آمرزنده نبودی و قبل از آفرینش خطا کاران رحمت را خلق نکردی و مگر به عطوفت و مهربانی دستور ندادی یا این که می‌خواهی بر اثر این سختگیری قدرت و شوکت خودت را به ما نشان دهی یا این که می‌ترسی فرصت از دستت برود و ما نمی‌رویم لذا قبل از مردن ما در عقوبت تعجیل نمودی، هنوز برخ نرفته بود که باران رحمت الهی سرازیر شد و برخ به حضرت موسی علیه السلام گفت: دیدی چگونه با پروردگار مخاصمه کردم و او چگونه لطف کرد و باران رحمتش را فرستاد. در اینجا قدری از موضوع بحث که در مورد صبر زنهای صابره بود جدا شدیم و حال باز می‌گردیم به موضوع بحث.

۴- حکایت خون چکیدن از پستان اسماء بنت عمیس در خبر شهادت فرزندش

روایت شده است که وقتی خبر قتل دلخراش محمدبن^۱ ابی بکر را که با وضع فجیعی او را کشتند سپس در شکم الاغ گذاشتند و بعد آتش زدند به مادرش اسماء بنت عمیس داده‌اند اسماء از جای خود حرکت کرد و رفت در مسجد خود نشست و خشم و خود را فرو نشاند و این قضیه به قدری برای اسماء سخت بود که از پستانش خون چکید.

۵- داستان بانویی که ناگهان خبر شهادت برادر و شوهرش را شنید

در روایت است که وقتی به زینب دختر جحش خبر قتل برادرش را داده‌اند گفت: خداوند او را رحمت کند انالله و انالیله راجعون و بعد به زینب گفته‌اند شوهرت نیز کشته شد. زینب گفت: واحزنه سپس پیغمبر (ص) فرمود: ان للزوج من المرأة لشعبه ماهی لشتی بشیء یعنی شوهر در پیش زن مقامی دارد که هیچ چیز ندارد لذا بدین جهت زینب در خبر قتل شوهرش بیشتر محزون گشت و گفت: واحزنه

۶- حکایت صبر صفیه در شهادت برادرش حمزه سید شهداء احد

در روایت است که صفیه دختر عبدالمطلب به احد رفته تا جسد مثله شده برادرش حمزه را ببیند. پیامبر صلی الله علیه و آله به زبیر پسر صفیه فرمود فرمود: برو مادرت را بر گردان که وضع دلخراش جسد مثله شده یعنی گوش و دماغ بریده و شکم پاره شده برادرش حمزه را ببیند. زبیر رفت به مادرش گفت: ای مادر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برگرد صفیه گفت: شنیدم که برادرم را مثله کرده‌اند و او را در راه خداوند عزوجل راضی بود که به چنین وضعی شهید شود چرا من راضی نباشم و من هم این مصیبت را به حساب خدا می‌گذارم و برای خدا صبر می‌کنم. وقتی زبیر آمد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله گفته مادرش را به حضرت خبر داد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مانعش نشوید تا او برود سرنخش برادرش. آنگاه به صفیه اجازه دادند که برود سرنخش برادر و صفیه رفت به جنازه برادر نگاه کرد و به او نماز خواند و استرجاع نمود یعنی گفت: انالله و انا الیه راجعون و برای برادر شهیدش طلب مغفرت نمود.

در روایت دیگر از ابن عباس نقل شده است که چون حمزه رضوان الله علیه در جنگ احد شهید صفیه خواهر حمزه آمد که وضع نعش برادر خود را ببیند اما خبر نداشت که برادرش را بعد از شهادت مثله کرده‌اند. صفیه به حضرت علی علیه السلام و زبیر برخورد کرد و حضرت علی علیه السلام به زبیر فرمود: به مادرت تذکر و دلداری بده زبیر عرض کرد شما به عمهات تذکر دهید. صفیه گفت: حمزه را چه شده است؟ حضرت علی علیه السلام و زبیر از باب توریه گفتند ما نمی‌دانیم. سپس صفیه رفت نزد پیامبر (ص) حضرت فرمود: من می‌ترسم بر عقل صفیه از شدت ناراحتی بر حمزه صدمه‌ای وارد شود، حضرت دستش را بر سینه صفیه گذاشت و برای او ادعاء فرمود: صفیه گفت: انالله و انا الیه راجعون و گریه کرد.

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت کنار نعش مثله شده حمزه ایستاد و حضرت وقتی وضع دلخراش عمویش حمزه را مشاهده کرد از شدت تأثر و ناراحتی گفت: اگر نه آن بود که زنان عبدالمطلب اندوهناک می‌شدند او را به همین حالت می‌گذاشتم که درندگان صحرا و مرغان هوا گوشت او را بخوردند تا روز قیامت از شکم آنها محشور شود زیرا که مصیبت هر چه عظیم‌تر باشد ثوابش بزرگتر است.

۷- سخن مادر داغدیده در شهادت فرزندش

^۱ . محمدبن ابی بکر مرد جلیل القدر و از خواص و حواریین امیرالمومنین بلکه به منزله فرزند آن حضرت بود چه آنکه مادرش اسماء بنت عمیس که اول زوجه جعفر بن ابی طالب (ره) بود بعد از جعفر زوجه ابی بکر شد و محمد را در سفر حجه الوداع متولد نمود و بعد از ابوبکر زوجه امیرالمومنین (ع) شد لذا محمد در حجر امیرالمومنین علیه السلام تربیت شد و پدری غیر حضرت نشناخت حتی آنکه امیرالمومنین علیه السلام فرمود: محمد فرزند من است از صلب ابوبکر. و محمد در جنگ جمل و صفین حضور داشت و بعد از جنگ صفین امیرالمومنین (ع) او را حکومت مصر عطا فرمود. در سنه سی و هشتم معاویه عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج و ابوالاعور سلمی را با جماعت بسیار به مصر فرستاد آن جماعت با هوا خواهان عثمان اجتماع کردند و با محمد جنگ نمودند و او را دستگیر کردند. سپس معاویه بن خدیج محمد را با لب تشنه گردن زد و جثه او را در شکم حماری گذاشت و آتش زد. محمد در آن وقت بیست و هشت سال از سنش گذشته بود. گویند چون این خبر به مادرش رسید از کثرت غصه و غضب خون از پستانش چکید و عایشه خواهر پدری محمد قسم خورده بود تا زنده است پختنی نخورد و بعد از هر نمازی بر معاویه و عمر و عاص و ابن خدیج نفرین می‌کرد و چون خبر شهادت محمد به امیرالمومنین رسید حضرت بسیار محزون شد منتهی الامال.

جوانی از انصار به نام خلاد در غزوه بنی قریظه شهید شدند و مادرش در شهادت فرزندش خوشحالی می کرد مردم به او اعتراض کردند که چرا در شهادت فرزندت رسم ماتم بر پا نمی کنی گفت: من به مصیبت فرزندم گرفتار شدم ولی دلم نمی خواهد که دوستان او را ناراحت کنم و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای فرزند او دعا کرد و به او فرمود: که دو پاداش دارد زیرا اهل کتاب او را شهید کردند.

۸- حکایت بانویکه برادر، پدر، شوهر، و پسرش در احد شهید شدند

از انس بن مالک روایت شده است که وقتی در جنگ احد شایع شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شد داد و فریاد مردم مدینه بلند شد عده ای از زنها از مدینه به طرف احد رفتند که از جمله آنها یک زنی از زندهای انصار با آنها به طرف احد رفت و این زن چهار شهید داشت و معلوم نبود که برای شهداء خودش آمد یا اینکه برای جستجوی حال پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی از کنار جنازه چهار شهیدش عبور کرد گفت: اینها چیست گفتند: جنازه برادر و پدر و شوهر و پسر می باشند زن بدون اینکه کنترلش را از دست دهد و جزع و فزع کند گفت: پیغمبر خدا کجا است گفتند پیامبر جلوی شما است زن رفت و خودش را به حضرت رساند و به گوشه لباس پیامبر چنگ زد و می گفت پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا تو زنده باشی تمام مشکلات برای ما آسان است.

۹- خاطرات بانویی که شوهر و پدر و برادرش در جنگ احد شهید شدند

بانویی که از قبیل «بنی دینار» که شوهر و پدر و برادرش در احد شهید شده بودند در میان گروهی از زنان نشسته بود اشک می ریخت و زنان دیگر نوحه سرائی می کردند، ناگهان پیامبر از کنار دسته زنان عبور کرد، این بانوی داغ دیده از کسانی که اطراف او بودند از حال پیامبر سراغ گرفت، همگی گفتند پیامبر به حمد الله سالم است، وی گفت: مایلم از نزدیک پیامبر را ببینم نقطه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود با محل آنان چندان فاصله نداشت، پیامبر را به وی نشان دادند. وقتی چشم این بانو به چهره پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد بی اختیار تمام مصائب را فراموش کرد و از صمیم قلب ندائی در داد که انقلابی در اطرافیان خود به وجود آورد. عرض کرد ای رسول خدا تمام ناگواریها و مصیبتها در راه تو آسان است. یعنی شما زنده بمانید هر فاجعه ای به ما رخ دهد ما آن را کوچک می شماریم.^۱

۱۰- گفتگوی مادر دو شهید با پیامبر (ص)

یکی دیگر از بانوانی که دو فرزندش در احد شهید شد «سمراء» دختر قیس است وقتی که رسول خدا را ملاقات کرد حضرت او را در شهادت دو پسرش تسلیت گفته است. سمراء به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: هر مصیبتی بعد از تو آسان است یعنی اگر تو سالم باشی تمام مصیبتها قابل تحمل است بعد گفت: به خدا من از مصیبت دو فرزندم سخت تر است.

۱۱- در شهادت فرزندم به من تبریک بگوئید

روایت شده است که صلت بن اشیم یکی از رزمندگانی بود که با فرزندش در جنگ احد شرکت داشت و او به فرزندش گفت: پسر عزیزم تو از من جلوتر برو به میدان نبرد و با کفار و مشرکین به جنگ تا شهید شوی و من تو را به حساب خدا بگذارم یعنی تو جلوتر برو تا شهید گردی و من بعد از تو شهید شوم تا دو اجر ببرم یکی داغ فرزند، و دیگر اجر شهادت. این فرزند حسب الامر پدر به میدان نبرد رفت و به دشمنان اسلام حمله برد تا اینکه به درجه رفیع شهادت نائل گردید. وقتی زنها برای تسلیت به نزد مادر این جوان می رفتند مادرش به زنها می گفت: اگر آمدید که به من در شهادت فرزندم تبریک و تهنیت بگوئید که مرحبا به شما و خوش آمدید و اگر برای غیر تبریک آمدید برگردید و بروید.

^۱ . به لطف خدا در این زمان نیز زندهای باایمان همانند زندهای صدر اسلام فراوان هستند در این جنگ تحمیلی ایران و عراق مادرهایی هستند که چهار نفر از فرزندانشان شهید شدند حتی گفته اند بعضی از زنها هفت نفر از نزدیکانش شهید شدند که چهار نفر از آنها فرزندان و شوهر و برادر و یک نفر دیگر از بستگانش می باشد و این زنها خم به ابرو نیاوردند و همواره مانند زندهای با ایمان زمان رسول خدا (ص) محبتشان به رهبر که همان پیغمبر است بیشتر می شود.

۱۲- داستان پیرزنی در مرگ تنها فرزند خویش

در روایت است پیرزنی از طائفه «بنی بکرین کلاب» که به عقل و سداد معروف بوده است یک فرزند داشت که مدت زیادی مریض بود و این پیرزن به وجه حسن از او پرستاری می‌کرد تا این که فرزند وفات کرد و زن با کمال آرامش در خانه نشست و خویشان او به حضور او رفتند. زن رو کرد به یکی از بزرگان قوم خود و گفت: سزاوار است کسی که از نعمت سلامتی برخوردار است برای توفیق خودش قبل از مردنش کوتاهی نکند و سخنان ارزشمندی در این زمینه گفت: سپس اشعاری گفت که مضمونش این است که فرزند من مونس من بود و خداوند او را برد پس اگر من صبر کنم نزد خدا اجر دارم و اگر صبر نکنم و گریه نمایم گریه برای من فائده‌ای ندارد... آن بزرگ گفت: ما همیشه از زنها به هنگام مصیبت جزع و فزع می‌شنیدیم و این روش تو برای زنها پندی است که دیگر به هنگام مصیبت بیتابی نکند واقعا تو صبر نیکویی نمودی و اصلا این عمل تو شباهت با زنها ندارد و زنها هرگز نمی‌توانند در این طور مواقع خود را کنترل کنند. سپس آن زن سخنانی گفت که خلاصه‌اش این است که صبر هم ظاهرش نیکو و هم عاقبتش پسندیده است ولی جزع و بیتابی هم ظاهرش ناپسند است و هم در پیشگاه خدا گناه است و اگر صبر و جزع به صورت دو مردی در آیند صبر به صورت مرد زیبا و کریمی است و همین بس است در فضیلت صبر که خداوند به صابران وعده‌های بزرگی داده است.

۱۳- حکایت بانویی که سه پسرش در جنگ خیبر شهید شدند

در روایت است که سه برادر در جنگ خیبر شهید شدند وقتی که خبر شهادت آنها به مادرشان رسید مادر آنها گفت: فرزندانم در حال فرار و پست کردن شهید شدند یا در حال روبرو شدن با دشمن؟! گفتند: فرزندانم در حال مقاومت رو در روی دشمن شهید شدند آنگاه آن بانوی محترمه و صابره گفت: حمد و ستایش خدا را که فرزندانم به فوز عظیم نائل شدند و به شرافت و عزت رسیدند. جان من و پدر و مادرم به فدای ایشان. و هیچ گونه گریه و ناله‌ای از آن بانوی محترم صادر نشد.

۱۴- حکایت شکفت‌انگیز مادر شهیدی که گیسوانش را برای بند اسب رزمندگان هدیه کرد

ابو قدامه شامی می‌گوید: من در یکی از غزوات فرمانده لشکر بودم و وارد یکی از شهرها شدم و مردم را به شرکت در جنگ دعوت کردم و آنها را به جهاد در راه خدا تشویق و ترغیب نمودم و فضیلت شهادت را برای آنها بازگو کردم سپس مردم متفرق شدند و من بر اسبم سوار شدم و به طرف منزل خود روانه شدم در این هنگام ناگهان زن خوش سیمائی مرا صدا زد و گفت: ای ابی قدامه من به راه خود ادامه می‌دادم و جواب او را ندادم. سپس گفت: روش مردان صالح و نیکوکار این چنین نیست که کسی که آنها را صدا زد و کاری داشته باشد و آنها اجابت نکنند ابو قدامه می‌گوید: من ایستادم و آن زن آمد و نامه و تکه پارچه‌ای گره زده به من داد و گریه کنان برگشت من به نامه‌اش نگاه کردم دیدم که در آن نوشته است ای ابو قدامه تو ما را به جهاد در راه خدا فرا خواندی و به ثواب آن ما را تشویق کردی و من زنی هستم که قدرت شرکت در جهاد را ندارم لذا گیسوان خود را که بهترین چیز من بود بریدم و برای شما در راه خدا فرستادم تا شما آن را طناب و بند اسب قرار دهی امید است که خدا مرا بیامرزد.

و صبح هنگام درگیری و جنگ ناگهان جوانی را در خط مقدم جبهه با سر برهنه و بدون کلاه خود دیدم که مشغول جنگ می‌باشد و من پیش او رفتم و گفتم ای جوان تو نونهال و کم تجربه و پیاده هستی و من می‌ترسم دشمن به تو حمله کند و تو را در زیر دست و پای اسبان خود خورد کنند بهتر است که برگردی.

آن جوان نونهال گفت: آیا مرا به برگشتن و پشت کردن به جنگ امر می‌کنی و حال اینکه خداوند متعال فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْاَدْبَارَ**^۱ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبرو شدید به آنها پشت نکنید. آن جوان دنباله آیات را که در مورد مجازات کسی که پشت به جنگ کند مورد غضب خدا است و جایگاه او جهنم است قرائت کرد. ابوقدومه گفت: من آن جوان را سوار بر شتر که به همراه داشتم نمودم جوان گفت: ای ابی قدومه آیا سه تیر به من قرض می‌دهی؟ من گفتم حالا وقت تیر قرض دادن است و خیلی اصرار ورزید که من تیر به او بدهم. وقتی دیدم که خیلی اصرار و پافشاری می‌کند گفتم: به این شرط به تو می‌دهم که اگر خداوند بر تو منت گذاشت و تو را به درجه شهادت نائل فرمود مرا شفاعت کنی. جوان پذیرفت و من سه تیر به او دادم، و جوان تیر اول را در کمان خود گذاشت و یک نفر رومی را گشت، و با تیر دوم یک نفر رومی دیگر را گشت و تیر سوم را زد، سپس با ابوقدومه وداع کرد و گفت: السلام علیک یا اباقدومه در این هنگام تیری از طرف دشمن آمد و بین دو چشمان آن جوان اصابت کرد و جوان سرش را بر زین اسب گذاشت. و من به نزد او رفتم به او گفتم وعده‌ای که دادی فراموش نکنی، جوان گفت به وعده‌ام وفا می‌کنم ولکن الان با تو کاری دارم و آن اینکه وقتی به شهر رفتی برو نزد مادرم و این خرجین را به او بده و به او بگو فرزندان شهید شد مادرم همان کسی است که گیسوانش را برید و به تو داد که با آن اسبت را ببندی سلام مرا به مادرم برسان.

او سال گذشته به مصیبت شهادت پدرم مبتلا شد و امسال نیز به مصیبت شهادت من مبتلا می‌شود سپس جوان روحش از بدنش جدا شد و من زمین را حفر نمودم و او دفن کردم. همین که خواستم از قبرش جدا شوم دیدم زمین او را بیرون انداخت دوستانش گفتند این جوان بی تجربه بود شاید برای اینکه بدون اجازه مادرش به جبهه آمد خاک او را قبول نمی‌کند ابوقدومه گفت: چگونه خاک او را قبول نکند و حال آنکه گناهکاران را قبول می‌کند و من ایستادم و دو رکعت نماز خواندم و به درگاه خدا دعا کردم سپس صدائی بگوשמ رسید که می‌گفت: ای اباقدومه ولی و دوست خدا را رها کن و برو و من هنوز نرفته بودم که دیدم پرندگانی آمدند و او را خوردند. سپس وقتی که به شهر آمدم به منزل مادر آن جوان رفتم و درب زدم دیدم که خواهر آن جوان آمده است تا چشمش به من افتاد رفت به نزد مادرش گفت: ای مادر این ابوقدومه است ولی برادرم با او نیست ای مادر سال گذشته پدر ما شهید شد و امسال نیز برادرم به شهادت رسید.

ابوقدومه گفت: مادر جوان آمد جلوی درب و گفت: ای ابوقدومه آیا خبر خوشحالی آوردی یا خبر بد حالی آیا من عزیز شدم یا خار و ذلیل؟ ابوقدومه گفت: منظور شما را نفهمیدم زن گفت: اگر فرزندم کشته شد مرا عزیز نمودی و گرنه خار و ذلیل. گفتم: آری فرزندان شهید شد مادر شهید گفت: شهادت فرزندم علامتی دارد آیا آن علامت را مشاهده نمودی؟ گفتم بلی وقتی بعد از شهادت او را دفن کردم زمین او را قبول نکرد و بیرون انداخت و بعد پرندگان آمدند گوشتهای بدن او را خوردند و استخوانهایش را گذاشتند که من دفن کردم مادر جوان شهید گفت: الحمدلله. و من خرجین را به او دادم و او سر آن خرجین را گشود و از داخل آن پلاس و زنجیری آهنی بیرون آورد و گفت: فرزندم شبها این پلاس را به خود می‌پیچید و خود را با این زنجیر می‌بست و با خدای خود مناجات می‌کرد و در مناجاتش می‌گفت: خدایا مرا در قیامت از شکم پرندگان محشور کن و خداوند دعائش را مستجاب فرمود.

(اخیرا این داستان را در جزوه‌ای مستقل تحت عنوان شهیدی که جنازه‌اش را خاک قبول نکرد با طرح جالبی به نگارش در آورده اند.)

۱۳- بیهقی از ابوالعباس سراج روایت کرده که فرزند یکی از اصحاب فوت نمود و من برای تسلیت به منزلشان رفتم و به مادر بچه دلداری دادم و به او گفتم: در مرگ فرزندان تقوای و صبر و بردباری پیشه کن مادر بچه در جواب من گفت: مصیبت من در مرگ فرزندم بالاتر و با عظمت‌تر از این است که با داد و فریاد و بیتابی آن را فاسد کنم یعنی اگر جزع و بیتابی کنم اجرم از بین می‌رود.

۱۵- سخنان حکمت‌آمیز مادری در مرگ فرزند خویش

ابان بن تغلب رحمه الله عليه می‌گوید: زنی را دیدم که تازه فرزندش مرده بود و چشمان فرزند را بست و پارچه‌ای به روی او انداخت و گفت: فرزند عزیزم برای چیزی که باقی است جزع و بیتابی ندارد و برای آن چیز که فردای قیامت به خاطر مصیبت تو خداوند عنایت می‌کند گریه کردن معنی ندارد فرزند عزیزم تو می‌چشی آنچه را که پدرت چشید و عن قریبا مادرت نیز می‌چشد یعنی پدرت فوت نمود و تو نیز وفات نمودی و من هم به دنبال شما خواهیم آمد.

همانا بالاترین راحتیها برای این بدن خوابیدن است و خواب هم برادر مرگ است و چه فرق می‌کند که تو در بستر خودت بخوابی یا بستر غیر خودت زیرا فردای قیامت سوال و جواب و بهشت و جهنم است پس اگر تو از اهل بهشت باشی مرگ هیچگونه ضرری برای تو ندارد و اگر از اهل آتش باشی مرگ هیچ گونه نفعی برایت ندارد اگر چه تمام مردم بیشتر عمر کنی. پسر عزیزم اگر مرگ برای فرزندان آدم بهترین چیز نبود هرگز خداوند پیغمبرش را قبض روح نمی‌کرد و دشمنش ابلیس لعنه الله علیه را زنده باقی نمی‌گذاشت.

۱۵- مبرد می‌گوید: من جهت تسلیت مادر داغ‌دیده‌ای که فرزندش وفات کرده بود به منزل او رفتم دیدم که او از خوبیهای فرزندش تعریف می‌کند و گفت به خدا قسم که او مالش در جهت غیر شکم خودش مصرف می‌شد و به امور مردم توجه‌اش زیاد بود و در امور خیریه دست و دل باز بود و در مورد گناهان سختگیر بود و من می‌گفتم آیا از او فرزندی به یادگار مانده است گفت: آری بحمدالله بسیار است ثواب خداوند عزوجل و خوب عوضی است در دنیا و آخرت.

۱۶- حکایت صبر بانویی که مال و غلام و فرزندش از دستش رفته بود

و نیز از مبرد نقل شده است که می‌گوید: من به یمن مسافرت کردم و در آنجا به خانه زنی رفتم که صاحب مال زیاد و غلام و یک فرزند بود و بسیار خوش حال بود و مدتی در نزد او اقامت داشتم وقتی که خواستم حرکت کنم به آن زن گفتم کاری نداری؟ زن گفت: بلی کار من این است که هر وقت به این شهرها مسافرت کردی بیا منزل ما و مهمان ما باش. و من بعد از چند سال آن زن را دیدم که اموالش همه تمام شد و غلامش نیز رفته است و فرزندش مرد و خانه‌اش را هم فروخت اما با یک حالت سرور و خندان و بشاش به سر می‌برد، من به او گفتم این همه گرفتاری برایت رخ داد چرا این قدر خوشحالی زن گفت: من وقتی در ناز و نعمت بودم حزن و اندوه فراوان داشتم که این به خاطر کم شکری من است و امروز با این حالت خوشحالم برای اینکه شکر نعمت صبر را خداوند به من عطاء فرمود.

۱۷- ایضا داستان بانویی که مال و غلام و فرزندانش را از دست داد

و از مسلم بن یسار نیز حکایت شده است که گفت: من در بحرین وارد شدم و مهمان زنی شدم که دارای فرزندان و غلام و مال زیاد بود ولی حالتش را محزون دیدم و پس از مدت زیادی باز دو مرتبه به منزلش رفتم و هیچ یک فرزندان و غلامش را ندیدم سپس اجازه ورود گرفتم زن اجازه داد و من وارد شدم و زن را با حالت بسیار خندان و مسرور دیدم گفتم چرا این چنین به سر می‌بری خبری از غلام و فرزندان و اموال نیست؟ زن گفت: همان موقع که تو رفتی هر چه اموالی توسط دریا حمل و نقل کردیم غرق شد و هر چه معامله‌ای کردیم به ضرر منتهی شد تا اینکه به تدریج اموال و ثروتم از بین رفت و غلام هم نیز رفت و فرزندانم همه مردند. من به او گفتم: ای زن خدا تو را رحمت کند پس چگونه آن موقع که مال و فرزندان و غلام داشتی محزون بودی ولی امروز که تمام آنها از دست رفت خوشحال هستی؟ زن گفت: بلی چون من در آن موقع که در ناز و نعمت به سر می‌بردم می‌ترسیدم که خدا حسنامم را در همین دنیا به من بدهد و چیزی در آخرت برای من ذخیره نکند از این جهت محزون و نگران بودم اما وقتی که مال و فرزندان و غلامم رفتند امیدوار شدم که خداوند چیزی برای من در نزد خودش ذخیره می‌کند لذا از این جهت خوشحال و مسرورم.

۱۸- داستان صبر بانویی که فرزندش در چاه آب غرق شد

یکی از محترمین می‌گوید من به اتفاق یکی از دوستانم به طرف بیابان سوزان حجاز مسافرت کردیم و راه گم کردیم و از سمت راست جاده حمیه‌ای را از دور دیدیم و ما به همان نشان رفتیم تا به خمیه رسیدیم و دیدیم که زین در درون خمیه نشسته است و سلام نمودیم و آن زن جواب جواب سلام ما را داد و گفت شما کیستید؟ گفتیم ما مسافریم و راه گم کرده‌ایم. زن گفت: شما صورتتان را از من برگردانید تا من حق ضیافت شما را اداء کنم. ما صورتان را از او برگرداندیم و او برای ما پلاسی پهن نمود و گفت: روی این پلاس بنشینید تا فرزندم بیاید و از شما پذیرائی کند. موقع آمدن فرزندش نزدیک شد و او چند بار از داخل خمیه پرده یک طرف را بالا زد و به بیابان نگاه کرد، ولی یک دفعه که پرده را بالا زد ناراحت شد و گفت: شتر فرزندم می‌آید ولی دیگری بر آن سوار است، وقتی سوار نزدیک خمیه رسید بصدای بلند گفت: ام عقیل خدا در مورد فرزندت به تو اجر مرحمت کند زن پرسید مگر فرزندم مرد؟! جواب داد بلی در کنار چاه آب بود شترها به هم ریختند و او در چاه افتاد.

زن مصیبت زده خود را نگهداشت و گفت: تو فعلا بیا و از مهمانها پذیرائی کن سپس گوسفندی آورد و به او داد ذبح کرد، زن در حال مصیبت و داغداری برای ما غذا تهیه کرد، پس از صرف غذا نزدیک آمد و گفت: هیچ کدام از شما قرآن می‌دانید؟ گفتم بلی. زن گفت: برای تسلی خاطر من در مصیبت فرزندم چند آیه بخوان و من گفتم خداوند می‌فرماید: **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِلَيْهِ رَاجِعُونَ** **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** یعنی پیغمبرم به صابرين بشارت بده. آنها که هنگام مصیبتی به آنها برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و بسوی او باز می‌گردیم. اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حال آنان شده و آنها هستند هدایت یافتگان.

زن با هیجان شدیدی گفت: تو را به خدا قسم اینکه خواندی قرآن بود؟ گفتم: بلی والله از قرآن است. زن گفت: درود بر شما و از جای برخاست، چند رکعت خواند سپس گفت: **اللهم انی فعلت ما امرتني به فانجزلی ما وعدتني** به یعنی خدایا من امر تو را اطاعت کردم و در مرگ فرزندم صبر می‌کنم، تو نیز درباره من به وعده خود وفا کن، و گفت اگر بنا باشد کسی برای دیگری بماند لازم بود پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امت بماند و از دنیا رحلت نفرماید. وقتی ما از خمیه آن زن بیرون آمدیم گفتم: من هرگز زنی از این کامل‌تر ندیدم که خدایش را به اکمل صفات جمال و جلال یاد کرده است. چون این به طور یقین دانست که مرگ را نمی‌شود دفع کرد و از دستش رها شد و گریخت و نیز یقین می‌دانست که جزع و بیتابی نیز در مرگ فرزند فائده‌ای ندارد و گریه هم میت را بر نمی‌گرداند. لذا خودش را به صبر جمیل آراسته نمود و مصیبت مرگ فرزندش را به حساب خدا گذاشت که ذخیره نافی برای روز فقر و نیازمندی‌اش یعنی روز قیامت باشد.

۱۹- صبر بانوئی در مرگ فرزند خویش

و نظیر قضیه فوق از «ابن ابوالدینیا» نقل شده است که می‌گوید: مردی در بسیاری از اوقات می‌آمد به نزد من می‌نشست تا اینکه به من خبر رسید که این مرد شکاک است یعنی زیاد شک می‌کند و من جهت ارشاد و دفع شک او به منزلش رفتم دیدم که این مرد تازه فوت شده است و مادر پیرش در کنارش بود و به فرزندش نگاه می‌کرد تا اینکه چشم و صورت میت را بستند و پارچه‌ای به روی او انداختند. سپس مادرش گفت: خدا رحمت کند تو را ای فرزند عزیزم تو فرزند نیکوئی برای ما بودی و همیشه محبت و دلسوزی برایم می‌نمودی پس خدا در فراق تو به من صبر عطاء نماید. فرزندم تو همواره نمازت را با تانی و طمانینه می‌خواندی و بسیار روزه می‌گرفتی خداوند انشاء الله از آنچه که تو از درگاه رحمتش امید و آرزو داشتی محروم و نا امید مفرماید.

۲۰ حکایت شگفت انگیز صبر بانوئی که در مرگ دلخراش دو فرزند و شوهرش

بیهقی از «ذالنون» مصری روایت کرده است که می‌گوید: من مشغول طواف خانه خدا بودم که ناگهان دو کنیزی را دیدم که یکی از آنها اشعار ذیل را انشاء کرد و گفت:

و هل جزع منی یجدی فاجزع	صبرت و کان الصبر خیر مطیة
جبال برضوی اصحبت تنصدع	صبرت علی ما لو تحمل بغضه
الی ناظری فالعین فی القلب تدمع	ملکت دموع العین ثم رددتها

صبر کردم در حالی که صبر بهترین مرکوب است. و اگر جزع و بیتابی فایده‌ای می‌داشت بیتابی می‌کردم، بر مصیبتی صبر کردم که اگر مقداری از آن بر کوه رضوی وارد می‌شد کوه با آن عظمت متلاشی می‌شد و طاقت تحمل آن را نداشت رضوی اسم کوهی است که اطراف مکه واقع شده است اشکهای چشمم را کنترل کردم و آنها را بداخل دیدگانم برگرداندم و چشم دلم گریان شد.

سپس ذالنون مصری می‌گوید من به او گفتم: از چه چیز نالان هستی ای کنیز گفت: مصیبتی بر من وارد شد که هرگز بر هیچکس وارد نشد و من گفتم: آن مصیبت چیست؟ کنیز گفت: من دو جوان دلآوری داشتم که جلوی من مشغول بازی بودند و پدرشان نیز گوسفندی را ذبح کرد سپس یکی از دو فرزندانم به دیگری گفت: ای برادر به تو نشان دهم که همانطوری که پدر ما سر این گوسفند را برید سرت را از بدن جدا کنم بعد بلا فاصله حرکت کرد و موی سر برادرش را گرفت و سر برادرش را از بدن جدا کرد. و فرار کرد و پدرش قاتل را تعقیب کرد که او را بگیرد وقتی او را پیدا کرد که درنده‌ای او را درید و خورد و پدرش وقتی صحنه را دید که او را درنده درید برگشت به طرف منزل و او نیز در بین راه از تشنگی و گرسنگی از بین رفت و مرد.

و بعضی‌ها این روایت را با اضافاتی نقل کرده‌اند و آن اینکه ذوالنون گفت: من زن نیکویی را دیدم که هیچ گونه آثار حزن و اندوه در او مشاهده نمی‌شد و می‌گوید به خدا قسم که گمان نمی‌کنم آن مصیبتش که بر من وارد شده بر احدی وارد شده باشد. من از او سوال کردم آن مصیبت چیست زن ماجرای کشته شدن دو فرزند و شوهرش را که قبلاً مذکور گردید گفت: و من به آن زن گفتم پس چرا در این مصیبت بزرگ محزون و نالان نیستی؟ زن گفت: اگر جزع و بیتابی فرزندان و شوهرم را بر می‌گرداند و اگر برای من فائده می‌داشت هر آینه جزع و بیتابی می‌کردم ولی می‌دانم که جزع و فزع و گریه و ناله هیچ فائده دارد (و اگر جزع و گریه بعنوان اعتراض به مقدرات باشد نه تنها فائده ندارد بلکه اجر و مزد انسان را از بین می‌برد و مقام و منزلت آدمی را نزد خداوند پائین می‌آورد).

۲۱- سخن حکیمانه مادری در مرگ فرزند خود

از بعضی از اصحاب حکایت شده است که: زنی فرزندش فوت شده است و در مصیبت آن صبر و بردباری پیشه کرده و گفت: طاعت خدا را که صبر و بردباری است بر طاعت شیطان که جزع و بیتابی است ترجیح می‌دهم.

پایان باب دوم

باب سوم: پیرامون رضا و خشنودی از خدا

خداوند متعال می‌فرماید: «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» هر مصیبتی در زمین و در وجود شما واقع می‌شود قبل از آفرینش شما در لوح محفوظ ثبت شده است تا این که هرگز بر آنچه از دست شما می‌رود دل‌تنگ نشوید و به آنچه از نعمتها به شما می‌رسد مغرور و دلشاد نگردید.^۱

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ «سوره بینه آیه ۸» یعنی خدا از آنها راضی و خشنود شد و آنها نیز از خدا راضی هستند.

باید دانست که رضا و خشنودی ثمره و نتیجه محبت خدا است. **من احب شیئا احب فعله** یعنی کسی که شخصی را دوست داشته باشد کار او را نیز دوست می‌دارد و از کار او راضی است و محبت ثمره معرفت است چون کسی که انسانی را به خاطر بعضی صفات نیکویش دوست بدارد،

^۱ . آیه ما قبل چنین است ما اصاب من مصیبه فی الارض و لافی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرها ان ذالک علی الله یسیر لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتاکم سوره حدید آیه ۲۲ و ۲۳ یعنی هر مصیبتی در زمین و در وجود شما واقع شود قبل از آفرینش نفوس شما در کتاب محفوظ ثبت شده این بر خدا آسان است. تا اینکه هرگز بر آنچه از دست شما می‌رود دل‌تنگ نشوید و به آنچه از نعمتها به شما می‌رسد مغرور و دلشاد نگردید این آیه مردم را از تاسف بر آنچه از دست رفته و خوشحالی و دل‌بستگی به آنچه موجود است جلوگیری کرده و می‌گوید: چون حوادث مستند به قضاء و قدر الهی است و آنچه باید به انسان برسد بالاخره خواهد رسید و آنچه نباید برسد نخواهد رسید، بنابراین تاسف و خوشحالی بیجاست و نباید از کسی که زمام امور را بدست خداوند می‌داند چنین اموری صادر نمی‌شود. چنانکه فرمود: ما اصاب من مصیبه باذن الله و من یومن بالله یهدلله قلبه (تغابن آیه ۱۲) یعنی هیچ مصیبتی جز به فرمان خدا واقع نمی‌شود و هر کس به خدا ایمان بیاورد دل او را هدایت می‌کند. در اینجا ممکن است کسانی ایراد کنند که اتکاء به قضا و قدر یک سلسله مفاسد به بار می‌آید، زیرا بواسطه اتکاء به آنها احکام اختیاری این جهان بکلی از بین می‌رود و اختلال عجیبی حکم فرما می‌شود مثلا اگر برای اصلاح صفت صبر و استقامت و اظهار تأسف و شادی بیجا به ایت متوسل شویم که کلیه حوادث در لوح محفوظ ثبت است و خواه ناخواه صورت می‌گیرد. در این صورت ممکن است کسی دست تحصیل معاش و کسب و کار و تحصیل فضائل و کمالات بکشد و بهر اخلاق پستی تن در دهد و عذر خود را در این قرار دهد که همه چیز مقدر است و خواه ناخواه انجام می‌یابد بیهوده نباید کوشش و تقلا کرد! پاسخ خلاصه این اشکال این است که افعالا انسانی نیز از اجزاء علل حوادث است یعنی درست است هر معلولی عللی دارد که بدون آن وجود پیدا نمی‌کند و حقیقت قضاء هم همین است ولی نباید فراموش کرد که وجود حتمی آن بعد از وجود تمام اجزاء علت است که یکی از آنها افعال انسانی است، بنابراین کسی نمی‌تواند بگوید سیر شدن من یا مقدر شده است یا نه، و در هر حال غذا خوردن من اثری ندارد، زیرا این یک اشتباه بزرگ است که سیر شدن را بدون غذا خوردن اختیاری که یکی از اجزاء علت آن است فرض کنیم، خلاصه نباید وجود یک معلول را فرض کرده و علل آن را از نظر بیندازیم.

پس هیچکس نمی‌تواند موضوع اختیار را که اساس زندگی دنیا و منشاء سعادت و شقاوت انسانی است و یکی از اجزاء علل و حوادثی است که برای انسان رخ می‌دهد، مانند افعال و ملکاتی که از آن حاصل می‌شود، نادیده بگیرد و همه چیز را مستند به علل غیر اختیاری کند، ولی همانطور که نباید اراده و اختیار خود را از اجزاء علل بیرون فرض کرد نباید گمان برد که اراده و اختیار تنها وسیله و علت تامه هر چیز است و هیچ یک از موجودات و علل موجوده در عالم که در راس آنها اراده الهی قرار دارد خالتی در سرنوشت او ندارد، زیرا این عقیده منشاء بسیاری از صفات ناپسند مانند خود پسنندی، تکبر، بخل، تاسف بر معدوم و دل‌بستگی به موجود، و غم و اندوه می‌باشد آدم نادان می‌گوید: این کار را من انجام داده‌ام و از فلان موضوع من جلوگیری کردم، و همین باعث عجب و تکبر و بخل او می‌شود، در حالی که این بی‌خبر نمی‌داند که اگر هزاران علل دیگر که از اختیار او خارج است دست به دست هم نداده بودند تنها اراده ناقص او نمی‌توانست کاری انجام دهد، آدم نادان می‌گوید: اگر من چنین کرده بودم فلان منفعت از دست من نمی‌رفت و چنین و چنان متضرر نمی‌شدم در حالی که وجود آن منفعت مالی یا جانی معلول هزاران جزء علت است که تنها از بین رفتن یکی از آنها برای از دست رفتن آن کافی است ولو اینکه اختیار و اراده او موجود می‌باشد، گذشته از اینها خود اختیار و اراده علل زیادی دارد که همگی از اختیار انسان خارجند، یعنی اختیار اختیاری نیست! با توجه به این حقیقت که یکی از حقائق قرآنی و تعلیمات الهی است و با تدبیر در آیات شریفه که در این مورد وارد شده است یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه: قرآن فقط برای اصلاح پاره‌ای از مفاسد اخلاقی بقضاء و قدر و کتاب محفوظ اتکاء به قضاء و قدر در آنها موجب نظر کردن از اختیار روا اراده است قرآن در چنین موارد استناد به قضاء و قدر را اعط می‌شمارد و جدا با آن مبارزه کرده است چنانکه می‌فرماید: اذ فعلوا فاحشه قالوا و جئنا علیها ابائنا و الله امرنا بها قل ان الله لایامر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا تعملون (سوره اعراف آیه ۲۸) و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند ما پدران خود را بر همین روش یافته‌ایم و خداوند به ما دستور داده است: بگو خداوند هرگز دستور به کار زشت نمی‌دهد آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید. ترجمه تفسیر المیزان ج ۲ ص ۱۲۲ به بعد

در اینجا روایتی از امام صادق علیه السلام در مورد عقائد مردم در قضاء و قدر ذکر می‌گردد که می‌فرماید: مردم در این مسئله سه نوع عقیده دارند. عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال: الناس فی القدر علی ثلاثه اوجه رجل یزعم ان الله عزوجل اجبر الناس علی المعاصی فهذا قد ظلم الله عزوجل فی حکمه فهو کافر. و رجل یزعم بان الامر مفوض الیهم فهذا قدو هن الله فی سلطانه فهو کافر، و رجل یقول: ان الله عزوجل کلف العباد ما یطیقون و لم یكلفهم ما لا یطیقون فاذا احسن حمد الله و اذا اساء استغفرالله فهذا مسلم بالغ.

امام صادق علیه السلام فرمود: مردم در مورد قضاء و قدر سه دسته اند: ۱- عده‌ای گمان می‌کنند که خدای عزوجل مردم را به گناه مجبور نموده است این گروه با این طرز فکرشان به خدا ظلم نموده‌اند و افرادی که این چنین فکر می‌کنند کافرند. ۲- عده‌ای گمان می‌کنند که همه کارها به دست مردم سپرده شده است و اینگونه افراد نیز به خدا توهین نموده‌اند و کافرند ۳- و گروهی عقیده دارند که خداوند عزوجل بندگان را بقدر طاقت آنها تکلیف نموده است و خارج از طاقتشان تکلیف نکرده است. و این گروه هرگاه کار نیک انجام دهند خدای را سپاس می‌گذارند و هرگاه کار بد کنند از خداوند طلب مغفرت می‌نمایند این گروه مسلمان کاملی هستند خصال صدوق ره باب خصلتهای سه گانه روایت ۲۷۱.

هر چه معرفت و شناختش در مورد آن انسان بیشتر شود دوستی به او نیز بیشتر می‌گردد اگر چه آن نیکوئی در آن انسان تصویری و خیالی باشد و واقعیت نداشته باشد.

پس اگر کسی به دیده بصیرت به جلال و عظمت خدا و کمال او نظر کند خدا را از همه بیشتر دوست می‌دارد. و خداوند متعال می‌فرماید: **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** «سوره بقره آیه ۱۶۵» یعنی آنها که ایمان دارند محبتشان به خدا بیشتر و شدیدتر است. و وقتی انسان خدا را دوست بدارد تمام آثاری که از او صادر شود نیکو می‌شمارد و مقتضای رضا و خشنودی چنین است. پس بنابراین رضا و خشنودی ثمره‌ای است از ثمرات محبت بلکه هر کمالی ثمره محبت است و محبت فرع و معرفت است.

و رجاء و خشیت و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم از لوازم محبت است. چون محبت با تصور رحمت محبوب رجاء و امیدواری می‌آورد و با تصور هیبت محبوب یعنی «خداوند متعال» خشیت می‌آورد و به انس زیاد با محبوب انبساط و شادی می‌آورد و با اعتماد به محبوب صادر شود رضا می‌آورد و با نیکو شدن هر اثری که از محبوب صادر شود رضا می‌آورد و با تصور قصور و عجز خود و کمال احاطه قدرت او تسلیم می‌آورد. تمام اینها از لوازم مقتضیات محبت است و از تسلیم مقامات عظیمی منشعب می‌شود که اهل معرفت و صاحب‌دلان آن را می‌دانند و کسی که در آن کمالات سیر کند و وارد آنها شود به غایت کمال می‌رسد و تمام توجه‌اش به محبوب می‌گردد و خود را هیچ نمی‌بیند.

بدان که رضا و خشنودی برای انسان فضیلت عظیمی است بلکه تمام فضائل است و تمام فضیلتها به او بازگشت می‌نماید و خدامند متعال به اهمیت و فضیلت آن اشاره فرمود و آن را مقرون به رضاء خود و علامت آن قرار داده است و فرمود: **رضی الله عنهم و رضوا عنه** یعنی خدا از آنها رضای شد و آنها نیز از خدا راضی هستند.

و در جای دیگر فرمود: **و رضوان من الله اکبر** یعنی مقام رضا و خشنودی خدا از هر نعمت برتر بزرگتر است و این نهایت احسان و عنایت امتنان است. در این زمینه احادیث و روایات بسیار است که چند نمونه‌ای از آنها در این باب ذکر می‌گردد از جمله آنها

۱ - ما انتم؟ قالوا مؤمنون. فقال: ما علامه ایمانکم قالوا: نصبر علی البلاء و نشکر عند الرخا و نرضی بمواقع القضاء فقال: مؤمنون و رب الکعبه.

شما چه نوع کسانی هستید؟ عرض کردند: مؤمنانیم، فرمود: علامت ایمانتان چیست؟ گفتند در وقت بلا صابریم و در هنگام نعمت و رخا شاکریم و به موارد قضاء و قدر راضی هستیم حضرت فرمود: به خدای کعبه قسم که مؤمنید.

۲- و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صبرا جتباه فان رضی اصطفاه.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خدا بنده‌ای را دوست بدارد او را در دنیا مبتلا می‌گرداند، پس اگر صبر کرد او را بر می‌گزیند و اگر راضی و خشنود شد او را به مرتبه اصفیاء می‌رساند.

عدهای در قیامت از قبرشان به طرف بهشت پرواز می‌کنند

۳- و قال صلی الله علیه و آله و اذا کان یوم القیامه انبت الله تعالی الطائفه من امتی اوجه فیطیرون من قبور هم الی الجنان یسرعون فیها و یتنعمون کیف شائوا فتقول لهم الملائکه: هل رایتم الحساب؟ فیقولون ما راینا حسابا. فیقولون: هل حزم الصراط فیقولون ما راینا صراطا فیقولون: هل رایتم جهنم؟ فیقولون: ما راینا شیاء. فیقول الملائکه: من امه من انتم؟ فیقولون: من امه محمد (ص) فیقولون: نشد تاکم الله حد ثونا ما کانت اعمالکم فی الدنیا؟ فیقولون لون خطتان کانتا فینا فبلغنا الله تعالی هذه

المنزلة بفضل رحمة. فيقولون و ما هما؟ فيقولون لون كنا اذا خلونا نستحي ان نعصيه و نرضى باليسير مما قسم لنا. فيقول الملائكة حق لكم هذا.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود خداوند متعال به طائفه‌ای از امتم بالهائی عطا می‌کند که از قبرهایشان با سرعت بسوی بهشت پرواز می‌کنند و آنچه دلشان بخواهد از نعمتهای الهی متنعم و بهره مند می‌گردند ملائکه به آنها می‌گویند: آیا موقف حساب و بازجوئی را دیدید یعنی بازجوئی شدید آنها در جواب ملائکه می‌گویند: از ما حسابی نخواستند یعنی بدون حساب و بازجوئی آمدیم ملائکه می‌گویند: آیا از صراط گذشتید و جهنم را ملاحظه نمودید؟ می‌گویند ما هیچ چیز ندیدیم ملائکه گویند شما چه طائفه‌اید و از امت کدام پیغمبرید؟ گویند: ما از امت محمد صلی الله علیه و آله هستیم. ملائکه می‌پرسند که عمل شما در دنیا چه بوده است؟ گویند: در ما دو خصلت بود که خدا به فضل و رحمت خود ما را به این مرتبه رسانید یکی آنکه چون در خلوت بودیم از خدا شرم داشتیم که معصیت او را مرتکب شویم و دیگر آن که به هر چه از برای ما قسمت کرده بود راضی بودیم. ملائکه گویند: پس سزاوار این مرتبه هستید.

۴- و قال صلی الله علیه و آله: اعطوا الله الرضا من قلوبكم تطفروا بثواب الله تعالی یوم فقرکم و الافلاس.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از صمیم قلب از خدا خشنود و راضی گردید تا در روز فقر تنگ دستیتان یعنی روز قیامت ظفرمند گردید و به ثواب خداوند متعال نائل شوید.

هر کس از خدا راضی باشد خدا نیز از او راضی است

و فی اخبار موسی علیه السلام انهم قالوا سال لنا بک امر اذا نحن فعلناه یرضی به فاوحی الله تعالی الیه قل لهم یرضون عنی حتی ارضی عنهم.

در اخبار حضرت موسی علیه السلام وارد شده است که: قوم موسی به او گفتند: ای موسی از خدایت بخواه که دستوری بما دهد که هرگاه ما آن دستور العمل را انجام دهیم خدا از ما راضی گردد. و خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که به آنها بگو از من راضی شوید هر پیش آمدی که از طرف من به شما می‌رسد به آنها راضی باشید تا من نیز از شما راضی شوم.

و نظیره ما روی عن نبینا صلی الله علیه و آله: انه قال: من احب ان یعلم ما له عند الله عزوجل فلینظر ما لله عزوجل عنده. فان الله تعالی ینزل العبد منه حیث انزله العبد من نفسه.

و نظیر این روایت مذکور از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است که حضرت فرمود: کسی که دوست دارد که بداند مقام و رتبه‌اش نزد خدا چگونه است باید نظر کند که عظمت خدا در نزد او چگونه است که آیا از فعال خدا راضی هست یا اینکه موقع پیش آمدهای سخت از کارهای خدا نگران است زیرا هر طوری که خدا در نزد بنده مقام و منزلت داشته باشد خداوند نیز همانطور به به مقام و منزلت می‌دهد.

غم و اندوه بر متاع دنیا شیرینی مناجات را از دل می‌برد

۶- و فی اخبار داود علیه السلام: ما لاولیائی و الهم با لدنیا ان الهم یذهب حلاوة مناجاتی من قلوبهم یا داود ان مبتی من اولیائی ان یلونوا روحانیین لا یغتمون.

در اخبار داود علیه السلام آمده است که خداوند متعال به داود علیه السلام فرمود: ای داود چه می‌شود دوستان مرا که در گرفتاری‌های دنیا اندوهگین می‌شوند؟ زیرا غم و اندوه برای دنیا شیرینی مناجات مرا از قلوب بندگان بیرون می‌برد. ای داود محبت من از آن کسانی است که روحانی شوند و غم و اندوه متاع دنیوی را نخورند.

صبر و بردباری در برابر مشکلات باعث خشنودی خداست

۷- و روی ان موسی علیه السلام قال: یا رب دلنی علی امر فیه رضاک فاوحی الله تعالی الیه ان رضای فی کرهک و انت ما تصبر علی ما تکره قال یا رب دلنی علیه قال: فان رضای فی رضاک بقضائی.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد پروردگارا مرا به امری راهنمایی نما که در آن رضای تو باشد خداوند به او وحی فرمود که رضای من در آن است که تو در برابر ناراحتیها صبر نمائی موسی علیه السلام عرض کرد مرا بر آن راهنمایی کن. فرمود: رضای من در آن است که تو راضی به قضای من شوی.

اعتراض به مقدرات الهی باعث خشم خداست

۸- و فی مناجات موسی علیه السلام: ای رب ای خلقک احب الیک؟ قال: اذا اخذت حبیبه سالمی قال: فای خلق انت علیه ساخط؟ قال: یتخیر نی فی الامر فاذا قضیت له سخط قضائی.

حضرت موسی علیه السلام در مناجاتش به پروردگار عرض می‌کند: پروردگار را کدام مخلوق نزد تو محبوب‌تر است خداوند تبارک و تعالی فرمود: آن مخلوقی که وقتی محبوبش را از او بگیریم به من اعتراض نکند و تسلیم من باشد. سپس حضرت موسی علیه السلام عرض کرد کدام مخلوق است که تو او را دوست نمی‌داری؟

خداوند متعال فرمود: آن کسی که در کارهایش مرا بر می‌گزیند یعنی کارهایش را به من واگذار می‌کند و قضاء مرا بر نظر خودش ترجیح می‌دهد اما وقتی که قضاء و مقدرات من بر خلاف میل و خواسته خودش جاری می‌شود ناراحت می‌شود پس کسی که در برابر مقدرات الهی تسلیم باشد و اعتراض و چون و چرا نکند محبوب خدا است و کسی که تسلیم مقدرات الهی نباشد و به قضاء و قدر الهی اعتراض و چون و چرا کند مغبوض خداست.

۹- و روی ما هوا اشد منه و ذاک ان الله تعالی قال: انا الله لا اله الا انا من لم یصبر علی بلائی و لم یرض بقضائی فلیتخذر باسوائی.

و این روایت از روایت بالا به مراتب شدیدتر و تندتر است و آن اینکه خداوند متعال فرمود: من خدائی هستم که جز من خدائی نیست. کسی که بر بلاء من صبر نکند و به قضاء و قدر من راضی نمی‌شود پس باید خدائی غیر از من اتخاذ کند.

اگر تسلیم اراده ام نشوی تو را به رنج می‌اندازم

۱۰- و روی ان الله تعالی اوحی الی داود علیه السلام یا داود ترید و ارید و انما یکون ما ارید فان سلمت لما ارید کیفیتک ما ترید و ان و ان لم تسلم لما ارید اتعبتک فیما ترید و لا یکون الا ما ارید.

روایت شده است که خداوند متعال به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود: ای داود تو اراده میکنی و من هم اراده می‌کنم و فقط اراده من محقق می‌شود پس اگر تو تسلیم اراده من شوی از اراده خودت بی‌نیاز می‌شوی و اگر تسلیم اراده من نشوی تو را به زحمت می‌اندازم و سر انجام هم اراده ات محقق نخواهد شد یعنی چه تسلیم اراده پروردگار شوی چه نشوی اراده تو محقق نمیشود آنچه واقع می‌شود اراده پروردگار است لکن در ولی در صورت تسلیم نشدن هم خودت را بزحمت می‌اندازی و هم نزد خداوند معصیت کار محسوب میگردد.

اولین کسانی که بسوی بهشت دعوت می‌شوند

۱۱- و عن ابن عباس اول من يدعى الى الجنة يوم القيامة الذين يحمدون الله تعالى على كل حال.

از ابن عباس روایت شده است که: اولین کسانی که در روز قیامت به بهشت دعوت می‌شوند کسانی هستند که در تمام حالات سختی و آسانی و غم و شادی خدا را حمد و ستایش می‌کنند.

گفتار عجیب ابن مسعود در مورد چون و چرا بکار خدا

۱۲- و عن ابن مسعود الحس جمزة احرق ما احرقه و ابقت ما ابقت احب الي من ان اقول لشيء كان ليته لم يكن اولشيء لم يكن ليته كان.

ابن مسعود می‌گوید: اگر آتش سوزان را بر زبانم گذارند که تا ابد باشد برای من بهتر است از این که بکار خدا چون و چرا کنم و بگویم ای کاش این چنین نبود و چرا نصیب من این شد. یا اینکه من آتش پاره را بلیسم برایم بهتر است از اینکه بکار خدا چون و چرا کنم.

۱۳- و عن ابي الدرداء ذروة الايمان الصبر للحكم و الرضا بالقدر.

از ابو درداء نقل شده است که گفت بلندترین قله ایمان صبر در برابر حکم خداوند و رضا و خشنودی به مقدرات الهی است.

آرامش در رضا و یقین و ناراحتی در شک می‌باشد

۱۴- و قال صلى الله عليه و آله: ان الله تعالى بحكمة و جلاله جعل الروح و الفرج في الرضا و اليقين و جعل الغم و الحزن في الشك و السخط.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به حکمت و جلالش آسایش و گشایش را در رضا و یقین قرار داد. و حزن و اندوه را در ناراحتی و شک قرار داد یعنی کسانی که به کار خدا راضی و یقین دارند آرامش و آسایش نیز دارند و کسانی که از کار خدا ناراضی هستند و شک دارند همیشه متزلزل و ناراحتند و دائما بکار خدا چون و چرا می‌آید چرا باران نمی‌آید چرا مریض می‌شوم..... اگر چنین نمی‌کرد آن چنان نمی‌شد و اگر جبهه نمی‌رفت کشته نمی‌شد و....

مقام رضا و خشنودی از بالاترین مقامات است

۱۵- و قال علي بن الحسين (ع) الزهد عشرة اجزاء اعلى درجة الزهد ادنى درجة الورع و اعلى درجة الورع ادنى درجة اليقين و اعلى درجة اليقين ادنى درجة الرضا.^۱

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: زهد دارای ده جزء است. بالاترین درجه زهد پائین‌ترین درجه ورع و پرهیزکاری است، و بالاترین درجه ورع و پرهیزکاری پائین‌ترین درجه یقین است، و بالاترین درجه یقین پائین‌ترین درجه رضا است.

اعتراض به مقدرات خدا با بندگی سازگار نیست

۱۶- و قال الصادق عليه السلام: صفة الرضا ان يرضى المحبوب و المكروه. و الرضا شعاع نور المعرفة، و الرضا فان عن جميع اختباره، و الرضا حقيقه هو المرضي عنه و الرضا اسم يجتمع فيه معاني انواع العبودية. و تفسير الرضا سرور القلب. سمعت ابي

^۱ . اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب رضا به قضاء حدیث ۱۰.

محمد الباقر علیه السلام يقول: تعلق القلب بالموجود شرک و بالمفقود کفر. و همانا رجان عن سنه الرضا. و اعجب و العجب ممن يدعى العبودية لله كيف ينازعه في مقدوراته، حاشا الراضين العارفين عن ذالك.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رضا آن است که انسان از چیزی راضی باشد خواه آن چیز مطلوب او باشد و یا نامطلوب، و رضا شعاعی است از نور معرفت و شخص راضی کسی است که از خواسته‌ها و تمایلات خود دست بردارد و در مقابل خواسته خدا اعمال نظر نکند و تسلیم خواسته خدا باشد، شخص راضی در حقیقت کسی است که خدا از او راضی باشد، و رضا اسمی است که جمیع مراتب عبودیت و بندگی در او جمع است، و معنی رضا سرور قلب است.

از پدرم امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: تعلق و وابستگی به چیزی که موجود و حاضر است شرک می‌باشد و دل بستن به آنچه که مفقود شده است کفر می‌باشد و این دو یعنی تعلق به چیزی موجود و مفقود از روش و طریق رضا بیرون است و عجب از کسی که تعجب می‌کنم از کسی که ادعای بندگی می‌کند با این وصف به مقدرات خدا نیز اعتراض می‌کند. چگونه بندگی با اعتراض سازگار است و اشخاص راضی با معرفت از اعتراض به کار خداوند حکیم منزّه اند و هیچ گاه از حکیم ایراد نمی‌گیرند.

حکایت جابر و امام باقر (ع) در مورد رضا و تسلیم

۱۷- و روی ان جابربن عبدالله انصاری رضی الله عنه ابتلی فی آخره بضعف الهرم و العجز فزاره محمد بن علی الباقر علیه السلام فسأله عن حاله فقال انا فی حالة احب فیها السخوخة علی الشباب و المرض علی الصحة و الموت علی الحیوة فقال علیه السلام: اما انا یا جابر فان جعلنی الله شیخا احب السخوخة و ان جعلنی شابا احب الشیبوبة و ان امرضنی احب المرض و ان شفانی احب الشفاء و الصیحة و ان اماننی احب الموت و ان ابقانی احب البقاء فلما سمع جابر هذا الکلام دمنه قبل وجهه و قال صدق رسول الله صلی الله علیه و آله فانه قال ستدرک لی ولدا اسمه اسیم یبقر العلم بقرا کما یبقر الثور الارض فلذالك باقر علم الاولین و الاخرین ای شاقه.

روایت شده است که جابربن عبدالله انصاری رضی الله عنه در اواخر عمرش به ضعف و پیری و ناتوانی مبتلا شده بود و امام باقر علیه السلام به دیدنش رفت و احوالش را پرسید جابر گفت: من در حالی هستم که پیری را بر جوانی و مرض را بر سلامت و مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهم، امام باقر علیه السلام فرمود ای جابر اما من این چنین نیستم که چیزی را بر چیز دیگر ترجیح می‌دهم، امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر اما من این چنین نیستم که چیزی را بر چیز دیگر ترجیح دهم. پس اگر خدا مرا پیر کند پیری را دوست دارم و اگر جوان قرار دهد جوانی را دوست دارم و اگر مرا مریض کند مرض را دوست دارم و اگر شفافیم دهد و سلامت را دوست می‌دارم و اگر بمیراند مردن را دوست می‌دارم و اگر زنده نگهدارد زندگی را دوست می‌دارم خلاصه آنچه را که خداوند بخواهد تسلیم او هستم.

وقتی جابربن این کلام را از امام شنید پی به اشتباه خود برد و فهمید که ترجیح دادن در برابر خواسته خدا اعمال نظر کردن است لذا برخاست و صورت حضرت را بوسید و گفت: حقا که رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفت که فرمود: ای جابر تو زنده می‌مانی و پسر من را که هم اسم من است می‌بینی و او علم را می‌شکافت همان گونه که گاو زمین را می‌شکافت و به همین جهت شکافنده علم اولین و آخرین نامیده شده است.

بالاترین طاعت صبر و خرسندی از کار خداست

۱۸- و روی الكلینی با سنده الی ابی عبدالله علیه السلام قا راس طاعة الله الصبر و الرضى عن الله فیما احب العباد و کره و لا یرضى عبد عن الله فیما احب او کره الاکان خیرا له فیما احب او کره.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: راس طاعت خدا صبر و رضایت از او است در آنچه بنده آن را دوست دارد یا کراهت دارد و هیچ بندگی از خدا نسبت به آنچه دوست دارد یا ناپسند دارد، راضی نباشد، جز آن که خیرش باشد در آنچه دوست یا ناپسند داشته است.

داناترین مردم کسی است که به مقدرات خدا راضی تر باشد

۱۹- و با سنده عنه علیه السلام قال: ان اعلم الناس بالله ارضا هم بقضاء الله عزوجل.^۲

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: داناترین به خدای متعال، راضی ترین آنها است از خدای عزوجل یعنی هر کس از خدا بیشتر راضی باشد داناتر است.

۲۰- و با سنده عنه (ع) قال: قال الله عزوجل: عبدی المؤمن لا صرفه فی شیء الا جعلته خیر الیه فلیرض بقضائی ولیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی اکتبه یا محمد من الصدقین عندی.^۳

امام صادق علیه السلام گفت: خدای عزوجل می فرماید: بنده مؤمنم را بهر سو بگردانم برایش خیر است، پس باید بقضاء من راضی باشد و بر بالای من صبر کند و نعمتهایم را سپاس گزارد تا او را ای محمد در زمره صدیقین نزد خود ثبت کنم.

تمام خوشیها و ناخوشیها برای مؤمن خیر و لطف خداست

۲۱- و عنه علیه السلام قال: فیما اوحی الله عزوجل الی موسی (ع) یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا احب الی من عبد المؤمن فانی انما ابتلیه لما هو خیر له و اعافیه لما هو خیر له و ازوی لما هو خیر له و انا اعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی و لیرض بقضائی، اکتبه فی الصدقین عندی اذا عمل برضائی و اطاع امری.^۴

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عزوجل به موسی بن عمران وحی نمود ای موسی هیچ مخلوقی از مخلوقاتم نزد من از بنده مؤمنم محبوبتر نیست برای اینکه او را در چیزی مبتلا و گرفتار می کنم که خیر او در آن است و نیز عافیت می دهم او را بر چیزی که خیر او در آن است و آنچه برای او بد است از او دور می گردانم برای آنچه خیر او در آن است و من به مصلحت بندهام داناترم، پس بنابراین باید بر بالای من صبر کند و به نعمتهایم شکر کند و به قضاء من راضی باشد، اگر او به رضای من کار کند و امر مرا اطاعت کند من او را در نزد خود در شمار صدیقان می نویسم.

علامت مؤمن این است که به مقدرات خدا راضی باشد

۲۲- و قیل للصادق (ع) بای شیء یرضی المؤمن بانه مؤمن؟ قال: بالتسلیم لله و الرضا فیما ورد علیه من سرورا و سخط.

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد مؤمن بچه علامت شناخته می شود؟ حضرت فرمود: به تسلیم خدا بودن، و راضی بودن به آنچه برایش پیش می آید چه آن چیزهاییکه مایه سرور و شادی و چه آن چیزهاییکه مایه ناراحتی و نگرانی است (مؤمن در تمام حالات شادی و

^۱ . اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب رضا به قضاء حدیث ۱.

^۲ . اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب رضا بقضاء روایت ۶.

^۳ . اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب رضا بقضاء روایت ۶.

^۴ . اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب رضا به قضاء روایت ۷.

ناخرسندی تسلیم فرمان خدا است پس اگر در برابر بلاها از خدا راضی و خرسند باشد علامت این است که مؤمن است و اگر ناراحت شود و به کار خدا اعتراض کند علامت این است که مؤمن نیست)

و در اسرائیلیات روایت شده است که: عابدی سالهای طولانی خدا را عبادت می کرد، شبی در خواب دید که فلان زن که در دنیا خیلی اهل عبادت نبود در بهشت رفیق و همنشین او است عابدی که شبها مشغول عبادت بود و روزها روزه داشت و آن زن شبها تا صبح می خوابید و روزه نمی گرفت.

لذا عابد تعجب کرد و او را به مهمانی خود دعوت کرد تا از او سوال کند که چه عملی در دنیا داشت که در اینجا رفیق و همنشین او است لذا وقتی با اصرار مهمانی را پذیرفت عابد از او سوال کرد که در دنیا چه عملی داشتی آیا غیر از آنچه من دیدم عملی دیگر هم داشتی زن گفت: نه به خدا سوگند غیر از آنچه دیدی من عملی نداشتم. عابد اصرار کرد که فکر کن شاید یادت آید زن گفت: من یک خصلت داشتم و آن اینکه هرگاه در شدت و سختی قرار می گرفتم تمنا و آرزوی آسایش را نمی کردم و هرگاه در گرمای آفتاب قرار می گرفتم آرزوی سایه را نمی کردم و هرگاه مریض می شدم آرزوی سلامت را نمی کردم عابد دستهایش را بسرش گذاشت و گفت: به خدا سوگند که این خصلت، خصلت عظیمی است که بسیاری از بندگان خدا از بدست آوردن آن عاجز هستند.

فصل: رتبه رضا بسیار بر رتبه صبر برتری دارد

رتبه رضا بسیار بر رتبه صبر برتری دارد بلکه محققین گفته اند صبر در برابر رضا مانند معصیت در برابر طاعت است (یعنی همانگونه که معصیت و طاعت ضد یکدیگرند صبر و رضا نیز ضد یکدیگرند) زیرا لازمه دوستی و محبت این است که بلا دیده از بال لذت ببرد زیرا او بلا را دلیل بر عنایت و توجه محبوب می داند و بلا را از الطاف خاصه محبوب می شمارد در نتیجه نه به محبوب زیاده تر می گردد. در صورتیکه لازمه صبر این است که از ناراحتی و سختی صبر و تحمل می نماید و ناراحت شدن با انس محبوب منافات دارد. پس با این بیان روشن گردید که محبت و صبر با یکدیگر منافات دارند و ضد یکدیگرند.

و نیز صبر اظهار قدرت نمودن است و این در مسلک محبت از بدترین منکرات و زشتیها است و از آشکارترین علامات عدوت و دشمنی است همان گونه که شاعر گفت:

و یقبح الالعجز عند الاحیة

و یحسن اظهار لتجلد للعدی

یعنی اظهار نیرومندی در برابر دشمنان نیکو است ولی در برابر دوست زشت است در نزد دوست اظهار عجز نیکو است و اظهار نیرومندی بد است و به همین جهت است که اهل حقیقت گفته اند: صبر عوام مردم از مشکل ترین منزلها است و وحشتناکترین منزلها در طریق محبت و زشتترین منازل در راه توحید است.

اما اینکه صبر برای عامه مردم مشکل است برای اینکه شخص عامی خود را به ریاضت و سختی تمرین نداده است و خویشتن را به صبر و استقامت در برابر بال نیازموده و نفس را به سرکوبی عادت نداده است لذا طاقت تحمل بال را ندارد و از اهل محبت نشده است که از بلا لذت ببرد. و هرگاه خدا او را به بلا امتحان کند چون او در مقام نفس و خواهشهای نفسانی است بلا را نمی تواند تحمل کند و جزع و فزع بر او غلبه می کند و خویشتن داری بر او دشوار می شود و نمی تواند خودش را کنترل کند زیرا طمأنینه و آرامش قلب ندارد.

و اما اینکه صبر برای عوام از وحشتناکترین منازل محبت است برای این است که لازمه محبت مانوس شدن با محبوب و لذت بردن از بلا است زیرا محب بلا را دلیل بر عنایت و توجه خاص محبوب می داند به عبارت دیگر بلا را یکی از الطاف خاصه محبوب محسوب می دارد. در صورتی که لازمه صبر همان طور که قبلا گفته شد ناخرسندی از بلا است. پس بنابراین صبر و محبت با یکدیگر منافات دارند و ضد یکدیگرند.

و اما اینکه صبر برای عوام از زشتترین منازل راه توحید است برای این است که شخص صابر مدعی قوت و ثبات است و ادعای قوت و ثبات از خواسته‌های نفس است. در صورتی که لازمه توحید فناء نفس است «نه اظهار قوت و ثبات آن» پس از زشت‌ترین منکرات است برای اینکه اثبات نفس در طریق توحید از قبیح‌ترین زشتیها است بلکه رضا با آن همه قدر و عظمت و بلندی رتبه‌اش نزد اهل تحقیق در توحید از اوائل راههای توحید است برای اینکه روش اهل تحقیق در توحید این است که ذات خود را فناء می‌کنند در صورتیکه رضا فنا اراده است در اراده حقتعالی و توقف صادقانه در برابر اراده خداوند است یعنی اهل رضا در برابر اراده حقتعالی اراده‌ای ندارد و هر چه خدا بخواهد همان طور می‌خواهند. پسندید آنچه را جانان پسندید در حالی که فناء صفت قبل از فناء ذات است یعنی تسلیم اراده خدا بودن قبل از فناء خود در خدا است.

پس بنابراین رضا با آن عظمتش اولین منزل توحید است که اراده خود را فناء در اراده خدا می‌کند و در منازل بعد خودش را فناء در خدا می‌کند.^۱ پس با این بیان معلوم گردید که بین صبر و رضا فاصله‌های زیادی است.

فصل: رضا درجاتی دارد

رضا درجاتی دارد و درجه پائین رضا این است که شخص بلا را درک می‌کند و دردش را احساس می‌نماید و لکن به آن بلا راضی می‌شود بلکه میل و رغبت به آن پیدا می‌کند و چون وقتی در ثمره و نتیجه بلا تعقل می‌نماید عقلش او را وامی‌دارد که به بلا اشتیاق پیدا کند برای اینکه ثواب خداوند متعال نائل گردد و نزد خداوند متعال تقرب جوید و به بهشتی فائز آید که وسعت آن به اندازه آسمانه و زمین است که خداوند به متقین وعده داده است **وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفَرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ** «آل عمران آیه ۱۳۳» و این قسم رضا، رضا متقین است.

مثل اینکه شخصی مبتلا به مرضی گردد و به طبیب حاذقی که کاملاً به مرض او وارد است مراجعه کند و آن طبیب حاذق معالجه مرض او را رگ زدن و حجامت تشخیص دهد و نزد حجام رود و حجامت نماید پس این شخص درد رگ زدن و حجامت نمودن را احساس می‌کند و لکن به این درد راضی می‌شود و با میل و رغبت تن به این کار می‌دهد چون سلامت خود را در گرو حجامت می‌داند و از حجام نیز اظهار تشکر می‌نماید.

یا مثل کسی که برای منفعت مسافرت می‌نماید این شخص نیز تمام رنجهای سفر را احساس می‌کند و لکن علاقه به ثمره این مسافرت مشقت سفر را برایش آسان می‌نماید و به سختیهای سفر راضی می‌شود. پس بنابراین هرگاه از طرف خداوند متعال بلائی به او برسد و یقین داشته باشد به اینکه ثوابی که در برابر این بلا خدا برایش ذخیره کرده است فوق آنچه را که از دست او رفته است می‌باشد، به آن بلا راضی می‌شود و میل و رغبت به آن پیدا می‌کند و به آن علاقه‌مند می‌گردد و از خداوند متعال در برابر این بلا تشکر می‌نماید همان گونه که از طبیب تشکر می‌کند.

رضاء مقربین

درجه بالاتر رضا این است که مانند درجه پائین رضا درد را احساس می‌کند و لکن بلا را دوست دارد نه از جهت اینکه به ثواب نائل شود بلکه از جهت اینکه بلا مطابق خواسته محبوب و مورد رضایت او است. چون هر کس محبوبش را زیاد دوست داشته باشد تمام مقاصد و خواسته‌هایش در خواسته محبوبش خلاصه می‌شود و هر چه محبوبش بخواهد آن را می‌خواهد پسندید آنچه را جانان پسندید و این مطلب در بین انسانها که نسبت به یکدیگر محبت دارند موجود است و مشاهده می‌گردد که وقتی در شعر یا نثر خویش محبوبهای خود را توصیف می‌کنند چگونه غرق در خواسته‌های دوستشان می‌گردند، در حالی که تعریف و توصیفی که از محبوب خود می‌کنند معنی و حقیقتی ندارد و آنها فقط صورت ظاهر حال محبوب خود را به چشم خویش دیده‌اند و این صورت زیبایی ظاهری جمال نیست بلکه ترکیباتی از پوست و گوشت و خونی که مشحون و

^۱ . معنی فناء در خدا یکی شدن با خدا نیست کما اینکه عده‌ای چنین گمان کرده‌اند بلکه معنی اش این است که خدا را بدون تکلیف ببینند نه مثل آنکه عده‌ای می‌گویند هر چه جز اوست از اوست، پس همه یکی است بلکه هم چنان که نور تجلی حقتعالی بینا می‌شود غیر او را نبیند.

مخلوط با نجاسات و کثافات است که ابتدائش نطفه‌ای بی ارزش بود و انتهایش مرداری گندیده است^۱ و ما بین دوران نطفه و مرداری اش نجاست حمل و نقل می‌کرد یعنی دوران حیات آدمی شکم انسان منبع نجاست است و کسی که این جمال پست را توصیف کند بسیار پلید است و این روش بسیاری از مردم است که کوچک را بزرگ، بزرگ را کوچک، دور را نزدیک، زشت را زیبا، جلوه می‌دهند بقول امروزها کوه را کاه و کاه را کوه نشان می‌دهند پس وقتی که انسان استیلا این محبت افراطانه افراد را نسبت به یکدیگر تصور کند چگونه می‌شود این مطلب را در مورد محبت جمال ازلی ابدی خدائی که اگر انسان بدیده بصیرت به آن توجه کند که جمال او بی پایان است این را غیر ممکن و محال بداند.

بصیرت قلب غیر از بصیرت چشم ظاهری است چشم ظهری فقط جمال ظاهر را می‌بیند ولی بصیرت قلب باطن و حقیقت جمال را درک می‌کند لذا اگر بدیده بصیرت بنگرد می‌فهمد که پایان زندگی دنیا نابود شدن نیست بلکه از جای کوچکتر به جای بزرگتر رفتن و تغییر مکان دادن است و اینکه بعد از مرگ نزد خداوند زنده است و خوشحال و مسرور و متنعم به نعمت خدا است و بعد از مرگ آگاهیهایش زیادتیر می‌گردد و چیزهایی برای آدم کشف می‌گردد و این مطلب یک امر روشن و واضحی است و بسیاری از آثار و حالات و گفتار محبان خدا که قسمتی از آنها در آینده انشاء الله ذکر می‌گردد دلالت بر این مطلب دارد. و این مرتبه از رضا رضا مقربین است.

درجه نهائی رضا این است که شخص احساس خود را با باطل و نابود نماید و هیچ گونه احساس درد در برابر بلاها و مصیبت نکند. مانند کسی که در حال غضب مشغول جنگ است یا مثل کسی که بشدت از صحنه‌ای بترسد چگونه وقتی جراحی در این حالات یعنی در حال جنگ یا در حال وحشت شدید بر او وارد می‌شود هیچ متوجه نمی‌شود وقتی خون از محل جراحی جاری می‌گردد آن وقت متوجه می‌شود که جراحی بر او وارد شده است. و یا اینکه برای کار بسیار مهمی می‌دود و در حال دویدن خار به پایش می‌رود و جراحی بر پایش وارد می‌شود ولی چون مشغول دویدن است متوجه نمی‌شود و درد آن را احساس نمی‌کند یا اینکه حجام با تیغ کندی او را حجامت کند، و یا با تیغ کند موهای سرش را بترشد و او چون به نتیجه و فوائد حجامت و سر تراشیدن دارد درد تیغ را احساس نمی‌کند، در تمام این موارد که گفته شد اگر انسان مستغرق در امر مهمی باشد ماوراء آن امر را درک نمی‌کند. (در روایت است که تیری که در میدان جنگ به پای امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفته بود هنگام نماز از پای حضرت بیرون آوردند و حضرت متوجه نشدند چون غرق در عبادت و از و نیاز با پروردگار خویش بوده است.)

و نظائر این موارد در افراد زیاد مشاهده گردیده است چه بسا افرادی بر اثر اشتغال بکاری مهم ساعتها گرسنه و تشنه بودند ولی اصلا گرسنگی و تشنگی و درد و رنج آن را احساس نکرد و متوجه نشده‌اند که گرسنه و تشنه‌اند. هم چنین عاشقانه غرق در مشاهده محبوب خویش باشد هر درد و رنجی بر او وارد شود احساس نمی‌کند چون غرق در محبت محبوب است.

تازه این در مورد کسی است که از غیر محبوبش بلائی به او برسد پس چگونه است اگر از طرف محبوبش بلائی برسد واضح است که کسی بالای رسیده از طرف غیر محبوب را به خاطر شدت علاقه‌اش به محبوب حس نمی‌کند بلائی را که از طرف محبوب به او برسد با دل و جان می‌پذیرد و به طریق اولی آن را احساس نمی‌کند و اشتغال قلبی به محبوب از بزرگترین اشتغالات است. وقتی این اشتغال و درک نکردن درد کوچک بواسطه محبت کوچک تصور شود هم چنین درک نکردن درد بزرگ به خاطر محبت بزرگ تصور می‌گردد. زیرا همان گونه که دردها یکنواخت نیست و شدت و ضعف دارد محبت نیز شدت و ضعف دارد.

همان گونه که دوستی صورتهای زیبایی ظاهری افراد که به وسیله چشم ظاهر درک می‌شود قوی است هم چنین دوستی صورتهای زیبایی باطنی که بوسیله چشم باطنی الهی درک می‌شود قوی است بلکه چشم ظاهری قابل مقایسه با چشم بصیرت باطنی نیست و کسی چیزی از جمال و زیباییهای خدا را با چشم باطنی درک کند میبهوت و مدحوش می‌گردد و غش می‌کند.

در بلا هم می‌چشم لذات او

مات اویم مات اویم مات او

^۱ . اشاره است به فرمایش حضرت علی (ع) که فرمود: عجب للمتكبر الذی كان بالامس نطفه، و يكون غذا جيفة: یعنی تعجب می‌کنم از متکبری که دیروز نطفه‌ای بی ارزش بود و فردا مردار گندیده‌ای است نهج البلاغه حکمت ۱۲۶.

و در نتیجه هر مصیبت و بلائی بر او وارد شود احساس نمی‌کند. کما اینکه نقل شده است که زنی به زمین خورد پایش شکست و قطع شد و آن زن به جای اینکه آه و ناله کند خوشحال و خندان بود. به او گفتند مگر جای ناخنت درد نمی‌کند؟ زن در جواب گفت: لذت ثوابی که خداوند برای شکست شدن ناخن من مقرر فرمود درد و رنج آن را از دلم بیرون برده است.^۱

یکی از بزرگان که همیشه مردم را معالجه می‌کرد و جراحات افراد را پانسمان می‌نمود و وقتی بر خودش جراحی وارد شد خود را معالجه نمی‌کرد و از او پرسیدند چرا خودت را معالجه نمی‌کنی در جواب گفت: زدن دوست درد و رنج ندارد تا نیازی به معالجه داشته باشد، بلائی که از طرف خدا بر انسان وارد شود درد ندارد.

فصل: حالات عده‌ای از صابران

علاوه بر اینکه در پایان باب صبر حالات عده‌ای از صابران ذکر شد در این فصل نیز حالات عده‌ای دیگر از بزرگان سلف که راضی به قضاء و قدر الهی بودند ذکر می‌گردد با این تفاوت که بیشتر آنچه در باب صبر در مورد حالات بزرگان ذکر شد مربوط به صبر و رضا کسانی بود که در خصوص مرگ فرزند صبر نمودند ولی در این باب به طور عموم داستان و حکایات کسانی که به بلا مبتلا شدند ذکر می‌شود خواه مصیبت مرگ فرزند باشد خواه غیر آن.

۱- حکایت بلا و گرفتاری حضرت ایوب (ع)

وقتی که بلا و گرفتاری حضرت ایوب شدت یافت عیال آن حضرت به او گفت: آیا دعا نمی‌کنی که خداوند بلا را از تو برطرف نماید؟ حضرت ایوب فرمود: ای زن من هفتاد سال در حال رفاه و آسایش زندگی کردم، و حال مایلم که هفتاد سال در بلا و گرفتاری باشم تا شاید بتوانم شکر نعمتهای گذشته را اداء کنم و صبر کردن در برابر بلا برای من سزاوارتر است.

۲- حکایت مردی که مرض جذام دست و پا و چشم و گوشش را از بین برد

روایت شده است که حضرت یونس به جبرئیل علیه السلام گفت: عابدترین فرد اهل زمین را به من نشان ده؟ جبرئیل علیه السلام مردی را به او نشان داد که مرض جذام دست و پایش را قطع نمود و چشم و گوشش را نیز از بین برده بود و با این حالت می‌گفت: **الهی متعنتی بهما ماشئت و سلبتني ماشئت و ابقيت لي في الامل بابر باب الوصول** یعنی خدایا مشیت و خواسته ات بر این تعلق گرفت که مدتی مرا از دست و پا بهرمنند گردانی و باز مشیت تو بر این تعلق گرفت که دست و پا و چشم و گوش را از من بگیری و برای من آرزوی وصال درگاه خودت را باقی بگذاری.

۳- حکایت مرد نابینا مفلوج مجذوم با حضرت موسی (ع)

در روایت است که روزی حضرت عیسی علیه السلام به مرد نابینا مفلوجی برخورد کرد که علاوه بر فلج بودن مبتلا به مرض برص یعنی «پسی» و جذام نیز بود و مرض جذام گوشت بدن او را متلاشی کرده بود و با این حالت می‌گفت: **الحمد لله الذي عافاني مما ابتلي به كثيرا من خليفه**. یعنی حمد و ثنا سزاوار آن خدائی است که مرا از بلائی که بیشتر مردم به آن مبتلاء هستند عافیت داده است. حضرت عیسی علیه

^۱ . در حالات آمنه بیگم دختر علامه مجلسی که از زنان صاحب کمال و مجتهد بود نوشته‌اند که وقتی این مجله از پله بالا می‌رفت افتاد و سرش شکست و خون جاری شد، و ساق پایش نیز به سنگ خورد و استخوانش شکست و او با این حال شاد و خندان بود. وقتی آمدند اطرافش و او را با حالت خنده مشاهده کردند تعجب کردند و گفتند مگر جای جراحی سر و پایت درد نمی‌کند؟ فرمود: چون ثوابهائی که خدا در برابر این زحمت به من می‌دهد به پادم آمد آرام شدم. راستی این بانوی اسلام راست گفته است شوق ثواب خدا زحمتها را آسان می‌کند چون مسلمان معتقد است هر زحمتی که بر آدمی وارد آید خدا اجر می‌دهد حتی اینکه پا به سنگ خوردن هم ثواب بر آن مترتب است در ملک خدا تو مهمان خدائی هر نوع ناراحتی بر تو وارد بیاید جبرانش با پروردگار عالم است تا برسد بموت اقارب و بستگان، دل داغیده جبرانش با صاحب عالم است اینقدر جبران می‌شود که اگر می‌فهمیدیم اکنون آرامش قطعی نصیب می‌شد می‌فهمید زیر پرده این پیش آمد نفعش بوده و بخیر و صلاحش تمام گردیده. کتاب ایمان شهید دستغیب ج ۱ صفحه ۵۵.

السلام از آن مرد پرسید آن بلا چیست که خدا از تو بر طرف نموده است؟ گفت: ای روح الله من بهترین از کسی که خداوند قرار نداده است در قلب او آن چیزی را که در قلب من قرار داده است و آن چیز معرفت خدا است. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: راست گفتی ای مرد سپس حضرت عیسی به آن مرد گفت دستت را به من بده آن مرد دستش را به حضرت داد و آن مرد به معجزه حضرت عیسی علیه السلام به زیباترین صورت و قیافه در آمد و خداوند تمام آن امراضی که در او بود از بین برد و شفا داده است و حضرت عیسی علیه السلام با آن مرد رفیق شد و باهم عبادت می کردند.

۴- ایضا حکایت نابینای مجذوم که مورچه‌ها گوشت بدنش را می خوردند

یکی از محترمین می گوید: من به مرد نابینا مجذوم و مجنونی برخورد کردم که حال غش بسر می برد و مورچه‌ها گوشت بدنش را می خوردند و در همان حال ناگهان سرش را بلند کرد مثل اینکه می خواست با خدای خویش مناجات کند و من سر او را بر دامنم گذاشتم پس از اینکه بهوش آمد متوجه شد که سرش روی دامن است گفت: این فضول کیست که آمده است خودش را بین من و خدایم داخل کرده است بعد گفت: فوحقه لو قطه‌نی اربا اربا ما از ددت الاحبا یعنی به حقانیت خدا قسم که اگر مرا قطعه قطعه کند زیاد نمی شود در من مگر محبت او یعنی هر چه او امر به بلای سخت مبتلا کند محبتم به او بیشتر می شود.

۵- حکایت شخصی که پایش را مرض خوره قطع کرده بود

علما نقل می کنند که مردی مرض خوره از زانو به پائین پایش را قطع کرده بود و با این حال می گفت: الحمد لله الذی اخذ منی واحده و ترک ثلاثا و عزتک لان کنت اخذت لقتدا بقیت ولئن کنت ابتلیت لقد عافیت. یعنی حمد مخصوص آن خدائی است که یک چیز از من گرفت و سه چیز گذاشت یعنی یک پا از من گرفت ولی دو دست و یک پای دیگر گذاشت. زیرا هر چهار چیز را خودش داده بود حال یکی از آنها را بر دو سه تای دیگر آنها را باقی گذاشت و نبرد به عزت و جلالت قسم که اگر گرفتی باقی گذاشتی و اگر مبتلا کردی عافیت و سلامت دادی. و همواره در آن شبی که پایش قطع شد تا صبح ذکر مشغول ذکر و دعاء و ثنا بود.

۶- حکایت شخصی که می گفت از مقام رضا فقط بوئی به مشام خورد

یکی از بزرگان می گفت: من به هر مقامی رسیدم و در هر مقامی یک حالتی پیدا کردم به جز مقام رضا و خشنودی از قضاء الهی و از این مقام چیزی نصیب نگردید الا اینکه بوئی از آن به مشام خورده است و با این حال اگر خداوند تمام مخلوقات را داخل بهشت نماید و مرا در جهنم بیندارد به این کار خدا راضی هستم و هرگز بکار خدا اعتراض نخواهم کرد.

۷- اگر خدا مرا جهنم قرار دهد هرگز اعتراض نخواهم کرد

به یکی از عرفا گفته اند که تو به درجه نهائی رضا و خشنودی رسیدی؟ گفت: به درجه نهائی رضا که نرسیده ام ولیکن به مقداری از مقام رضا رسیده ام که اگر خداوند مرا پل جهنم قرار دهد و تمام خلایق از روی من عبور کنند و داخل بهشت شوند و و سر آخر مرا به جهنم بیندازند به این کار خدا راضی هستم و هرگز اعتراض به کار خدا نخواهم کرد. و این نوع سخن از کسی است که محبتش به مرتبه ای رسد که مستغرق مشاهد جمال و محبوب شود که اگر آتش هم به او رسد اصلا احساس نکند و این حالت محال نیست و هیچ گونه بعدی ندارد ولیکن پذیرش اینگونه حرفها برای افراد ضعیف الایمان دشوار است و سزاوار نیست که افراد ضعیف و محروم حالات افراد قوی و با ایمان را منکر شوند و گمان نکنند هر چه را خودشان از درک آن عاجزند اولیاء خدا هم از درک آن عاجزند.

۸- حکایت شخصی که ۳۰ سال در مرض استقاء بر پشت خوابیده بود

عمر بن حصین رضی الله عنه بمرض مبتلا شده بود و مدت ۳۰ سال پریشانی افتاده بود نه می توانست حرکت کند و نه می توانست بنشیند و زیر تختش را سوراخ کرده بودند و زمین را کنده اند تا از این طریق قضاء حاجت نماید. روزی برادرش بر او وارد شد و اشک از چشمانش جاری شد و شروع کرد به گریه کردن زیرا بر حالات برادرش رقت کرده بود. عمر بن حصین چون دید برادرش گریه می کند گفت: برادر برای چه گریه می کنی؟ گفت بر حالت رقت بار تو گریه می کنم گفت: گریه نکن زیرا هر چه را خدا دوست بدارد من هم آن را دوست می دارم. سپس گفت: ای برادر قضیه ایراد به تو می گویم شاید خدا آن را برای تو نافع قرار دهد و لکن این قضیه را تا من زنده هستم برای کسی باز گو مکن. و آن این است که ملائکه به دیدار من می آیند و من با آنها انس گرفته ام و بر من سلام می کنند و من سلام آنها را می شنوم. ای برادر بدانکه این بلائی که بر من وارد شد عقوبت نیست بلکه سبب و باعث این نعمت بزرگ یعنی ملاقات ملائکه گردیده است و کسی که این نعمت بزرگ را درک کند چگونه به بلا راضی نشود.

۹- حکایت شخصی که چند روز غذا نخورده بود

یکی از علماء می گوید من به اتفاق چند نفر از دوستان به عیادت سوید بن شعبه رفتیم وقت به منزلش رفتیم دیدیم پارچه ای در خانه اش افتاده است و به قدری بدنش ضعیف و نحیف شده بود که گمان نمی کردیم که زیرا آن پارچه کسی خوابیده باشد وقتی که پارچه را از صورتش کنار زدیم او زیر این پارچه خوابیده است. زنش آمد و به او گفت: خانواده به فدایت شود ما هیچ گونه آب و غذائی به تو ندادیم گفت: سرم گیج گرفته بود و مدتی خوابیدم و الان خوب شدم و نیازی به آب و غذا هم ندارم چند روز است که آب و غذا نخورده ام و راضی نیستم که این حالت از من گرفته شود.

۱۰- حکایت شخصی که مدت ۶۰ سال مریض بود

در روایت است که یکی از بزرگان مدت ۶۰ سال مریض بود، و وقت که حالش سخت شد و مرضش شدت یافت، فرزندان به نزد او رفتند و گفتند آیا مایل هستی بمیری تا از این رنج و بلا راحت شود؟ گفت: نه گفتند پس چه قصدی داری؟ گفت: من اراده ای از خودم ندارم من بنده ام و اراده ام دست خدا است هر چه او اراده نماید من تسلیم آن هستم اگر اراده کند که بمیرم من تسلیم اراده او هستم و به مردن راضیم و اگر اراده کند زنده باشم باز هم تسلیم اراده او هستم و به زنده بودن راضیم.

۱۱- حکایت شخصی که بمرض سخت و فقر مبتلا گردید

گفته اند یکی دیگر از عرفا به مرض سختی مبتلا گردید و با این مرض گرفتار فقر و سخت شدید نیز شد و می گفت: الهی و سیدی ایتلیتی بالمرض و الفقر فهذا فعالک بالانبياء والمرسلین کیف لی ان اودی شکر ما انعمت به علی. یعنی ای معبود و آقایم مرا به مرض و فقر مبتلا کردی و این کاری است که تو به انبیاء و مرسلین انجام دادی پس من چگونه شکر این نعمت تو را اداء نمایم.

فصل: دعا با رضا و تسلیم منافات ندارد

بدیهی است که دعا کردن جهت رفع بلا و برطرف شدن مرض و برای حفظ فرزند هیچ گونه منافاتی با رضا به قضاء و قدر الهی ندارد. اگر «آشامیدن آب جهت رفع تشنگی و غذا خوردن جهت رفع گرسنگی با مرتبه رضا مخالفت داشته باشد دعا هم با رضا مخالفت خواهد داشت» و خداوند متعال موکدا از ما خواسته است که به سوی او دعاء و انابه کنیم و ترک دعا را دلیل بر استکبار و سرکشی و دعاء کردن را از جمله عبادات قرار داده است.^۱

^۱ . و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یتسکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین سوره مومن آیه ۶۰ یعنی خدای شما فرمود: که مرا با خلوص دل بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنانکه از عبادت من یعنی دعا کردن سرکشی می کنند بزودی با حالت ذلت و خواری داخل جهنم می شوند.

و انبیاء و ائمه علیه السلام هم خودشان دعاء می‌کردند و هم ما را به دعا امر فرمودند و آنچه در مورد دعاء از ایشان نقل شده به قدری زیاد است که از حد حصر خارج است. و خداوند متعال دعاء کنندگان را تعریف و توصیف فرموده است و گفت: **إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ** «سوره انبیاء آیه ۹۰» آنها یعنی ذکریا و یحیی و سایر پیغمبران در کارهای خیر تعجیل می‌کردند و در حال بیم و امید خوف و رجا ما را می‌خواندند و همیشه به درگاه ما خاضع و خاشع بودند.

وظایف دعا کننده

از جمله وظایف دعا کننده این است که داعی بخاطر اطاعت از دستور خدا و امثال فرمان او دعاء کند چون او خودش دستور داده است دعاء کنید اگر محض دستور و اجازه او نبود هرگز کسی بخود جرئت نمی‌داد که دعاء نماید زیرا دعاء در آن صورت مخالف قضاء و قدر خدا بود و اینگونه دعاء کردن در حقیقت نوعی از رضا است نه مخالف و کسی که به موارد رضا آشنا باشد و دعاء را با آداب و شرائط انجام دهد خواهد فهمید که اینگونه دعاء قسمتی از رضا است.

و علامت اینکه دعائش برای اطاعت از فرمان خدا است این است که اگر دعائش مستجاب نشد و به مطلوب خود نرسید ناراحت نشود که چرا دعایم مستجاب نشد زیرا ممکن است استجابت دعاء او مشتمل یک مفسده‌ای باشد که آن مفسده را احدی جز خداوند متعال نمی‌داند که ما اینکه در روایت است که گاهی بنده با حالت رقت باری از خدا چیزی در خواست می‌کند به طوری که ملائکه به حالت رقت بار او ترجم می‌کنند و می‌گویند خدایا به این بنده مؤمنت ترجم کن و دعایش را مستجاب فرما خداوند متعال می‌فرماید: چگونه ترجم کنم او را به چیزی که به وسیله همان چیز به او ترجم نمودم یعنی اگر دعایش را مستجاب کنم و چیزی را که از من می‌خواهد به او بدهم بر ضرر او تمام می‌شود و من هم از باب ترجم بر او دعایش را مستجاب نمی‌کنم.

بلی اگر ناراحتی اش از مستجاب نشدن دعاء به خاطر ترس از گناهانش باشد و احتمال دهد که ممکن است گناهان خودش سبب شده است که دعایش مستجاب نگردد در این صورت ناراحتی از مستجاب نشدن دعاء عیبی ندارد. زیرا کمال مؤمن به این است که نفس خود را دشمن بدارد و آن را متهم کند و مورد نکوهش قرار دهد.

حتی اگر دعائش مستجاب گردید آن را دلیل بر خوبی خود و کرامت و قربش در نزد پروردگار قرار ندهد زیرا ممکن است از جهت بغض و عداوت خداوند متعال و ناراحت شدن خدا از صدای او و متوذی شدن ملائکه از بوی دهان او است که ملائکه از خدا در خواست نمودند که زود دعاء این شخص را مستجاب کن که بوی دهانش ما را اذیت می‌کند و خدا زود دعاء او را مستجاب کرد. هم چنان که گاهی سبب تاخیر اجابت دعاء محبت خدا و ملائکه است چون ملائکه از صدای او خوششان می‌آید و از مناجات او لذت می‌برند از خداوند متعال در خواست می‌کنند که خدایا استجابت دعاء این بنده ات را به تاخیر انداز کما اینکه در اخبار وارد شده است.^۱

پس مؤمن باید همیشه بین رجا و خوف باشد زیرا قوام اعمال و دوری و انزجار از معاصی و میل و رغبت در طاعات به رجا و خوف بستگی دارد.

پایان باب سوم

باب چهارم: در مورد گریه کردن بر مرگ اقارب و فرزندان

^۱ . عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال: ان العبد لیدعو فیقول الله عزوجل للملکین. قد استجب له ولكن احبسوه بحاجته فانی احب ان اسمع صوته و ان العبد لید فیقول الله تبارک و تعالی: عجلوا له حاجته فانی ابغض صوته. امام صادق ع فرمود: بنده‌ای دعا می‌کند و خداوند عزوجل بدو فرشته که موکل انسانند یا دو فرشته دیگر می‌فرماید: من دعای او را به اجابت رساندم ولی حاجتش را ننگهدارید زیرا که من دوست دارم صدای او را بشنوم، و بنده‌ای هم هست که دعا می‌کند و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: زود حاجتش را بدهید که از صدایش بدم می‌آید. اصول کافی کتاب دعاء باب تاخیر اجابت دعاء حدیث ۳.

در مورد گریه کردن بر مرگ فرزندان و اقارب است و اینکه گریه کردن نمودن بر آنها منافاتی با مقام صبر و رضا ندارد.

بدان و آگاه باش که صرف گریه کردن منافاتی با مقام صبر و رضا ندارد زیرا گریه کردن بر فرزند و اقربا جزء طبیعت و سرشت انسانیت است و رحمت رحیمیت بشر چنین اقتضائی دارد. پس بنابراین مادامی که گریه کردن مشتمل بر اعتراض به کار خدا مانند جزع و فزع پاره کردن لباس و لطمه زدن به صورت و ضربت زدن بر زانو و امثال اینها نباشد عیبی ندارد.

و خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و انبیاء پیشین از حضرت آدم علیه السلام تا پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و همچنین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اصحاب آن حضرت در مصائب گریه کردند در حالی که کمال رضایت و صبر و ثبات را داشته‌اند. اولین کسی که بر مرگ فرزند گریه کرد حضرت آدم علیه السلام بود که بر مرگ فرزندش هابیل گریست و بر او مرثیه خوانی کرد و بر مرگ او بسیار محزون گردید. و حالت حضرت یعقوب علیه السلام بر کسی مخفی نیست که او به قدری از فراق حضرت یوسف علیه السلام گریست که چشمانش از شدت حزن و اندوه سفید گردید.

گریه‌های امام سجاد (ع)

از جمله روایات مشهور این است که از امام صادق صادق علیه السلام روایت شده است فرمود: زین العابدین علیه السلام چهل سال گریه کرد در حالیکه روزها روزه بود بود و شبها مشغول عبادت و موقع افطار که غلام حضرت آب و غذا برای او حاضر می‌نمود و مقابل حضرت می‌گذاشت عرض می‌کرد آقا غذا میل بفرمائید حضرت نگاهی به آب و غذا می‌کرد و می‌فرمود: **قتل ابن رسول الله جایعا قتل ابن رسول الله عطشاناً** یعنی چگونه من غذا و آب بخورم در حالی که پسر پیغمبر (ص) با شکم گرسنه و لب تشنه کشته شد و این کلمات را آنقدر مکرر می‌فرمود که طعام با اشک چشمان مبارک ایشان مخلوط می‌شد و این روش همیشه ادامه داشت تا اینکه حضرت به خدای عزوجل ملحق گردید.

و نیز یکی از خدمتگذاران حضرت سجاد علیه السلام می‌گوید: روزی امام سجاد به صحرا تشریف برد و من نیز از پشت سر آن حضرت بیرون شدم دیدم که روی سنگ خشن و ناهمواری سجده کرد و صدای ناله حضرت را می‌شنیدم و شمردم که هزار مرتبه این تهلیلات را در سجده خواند. **لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا.** سپس سر از سجده برداشت و ریش و صورت حضرت را اشک دیدگان مبارکش فرو گرفته بود من عرض کردم ای سید و آقای من کی حزن و اندوه تو پایان می‌یابد و گریه شما کم می‌گردد؟ امام علیه السلام فرمود: **یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام پیغمبر و پیغمبر زاده بود دوازده پسر داشت و خداوند یکی از فرزندان را از نظر او غایب کرد از حزن و اندوه مفارقت آن پسر موی سر یعقوب سفید گردید و پشتش خمیده شد و چشمش بر اثر گریه زیاد نابینا شد در حالی که پسرش در دار دنیا زنده بود اما من به چشم خود پدر و برادرم را با هفده تن از اهل بیت خود کشته و سر بریده دیدم چگونه حزن و اندوه من پایان یابد و گریه‌ام کم گردد.**

گریه پیامبر (ص) در مرگ ابراهیم

از انس بن مالک روایت شده است که می‌گوید: من روزی به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به محلی که دایه ابراهیم فرزند حضرت بود رفتیم و پیامبر ابراهیم را در آغوش گرفت و او را می‌بوسید و او را به سینه مبارک خود می‌چسباند بعد از چند روز دیگر حضرت رفت به دیدار ابراهیم دید که روح ابراهیم از بدنش مفارقت کرده است، اشک از دیدگان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد، عبدالرحمن بن عوف که در آنجا حضور داشت به حضرت عرض کرد ای رسول خدا شما هم در مرگ فرزند گریه می‌کنید؟ حضرت فرمود:

ای پسر عوف گریه من گریه اعتراض به امر خداوند نیست بلکه گریه رحمت است، و بار دیگر اشک از دیدگان حضرت فرو ریخت و فرمود: دیده می‌گرید و دل اندوهناک می‌شود و نمی‌گویم چیزی که باعث غضب پروردگار گردد سپس خطاب به ابراهیم کرد و فرمود: ای ابراهیم ما از فراق تو اندوهناکیم.

و از اسماء دختر زید نقل شده است که می‌گوید: وقتی که ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می‌کرد، ای از اصحاب به نام معزی به حضرت عرض کرد: ای رسول خدا تو سزاوارتری که خداوند عزوجل اجر تو را در این مصیبت بزرگ قرار دهد حضرت فرمود: چشم گریان است و قلب محزون ولی چیزی که موجب سخط و خشم پروردگار گردد نمی‌گوئیم. بعد حضرت خطاب به ابراهیم کرد و فرمود: اگر نه این بود که مرگ وعده حق و موعود جامع است و اینکه آخر تابع اول است یعنی اولین همه مردند آخرین به دنبال آنها می‌میرند هر آینه مصیبت تو ای ابراهیم ما بسیار بزرگ بود ولی چون ما هم نیز بزودی به آن جهان ملحق خواهیم شد مصیبت تو را تحمل می‌کنیم و ما برای تو محزونیم.

گریه من بر ابراهیم گریه رحمت است

از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و به نزد فرزندش ابراهیم برد وقتی به دیدار ابراهیم که او در حال جان دادن بود رفت ابراهیم را در دامن خود گذاشت و فرمود: ای فرزند عزیزم من در این حال مالک اختیار تو نیستم و هیچ کاری از دست من برای تو ساخته نیست و اشک از دیدگان مبارک حضرت جاری شد.

عبدالرحمن به حضرت عرض کرد: یا رسول الله آیا شما گریه می‌کنید مگر خود شما گریه کردن در مصیبت را نهی نفرمودید؟ حضرت فرمودن من از دو نوع صدا و ناله زشت نهی کردم.

۱- صدای آوازه خوانی لهو و لعب و موسیقی شیطانی ۲- صدائی که به هنگام مصیبت که توأم با خراشاندن صورت و پاره کردن گریبان و ناله اعتراض‌آمیز شیطانی باشد.

اما گریه من بر مرگ ابراهیم گریه رحمانی است، و من لایرحم لایرحم و کسی که رحم نکند و ترحم نداشته باشد مورد مرحمت خداوند واقع نمی‌شود و بعد حضرت خطاب کرد به فرزندش و فرمود: اگر نه این بود که مرگ حق است و وعده خدا راست و مرگ راهی است به سوی خدا و این که آخرین ما به اولین ملحق می‌شوند هر آینه حزن مادر مرگ تو ای ابراهیم بسیار شدید می‌شد و لکن چون راهی است که همه باید سیر کنیم فراق تو قابل تحمل است و ما بر مرگ تو اندوهناکیم و فرمود: دیده می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود ولی چیزی که باعث غضب پروردگار گردد نمی‌گوئیم.

گرفتن آفتاب ربطی به مرگ فرزندان ندارد

و از محمود لبید نقل شده است که می‌گوید: در روز وفات ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آفتاب نیز گرفت مردم گفتند گرفتن آفتاب برای این است که ابراهیم فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله مرده است حضرت وقتی که این خبر را شنید از منزل خارج شد و بعد از حمد و ثنا فرمود: ای مردم آفتاب و ماه دو آیت از آیات خدای عزوجل هستند و هرگز برای وفات و ولادت احدی نمی‌گیرند یعنی وفات فرزندان ابراهیم هیچ ربطی به گرفتن آفتاب یا ماه ندارد و شما هر وقت ملاحظه کردید که آفتاب یا ماه گرفته است به مسجد پناه برید و مشغول نماز و دعاء شوید.

بعد از اینکه حضرت به مردم توجه داد که وفات فرزندان هیچ ربطی با آفتاب گرفتن ندارد برای وفات فرزندش ابراهیم اشک از چشمانش جاری گردید. عرض کردند یا رسول الله بر مرگ فرزند گریه می‌کنی در حالی که تو رسول خدا هستی حضرت فرمود: من بشر هستم چشم گریان است و قلب دردناک اما چیزی که باعث غضب پروردگار گردد نمی‌گوئیم بعد فرمود: به خدا قسم ای ابراهیم ما برای تو اندوهناکیم.

ابراهیم ریحانه‌ام بود

از خالد بن سعد نقل شده است که می‌گوید: وقتی که ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست، به حضرت عرض کردند آیا شما در مرگ فرزندت گریه می‌کنی ای رسول خدا؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابراهیم ریحانه‌ای بود که خداوند به من هدیه کرده بود و من آن ریحانه را می‌بویدم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی که ابراهیم وفات کرد فرمود: آن حزن و اندوهی که در قلب یا در چشم می‌باشد رحمت است و آن حزن و اندوهی که بر زبان و دست باشد آن از شیطان است حزن دست و زبان این است که مثلا با دست به سر و صورت خود بزند و یقه‌اش را پاره کند و با زبان به کار خدا اعتراض کند و بگوید چرا خدا چنین کرد و چرا چنان نکرد...

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله سر قبر ابراهیم

زبیر بن بکار روایت کرده است که: وقتی ابراهیم را بردند به قبرستان حضرت هم رفت تا به قبرستان رسید سپس کنار قبر ابراهیم نشست و بعد قدری نزدیکتر به قبر شد وقتی که دید ابراهیم را در قبر گذاشته‌اند اشک از دیدگان مبارکش جاری شد. اصحاب چون حالت گریان پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند همه با صدای بلند گریستند. در این هنگام ابوبکر رو کرد به پیامبر و گفت: ای رسول خدا آیا تو گریه می‌کنی و حال آن که تو خودت ما را از گریه کردن در مصائب نهی کردی؟ حضرت فرمود: دیده می‌گرید قلب دردناک است و لکن چیزی که باعث غضب پروردگار عزوجل گردد نمی‌گوئیم.

گریه پیامبر(ص) در مرگ طاهر فرزند آن حضرت

از نایب بن برید نقل شده است که: وقتی طاهر فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد اشک از دیدگان حضرت سرازیر شد اصحاب به حضرت عرض کردند یا رسول الله آیا شما هم در مرگ فرزندت طاهر گریه می‌کنی؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چشم گریان است و اشک چشم غلبه دارد و قلب محزون است اما معصیت خداوند عزوجل را نمی‌کنم (یعنی گریه من گریه رحمت است نه گریه اعتراض)

گریه پیامبر(ص) سر قبر مادر مجله‌اش

و در روایت صحیح آمده است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت نمود و گریست و نیز اطرافیان خودش را گریاند.

گریه پیامبر(ص) در مرگ عثمان مظعون

روایت شده است که: وقتی عثمان مظعون وفات نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله پارچه را از صورت عثمان بن مظعون کنار زد و ما بین دیدگان او را بوسید سپس گریه بسیار نمود و وقتی که جنازه او را حرکت دادند حضرت فرمود: **طوباک یا عثمان لم تلبسک الدنيا و لم تلبسها** یعنی خوشا به حالت ای عثمان بن مظعون که دنیا تو را زیر پوشش خود در نیاورد و تو نیز زیر پوشش دنیا نیامدی (یعنی دنیا نتوانست با زرق و برقیش تو را بفریبد و تو نیز فریب زرق و برق آن نخوردی)^۱

^۱ - عثمان بن مظعون یکی از اجلاء صحابه کبارا از خواص حضرت رسول خدا (ص) است و حضرت او را بسیار دوست می‌داشت و او مردی بسیار جلیل القدر و عابد و زاهد بود به حدی که یک روزها روزه داشت و شبها به عبادت مشغول بود و جلالت و شانس زیاده از آنست که ذکر شود او در ذی الحجه سنه دوم هجری در مدینه وفات کرد، می‌گویند اول کسی است که در بقیع دفن شد... وقتی که ابراهیم فرزند حضرت رسول (ص) وفات کرد، حضرت به فرزندش فرمود: ملحق شو به سلف صالحت عثمان بن مظعون. یکی از فرزندان امیرالمومنین (ص) عثمان بود که مادرش ام البنین است وقتی او متولد شد حضرت فرمود: او را به نام برادر عثمان بن مظعون نام نهادم و او در سن ۲۱ سالگی در کربلا شهید شد و شعار او موقع مقاتله با دشمن این بود.

گریه پیامبر (ص) بر حالت سعدبن عباده

یکی از انصار بنام سعدبن عباده سخت مریض شده بود پیامبر صلی الله علیه و آله به عبادتش رفت چون حضرت وارد منزل او شد سعد در حال غش و بیهوشی بود حضرت پرسید: آیا سعد وفات کرده است؟ اصحاب عرض کردند نه یا رسول الله نمرده است بلکه غش کرده حضرت بر حالت سعد گریست و آنها چون دیدند حضرت گریه می کند گریستند. حضرت فرمود: مگر نشنیدید که خداوند به خاطر اشک چشم و حزن و اندوه قلب در مصیبت عذاب نمی کند و لکن به این زبان است که خدایا عذاب می کند و یا رحم می نماید.^۱

گریه پیامبر (ص) بر حالت دختر زاده اش امامه

در روایت است که یکی از دخترهای پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از فاطمه زهرا خدمت حضرت آمد و عرض کرد دختر معلول است حضرت فرمود: آنچه خداوند می گیرد از آن خودش است و آنچه عطاء می کنند نیز از آن اوست حضرت آن دختر کوچک معلول را به همراه خود در میان اصحاب برد و نفس آن دختر با صدای سخت از سینه اش بیرون می آمد حضرت به حال آن دختر رقت کرد و اشک از دیدگان مبارکش جاری شد اصحاب به حضرت نگاه می کردند شاید تعجب می کردند که چرا حضرت برای صدای سینه این بچه گریه می کند حضرت فرمود: چرا نگاه می کنید به رحمتی که خداوند هر کجا بخواهد آن رحمت را قرار می دهد یعنی گریه من بر این بچه گریه رحمت است خداوند فقط به بندگان رحمتش ترحم می فرماید یعنی تا رحم و عطف و مهربانی نداشته باشید مورد رحمت و عطف خدا قرار نمی گیرید.

ایضا گریه پیامبر (ص) بر امامه

از اسامه بن زید نقل شده است که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نزد امامه دختر زینب رفت و دید که نفس امامه در سینه اش به سختی صدا می کند، حضرت فرمود: هر چه خدا می گیرد مال خودش هست و آنچه عطاء می کند نیز از آن اوست و برای همه یک اجل و مدت معینی است و همه به سوی آن می روند. و حضرت بر حالت امامه رقت کرد و گریست. سعدبن عباده به حضرت عرض کرد: آیا شما برای امامه گریه می کنی در حالی که خودت ما را از گریه کردن در این گونه موارد نهی فرمودید؟ حضرت فرمود: گریه رحمت است که خداوند متعال آن را در قلوب بندگان قرار داده و خداوند فقط به بندگان با رحم و دلسوزش ترحم می فرماید.

گریه پیامبر (ص) در شهادت جعفر طیار

انی انا عثمان ذوالمفاخر شیخی علی ذوالفعال الظاهر

هذا حسین سید الاخاير و سیدالصفار و الاکابر

یعنی من عثمان صاحب مفاخرم چون پدرم علی دارای فضائل درخشان است این حسین است که سید خوبان است و سید و آقای هر کوچک و بزرگی است. (منتهی الامال).

^۱ . سعدبن عباده یکی از بزرگان انصار و مرد کریمی بود او در جنگ عقبه و بدر شرکت داشت و در فتح مکه پرچم دار بود و بعد از وفات رسول خدا (ص) طائفه خزرجیان او را برای خلافت کاندیدا کردند و در حالی که مریض بود او را به سقیفه بردند و با ابوبکر و بعد با عمر بیعت نکرد، و در زمان خلافت عمر هنگامی که از مدینه بطرف شام می رفت در بین راه میان نخلستان او را تیر زدند و کشتند و بعد نسبت دادند که جنها او را ترور کردند و از قول اجنه شعری درست کردند که آنها گفته اند ما سعد را ترور کردیم.

قدقتلنا سید الخرج سعد بن عباده فرمیناه بسهمین و لم نخط فؤاوه

یعنی ما جنها سید و بزرگ طائفه خزرج بن عباده را کشتیم با دو تیری که هر دو تیر را به قلب او زدیم و تیر ما به خطا نرفت (منتهی الامال).

وقتی که جعفر بن ابیطالب در جنگ مته به شهادت رسید حضرت رسول اکرم(ص) به خانه جعفر بن ابیطالب رفت و به اسماء بنت عمیس زن جعفر فرمود: عبدالله فرزند جعفر را به نزد من بیاورید، عبدالله را به نزد حضرت بردند و آن حضرت عبدالله را در آغوش گرفت و دست به سرش می‌کشید و او را می‌بوئید و اشک از دیدگان مبارکش جاری شد اسماء بنت عمیس یعنی مادر عبدالله به حضرت عرض کرد: چنان دست بر سر فرزندم می‌کشی که گویا یتیم است مثل اینکه پدرش در جنگ شهید شده است حضرت فرمود: بلی امروز پدرش به شهادت رسیده است. عبدالله بن جعفر گفت: من به یاد دارم هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مادرم شهادت پدرم را داد و من به حضرت نگاه می‌کردم و حضرت به سر من و برادرم دست می‌کشید و اشک از دیدگان مبارکش سرازیر شد و قطرات آن بریش حضرت می‌ریخت سپس فرمود: خدایا جعفر به سوی بهترین ثواب شتافت و تو نیز در ذریه او بهترین جانشین قرار ده سپس رو کرد به مادرم و فرمود: ای اسماء آیا دلت می‌خواهد به تو بشارت بدهم؟ اسماء عرض کرد: بلی پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله حضرت فرمود: خداوند عروجل برای جعفر دو بال عنایت فرمود که با آن دو بال در بهشت پرواز می‌کند.^۱

گریه پیامبر(ص) در شهادت جعفر طیار و زید بن حارثه

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید حضرت بر شهادت این دو بزرگوار گریست و فرمود: این دو هم صحبت و مونس من بودند و مرگ آمد هر دو اینها را برد.^۲

گریه پیامبر(ص) هنگام ملاقات دختر کوچک شهید زید

و از خالد بن سلمه نقل شده است که می‌گوید: وقتی خبر شهادت زید بن حارثه به پیغمبر رسید حضرت به منزل زید رفت و دختر بچه کوچک زید به نزد پیغمبر (ص) آمد حضرت به محض اینکه او را دید که صورتش خراشیده است و جراحت دارد گریه کرد و فرمود: هاه هاه عرض کردند یا رسول الله این چیست. حضرت فرمود: این علامت اشتیاق دوست به دوست خود است.

گریه پیامبر(ص) بر سعد بن معاذ

^۱ . وقتی که پیغمبر (ص) جعفر طیار را به فرماندهی سه هزار سرباز رومی به جنگ قیسیر روم در سرزمین مته فرستاد و فرمود: اگر جعفر طوری زید بن حارثه فرمانده لشکر شود و اگر برای او هم حادثه‌ای رخ داد عبدالله بن رواحه فرماندهی لشکر را حادثه‌ای رخ داد عبدالله بن رواحه فرماندهی لشکر را به عهده گیرد و اگر او هم کشته شد مسلمانان به اختیار خود کسی را به فرماندهی لشکر انتخاب کنند، وقتی به میدان معرکه رسیدند دیدند که قیسیر حدود هزار نفر بسیج کرده است مسلمانان که عاشق شهادت بودند از کزنتت لشکر کفار هیچگونه تزلزلی در ایشان پیدا نشد و آماده نبرد شدند وقتی هر دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند حضرت جعفر از پیش صف لشکر بیرون آمد و گفت ای مردم از اسبها پیاده شوید و پیاده برزمید و این سخن را برای این گفت که همه لشکر پیاده شوند و نتوانند فرار کنند و خودش پیاده شد و اسبش را پی کرد و به دشمن حمله برد و کافران گروه گروه بر او حمله کردند و اول دست راست جعفر را جدا کردند علم را به دست چپ گرفت و دست چپش را نیز قطع کردند و پرچم را با دو بازوی خود نگاه داشت تا اینکه شهیدش کردند و پرچم را زید بن حارثه گرفت و او هم در مقاتله شهید شد و بعد پرچم را عبدالله رواحه گرفت و او هم به شهادت رسید همان روزی که این فرماندهی در مته شهید شدند پیامبر(ص) خبر شهادتشان را به مسلمانان داد. تلخیص از منتهی الامال.

^۲ . در اینجا بی مناسبت نیست که شمه‌ای از زندگی پر فراز و نشیب سرباز فداکار اسلام و سردار شهید یعنی زید بن حارثه را یاد آور شویم. زید در سن جوانی که تازه به حد بلوغ رسیده بود به همراه مادرش سعدی به دیدار خویشان مادرش به قبیله بنی معن رفت چند روزی آنجا بودند که ناگهان روزی یکی از قبائل عرب بر اثر خصومت قبلی به قبیله بنی معن حمله کرد و آنان را شکست داد و عده‌ای از زنان و کودکان آنان را اسارت برد که از جمله آنها زیدبن حارثه بود و سعدی تنها نزد همسرش حارثه مراجعت کرد. حارثه به محض اطلاع از این جریان بیهوش شد و نقش زمین گردید. و زید را به همراه اسیران دیگر به بازار عکاظ بردند و فروختند حکیم بن حزام زید را خرید و به عمع خدیجه بخشید و خدیجه نیز او را به همسرش پیامبر اسلام البته قبل از بعثت بخشید و حضرت محمد(ص) نیز زید را بلافاصله در راه خدا آزاد کرد و سپس او را مورد تفقد و ملاحظت قرار داده و در خانه خود نگه داشت. یکسال در موسم حج عده‌ای از افراد قبیله حارثه زید را در مکه دیدند و او را شناختند و داستان سوز گداز و اندوه پدر و مادرش را به او باز گو کردند زید بوسیله آنان پدر و مادرش سلام فرستاد و پیغام داد که به دیدار آنان فوق العاده اشتیاق دارم و در آخر این جمله را افزود: به پدر و مادرم بگوئید من در اینجا در کنار مهربانترین پدرها بسر می‌برم. حارثه پس از اطلاع از جریان رفت مکه و خواست فدیه دهد تا پرسرش را آزاد کند وقتی که نزد حضرت رسید عرض کرد قیمت فرزند مرا بستان و او را آزاد کن حضرت فرمود: اختیار با خود زید است اگر مایل باشد به نزد شما بیاید من بدون اخذ چیزی او را به شما می‌دهم وقتی از زید سؤال کردند گفت: هرگز از کنار محمد (ص) جدا نخواهم شد.

حارثه گفت: ای پسر بندگی را بر آزادی ترجیح می‌دهی! زید گفت: من از محمد (ص) چیزهایی دیدم که ابدا کسی را بر او ترجیح نخواهم داد. حضرت محمد(ص) چون این سخن را از زید شنید دست زید را گرفت و به کنار کعبه برد و در اجتماع قریش فرمود: گواه باشید که زید فرزند من است، او از من ارث می‌برد و من از او حارثه از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید زیرا پسر او نه تنها آزاد شده بود بلکه افتخار فرزندی کسی را پیدا کرده بود که مورد احترام و تعظیم همه مردم مکه بود و در میان قریش صادق و امین لقب داشت. و از آن به بعد مردم به زید گفتند: زیدبن محمد(ص) وقتی که اسلام آمد و فرمود فرزند خوانده را به اسم پدرش بخوانید ادعوه‌ها لا بائهم دیگر مردم به او زید بن محمد نگفتند بلکه گفتند زید بن حارثه.

وقتی که سعد بن معاذ وفات کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش گریه کرد و روزی مادر سعد را دید و فرمود: نباید صدای گریهات بلند شود و حزن و اندوهت از بین برود و فرزند تو کسی بود که عرش خدا برای او به لرزه در آمد و گفته‌اند که رسول خدا اشکش جاری شد و به صورت مبارکش ریخت اما صدای حضرت شنیده نمی‌شد یعنی گریه می‌کرد اما بدون سر و صدا.

گریه پیامبر (ص) کنار قبر یکی از مسلمانان

و از براء بن عازب نقل شده است که گفت: ما روزی در خدمت رسول خدا بودیم که ناگهان عده‌ای را از دور دیدیم که مشغول کاری هستند حضرت فرمود: آن جمعیت در آنجا چکار می‌کنند؟ عرض کردند مشغول قبر کردن می‌باشند حضرت با اصحاب شتابان به نزد آنها رفتند و حضرت کنار قبر نشست راوی می‌گوید: من جلوی حضرت رفتم تا ببینم چکار می‌کند دیدم حضرت به قدری گریه کرد خاک قبر از اشک چشمان مبارکش خیس گردید. سپس رو کرد به ما و فرمود: ای برادران من خودتان را برای مثل اینجا یعنی قبر آماده کنید. و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: انسان به هنگام مرگ برادرش نمی‌تواند جلوی گریه‌اش را بگیرد و بی اختیار گریه‌اش سرازیر می‌شود.

گریه پیامبر (ص) بر شهداء احد

زمانی که رسول خدا (ص) از جنگ احد به طرف مدینه بر می‌گشت «جهینه» دختر جحش به ملاقات حضرت آمده بود و مردم خبر شهادت عبدالله جحش برادر جهینه را به او دادند و جهینه استرجاع کرد یعنی انا لله و انا الیه راجعون، گفت: و برای برادرش طلب مغفرت نمود سپس خبر شهادت دائیش را نیز به او دادند باز استرجاع و طلب مغفرت برای او نمود بعد خبر شهادت شوهرش را شنید بسیار ناراحت شد و ضجه کشید و آه و ناله کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی صبر و استقامت جهینه را در مرگ برادر و دائی و صدای صیحه او را در مرگ شوهر دید فرمود: شوهر از برای زن خیلی عظمت دارد و فراق او برایش سخت است لذا جهینه با آن همه صبر و بردباری اش وقتی خبر شهادت شوهرش را شنید فریاد برآورد. سپس حضرت از کنار خانه‌های انصار از طائفه بنی عبد الاشهل عبور کرد و صدای گریه و ناله آنها را که بر کشتگان خود می‌نمودند شنید اشک از دیدگان مبارکش جاری شد و فرمود: لکن حمزة لابواکی له یعنی عمویم حمزه گریه کننده ندارد. وقتی سعد بن معاذ سید بن حصین این سخن را از حضرت شنیدند به زنان انصار گفتند دیگر بر کشتگان خود نگرید اول بروید نزد حضرت فاطمه علیه السلام و او را در گریستن حمزه همراهی کنید و بعد بر کشتگان خود بگریید زنان رفتند نزد فاطمه زهرا سلام الله علیها گریستند وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله صدای گریه آنها را شنید فرمود: برگردید خدا شما را رحمت کند که این گونه مواسات گردید (از آن تاریخ به بعد هر مصیبتی که بر اهل مدینه وارد می‌شد اول برای حمزه گریه می‌کردند بعد برای کسان خود).

در خواست حضرت ابراهیم (ع) از خدا

شیخ طوسی در کتاب تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: ابراهیم خلیل الرحمن از پروردگارش در خواست کرده است که دختری به او عنایت کند که بعد از مرگش آن دختر برایش گریه کند.

فصل: در مذمت صورت خراشیدن و گریبان پاره کردن و داد و فریاد به اوی و ثبور بلند کردن به هنگام مصیبت

در این فصل چند حدیث و روایت در مذمت صورت خراشیدن و گریبان پاره کردن و داد و فریاد به اوی و ثبور بلند کردن به هنگام مصیبت ذکر می‌گردد.

۱- عن ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليس منا من ضرب الحدود وشق المحبوب. رسول خدا صلى الله عليه و سلم فرمود: از ما نیست کسی که به هنگام مصیبت سیلی به صورت خود زند و گریبان خود را پاره کند.

۲- و عن ابی امامة ان رسول الله (ص) قال: لمن الله الخامشة وجهها و الشاقة جيبها و الداعية بالويل و الثبور. پیامبر(ص) فرمود: خدا لعنت کند آن زنی را که در مصیبت صورت خود را بخرشد، و گریبان خویش را پاره کند، و فریاد وای و ثبور سر دهد «ثبور یعنی هلاکت»

۳- و عنه (ص) انه نهی ان تتبع جنازة معهارة. پیامبر(ص) از داد و فریاد کردن بدنبال جنازه نهی فرمود.

۴- از عمر بن شعیب نقل شده است که پنج چیز است که باعث خشم و غضب خدا است: ۱- غذا خوردن در غیر گرسنگی ۲- خوابیدن در غیر موقع خستگی ۳- خندیدن در غیر وقت تعجب از چیزی ۴- داد و فریاد به هنگام مصیبت ۵- ساز و برگ نواختن به هنگام نعمت

۵- یحیی بن خالد گفت: مردی به خدمت رسول خدا صلى الله عليه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا آن چیزی که اجر و پاداش مصیبت را از بین می برد چیست؟ حضرت فرمود: دست راست به هنگام مصیبت به عنوان ناراحتی به دست چپ زدن اجر مصیبت را نابود می کند و بعد فرمود: صبر حقیقی در صدمه و مصیبت اول است، هر کس صبر کند و به مصیبت راضی شود خدا از او راضی می گردد و هر کس از مصیبت ناراحت شود و بکار خدا اعتراض کند خدا نیز از او ناراحت می شود.

۶- ام سلمه می گوید: وقتی شوهرم ابوسلمه وفات کرد من گفتم غریب شدم و در سرزمین غربت گریه زیادی خواهم کرد همین که آماده گریه کردن شدم زنی آمد و خواست با من گریه کند پیامبر خدا صلى الله عليه و آله جلوی آن زن را گرفت و فرمود: آیا می خواهی شیطان را در خانه ای داخل کنی که خداوند او را از آن خانه بیرون کرد. ام سلمه گفت: وقتی پیغمبر صلى الله عليه و آله این را فرمود، من از گریه کردن خودداری کردم.

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: بدترین جزء و بیتابی این است که انسان به هنگام مصیبت فریاد ویل و عویل برآورد یعنی بگو ای وای ای داد و لطمه به صورت و سینه اش بزند و موی سرش را بکند. و هر کس در مصیبت آه و ناله بر پا کند صبر را رها کرده است و هر کس صبر کند و استرجاع نماید یعنی بگوید انا لله و انا الیه راجعون و خداوند عزوجل را حمد و ثنا گوید چنین شخصی از کار خدا راضی است و اجرش با خدا است. ۸- امام صادق علیه السلام از پیامبر صلى الله عليه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ضربت زدن مرد با دست خود بر ران باعث از بین بردن اجر و پاداش است.

فصل: در مورد فضیلت و استجاب استرجاع

این فصل در مورد فضیلت و استجاب استرجاع است و در این زمینه چند نمونه از آیات و احادیث ذکر می گردد.

۱- مستحب است که مصیبت زده به هنگام مصیبت استرجاع نماید یعنی بگوید: انا لله و انا الیه راجعون ما از آن خدائیم و به سوی او مراجعت خواهیم کرد. خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ «سوره بقره آیه ۱۵۶ و ۱۵۷» یعنی «صابران» کسانی هستند که وقتی مصیبتی به آنها برسد می گویند: ما به فرمان خدا آمده ایم و به سوی او رجوع خواهیم کرد اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حال آنان شده و آنها هستند هدایت یافتگان.

۲- پیامبر صلى الله عليه و آله فرمود: چهار خصلت است که در هر کس باشد او در بزرگترین نور الهی است، و آن چهار خصلت عبارتند از:

۱- کسی که عصمت و نگهداری کارش شهادت بیگانگی خدا و رسالت من باشد یعنی گواهی بیگانگی خدا و رسالت من او را محافظت می کند.

۲- کسی که مصیبتی به او برسد بگوید: انا لله و انا الیه راجعون

۳- کسی که خیری به او رسد بگوید: الحمد لله رب العالمین

۴- کسی که گناه و خطائی از او سر بزند بگوید: استغفرالله ربی و اتوب الیه

۳- امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی در جهان به مصیبتی گرفتار نشود که هنگام ورود آن مصیبت انا لله و انا الیه راجعون گوید جز اینکه پروردگار گناهان گذشته او را خواهد بخشید. البته گناهان صغیره نه آن گناهان کبیره‌ای که خداوند وعده آتش بر آنها داده است و دخول بر دوزخ را بر مرتکبین آنها اگر بدون توبه بمیرند حتمی ساخته، و نیز حضرت فرمود: تا آخر عمر خویش هرگاه یاد آن مصیبت افتد و این کلام را بر زبان سازد و خدا را بدان سپاس گوید، ایزد متعال گناهانی که در میان این دو استرجاع از او سر زده همه را عفو می‌فرماید به جز گناهان کبیره.

این دو روایت را مرحوم صدوق در کتاب خصال و ثواب الاعمال ذکر کرده است ولی روایت دوم را شیخ کلینی به استناد از معروف بن خربوذ که یکی روات می‌باشد از امام باقر نقل کرد ولکن در آن روایت گناهان کبیره را استثناء نکرده است. ولی در کتاب ثواب الاعمال روایت با سند مذکور آمده و گناهان کبیره را استثناء کرده است.

۴- شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هر کس یاد مصیبتش افتد ولو اینکه از آن مصیبت گذشته باشد و این کلمات بر زبان جاری کند: انا لله و انا الیه راجعون الحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی و اخلف علی افضل منها. پاداش او مانند پاداش اول مصیبت خواهد بود.

۵- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مسلمانی به هنگام مصیبت این کلمات را بر زبان جاری سازد خداوند بهتر از آنچه از او گرفته است به او عطاء می‌کند و آن کلمات این است: انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها. ام سلمه گفت: ابوسلمه شوهرم وفات کرد من این دستور العمل پیامبر صلی الله علیه و آله را بر زبان جاری ساختم و با خود گفتم کدامیک از مسلمین از شوهرم بهتر است که خدا عوض او را به من عطاء کند زیرا اولین کسی است که به سوی رسول خدا هجرت کرد یعنی در میان مسلمانان از او بهتر یافت نمی‌شود ولی وعده خدا محقق گردید و خداوند عوض شوهر سابقم ابوسلمه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به من عطاء فرمود: که اشرف مخلوقات است.

۶- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه فرزند بنده خدا بمیرد خداوند متعال به ملائکه می‌فرماید: آیا فرزند بنده‌ام را از او گرفتید می‌گویید بلی می‌فرماید: هنگامی که فرزندش را گرفتند بنده‌ام چه می‌گفت؟ ملائکه گویند: حمد و ستایش تو را می‌نمود و استرجاع می‌کرد. خداوند به ملائکه خطاب می‌فرماید: خانه‌ای در بهشت برای بنده‌ام بنا کنید و آن را خانه حمد نام دهید. این روایت و امثال این را مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام و او از پیامبر (ص) روایت کرده است.

فصل: نوحه سرائی برای مردگان

این فصل در مورد نوحه سرائی برای مردگان است و اینکه نوحه سرائی اگر با سخن نیکو و راست باشد جایز است یعنی نوحه سرائی اولاً باید با داد و فریاد و جزع و فزع نباشد و دیگر آنچه در مورد فضائل و مناقب آن مرده گفته می‌شود راست باشد یا اینکه اعتماد داشته باشد که راست است و گرنه اگر با داد و فریاد و جزع باشد یا آنچه در مورد فضائل آن میت گفته می‌شود دروغ باشد مسلم جایز نیست بلکه حرام است و باعث از بین رفتن اجر می‌گردد و در این زمینه نیز شواهد مختصری از رفتار معصومین علیهم السلام ذکر می‌گردد.

از انس بن مالک روایت است که گفت: چون از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله فارغ شدیم حضرت فاطمه علیه السلام سوی من آمد و گفت: ای انس چگونه نفس شما را همراهی کرد که خاک بصورت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بریزد سپس گریست و فرمود: یا ابتاه اجاب ربا دعاه یا ابتاه من ربه ما ادناه.

یعنی ای پدر که دعوت پروردگارت را اجابت کردی پدر جان چقدر به پروردگارت نزدیکی «ای دو جهان زیر زمین از چه خاک نه خاک نشین از چه» و در روایت معتبر آمده است که آن مخدره مشتی از خاک پاک آن قبر مطهر گرفت و بر دیدگان خود گذاشت و گفت: ما ذا علی من شم تربة احمد ان لایشم مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لو آنها صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی سزاوار است کسی که تربت احمد را بوئید در طول روزگار عطری نبوید ناگواریها و مصائبی بر من اصابت کرده که اگر بر روزهای روشن وارد شده بود شب تار می گردید.

۲- دلیل دیگر بر تجویز نوحه سرائی این است که همانطور قبلا گفته شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله به عده ای از انصار که برای شهداء خود در جنگ احد گریه می کردند فرمود: عمویم حمزه گریه کننده ندارد و خود حضرت نیز گریست. حضرت با این عمل هم گریه و نوحه خانواده شهداء را تأیید کرد و هم تلویحا دستور داد که بر عمویم حمزه نیز گریه کنند.

۳- سومین دلیل بر تجویز نوحه سرائی این است که وقتی مغیره وفات کرد ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که برای مغیره نوحه سرائی کند پیغمبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داد، که او در وفات پسر عمویم مرثیه خوانی کند و ام سلمه چند بیت شعر بعنوان مرثیه در مرگ مغیره گفت و پیامبر تا پایان نوحه سرائیش ناظر بود و ایرادی از ام سلمه نگرفت و سخنی نفرمود و بدین وسیله کار ام سلمه را تأیید و تقریر کرد.

وصیت امام باقر علیه السلام در مورد عزاداری و ماتم خود

۴ - چهارمین دلیل بر تجویز نوحه سرائی برای میت این است که ابن بابویه از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت وصیت کرد که ده سال در موسم حج در منی برای او گریه و نوحه سرائی کننده، و رسم ماتم را تجدید نمایند و بر نمایند و بر مظلومیت آن حضرت گریه و زاری کنند.

۵- دلیل پنجم بر جائز بودن نوحه سرائی برای صلوات این است که یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام به من وصیت کرد و فرمود: ای جعفر مقداری از مال مرا وقف کن برای ندبه کنندگان که مدت ده سال در منی موسم حج بر من ندبه و گریه کنند.

علماء گفته اند مقصود امام از این وصیت این بود که مردم بدین وسیله از فضائل و مناقب و مصائب و مشکلاتی که از طرف حکام وقت بر آنها وارد می شد آگاه کردند تا از آنها پیروی کنند زیرا بعد از مرگ تقیه ای در کار نیست یعنی در زمان حیات امام علیه السلام بازگو کردن فضائل و مظلومیت او غدقن و ممنوع بود ولی حالا که از دنیا رفت آن ممنوعیت بر داشته شده است (تا اینجا چند نمونه در تجویز نوحه سرائی برای اموات ذکر گردید و معلوم شد که نوحه سرائی و مرثیه سرائی و گریه بر اموات ما دامی که متضمن داد و فریاد و جزع و فرغ و اکاذیب نباشد مانعی ندارد بلکه اگر در میت صفات نیکویی باشد و ذکر آنها باعث تشویق و ترغیب دیگران بر آن صفات نیکو می شود ممدوح است)

نوحه سرائی باطل و حرام

نوحه سرائی باطل و حرام این است که برای میت صفاتی ذکر کند که در او نبوده است مثلاً به مرد بخیل گفته شود کریم یا به مرد ترسو گفته شود شجاع و... و با اینکه زنها در نوحه خوانی طوری صدایشان را بلند کنند که مرد نامحرم بشنود و یا لطمه و خراش به صورت وارد کنند و یا موی سر را بکنند و امثال اینها، از مواردی است که در شرع مقدس اسلام ممنوع شده و حرام می باشد و باعث از بین رفتن اجر مصیبت است و

احادیثی که از پیغمبر (ص) در مذمت و نهی از نوحه سرائی وارد شده ناظر به این قسم از نوحه سرائی است و چند نمونه از آن احادیث در اینجا ذکر می‌گردد.

۱- قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: انا بری ممن خلق و صلق پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من بیزارم از کسی که در مصیبت موی سرش را بکند و صدای گریه و ناله‌اش را بلند کند.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام شهادت جعفر بن ابی طالب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: دخترم در شهادت جعفر طیار ویل و نکل و حرب که به هنگام مصیبت می‌گویند مگو و آنچه که تو گفتی و درست بود (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست بدین وسیله به زنها توجه دهد تا همانند دخترش فاطمه نوحه سرائی نکنند).

۳- ابو مالک اشعری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که آن حضرت فرمود: زنی که در مصیبت نوحه سرائی کند البته منظور نوحه سرائی باطل می‌باشد اگر بدون توبه بمیرد و در روز قیامت با لباس قطران محشور می‌شود. قطران ماده‌ای است سیاه و رنگ مانند قیر و بدبو و قابل اشتغال و این در قیامت لباس مجرمین است که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: **سَرَابِلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ** یعنی لباس مجرمین از قطران است. «سوره ابراهیم آیه ۵۰».

۴- عن ابی سعید الخدری لعن رسول الله صلی الله علیه و آله الناحیه و المستمعه. پیامبر صلی الله علیه و آله زن نوحه کننده و زنی را که صدایش به هنگام نوحه سرائی بگوش مرد نامحرم برسد لعنت کرده است.

۵- و عنه (ص) لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب. پیغمبر (ص) فرمود: از ما نیست کسی که در مصیبت صورت خود را بزند و موی سر خویش را بکند.

همان طور قبلا گفته شد مقصود حضرت نهی از مطلق نوحه سرائی نیست بلکه منظور حضرت نوحه سرائی باطل است زیرا قبلا احادیثی از آن حضرت در تجویز نوحه سرائی ذکر گردید. خلاصه اینکه اخبار و احادیثی که نوحه سرائی را جایز می‌داند منظور نوحه سرائی قسم اول است و اخبار و احادیثی که از آن نهی کرده است منظور نوحه سرائی قسم دوم یعنی نوحه سرائی باطل است.

پایان باب چهارم

خاتمه

خاتمه کتاب مشتمل است بر چند فائده مهم مانند تسلیت دادن به مصیبت دیده و کیفیت و ثواب آن و شرکت در تشییع جنازه و کفن و دفن مسلمان و امثال اینها و در این زمینه احادیث زیادی ذکر می‌گردد.

اهمیت و فضیلت تسلیت به مصیبت زده

تسلیت و دلداری به مصیبت زده از مستحبات موکد است، و آن این است که به مصیبت دیده صبر و دلداری دهد و ناراحتی او را فرو نشاند. مثلا به او بگوید این گونه پیش آمده از مقدرات الهی و مطابق عدل و حکمت او است و نیز وعده‌هایی که خداوند به صابران و مصیبت دیدگان داده است یاد آوریش نماید و برای میت و صاحب عزا دعا کند. و در مورد استجاب و ترغیب تسلیت احادیث زیادی وارد شده است، و از جمله آنها این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از اصحاب فرمود: آیا می‌دانی حق همسایه چیست؟ عرض کرد نه.

حضرت فرمود: حق همسایه این است که اگر از تو درسی خواست بدادش برسی و اگر قرض خواست قرضش دهی و اگر فقیر شد به نزدش بروی و اگر مصیبتی بر او رسید تسلیتش دهی و اگر خیر و خوشی به او رسید تهنیتش گوئی و اگر مریض شد عیادتش کنی و اگر مرد همراه جنازه بروی و او را تشیع کنی و ساختمان خود را از ساختمان او فراتر نبری که جریان باد را بر او مسدود نمائی مگر به اذن و رضایت او و هرگاه میوه خریدی به او هدیه کنی و گرنه آن میوه را پنهانی به طوری که او نبیند به منزل بیاوری و ناراحت شوند و با بو و طعم دیگ غذایت باعث اذیت او نشوی مگر اینکه از آن غذا به او نیز بدهی.

ثواب تسلیت به مصیبت دیده

احادیث و روایاتی که درباره ثواب و پاداش تسلیت به مصیبت زدگان و صاحب غذا رسیده است بسیار است و ده حدیث از آنها در اینجا می‌گردد.
۱- عن ابن مسعود عن النبی (ص) قال: من عربی مصابا فله مثل اجره. ابن مسعود از بنی اکرم (ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: هر کس مصیبت دیده‌ای را تسلیت دهد مانند مصیبت دیده در نزد خدا اجر خواهد داشت.

۲- عن جابر بن عبدالله رضی الله قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من عزی مصابا کان له مثل اجره من غیر ان ینقصه الله من اجره شیئا و من کفن مسلما کساه الله من سندس و استبرق و حریر، و من حفر قبر المسلم بنی له بیتا فی الجنة، من انظر معسرا اظلمه الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله.

جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هر کس صاحب عزائی را تسلیت دهد خداوند متعال مثل ثواب و پاداشی که به صاحب عزا می‌دهد به او هم عطا می‌کند بدون اینکه خداوند چیزی از اجر مصیبت دیده کم نماید. و کسی که میت مسلمانی را کفن کند خداوند او را از لباسهای سندوس و استبرق و حریر بهشتی می‌پاشند، و کسی که برای مرده مسلمانی قبر بکند خداوند خانه‌ای در بهشت برای او می‌سازد، و هر کس بدهکار تهی دست را مهلت دهد خداوند او را در سایه رحمت خویش جای دهد در روزی که سایه‌ای جز سایه رحمت او نیست و پناهگاهی جز خدا نیست.

ثواب دلداری دادن به محزون

۳- و عن جابرا یضار فعه، من عزی حزینا البسه الله عزوجل من لباس التقوی و صلی علی روحه فی الارواح.

و نیز جابر از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: هر کس محزون و دل سوخته‌ای را دلداری دهد خداوند او را لباس تقوی می‌پوشاند و روحش را در زمره ارواح پاکان داخل می‌نماید.

ثواب مصاحفه هنگام تعزیت

۴- و سئل النبی (ص) عن التصافح فی التعزیه فقال: هو سکن للمؤمن و من عزی مصابا فله مثل اجره.

از رسول خدا (ص) در مورد مصاحفه یعنی دست بهم دادن به هنگام تسلیت سوال کردند، حضرت فرمود: مصاحفه خوب است و باعث سکون و آرامش مؤمن می‌گردد. و هر کس مصیبت دیده‌ای را تسلیت و آرامش دهد برای او است در نزد خدا مثل اجر مصیبت دیده و تسلیت دهنده مانند مصیبت دیده نزد خدا اجر و پاداش دارد.

اجر و پاداش عیادت مریض

۵- و ایضا از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: من عاد مریضا فلا یزال فی الرحمه حتی اذا قعد عنده استنقع فیها ثم اذا قام من عنده فليل یزال یخوض فیها حتی یرجع من حیث خرج، و من عزى اخاه المؤمن من مصیبتہ کساه الله عزوجل من حلل الکرامه یوم القیمه.

کسی که مریضی را عیادت کند از موقعی که حرکت می‌کند و می‌رود نزد مریض و می‌نشیند و سپس حرکت می‌کند می‌آید تا به مکانی که به عبادت او رفته است برسد همواره مشمول رحمت خاص خدا است و کسی که برادر مؤمن مصیبت دیده‌اش را تسلیت دهد خداوند عزوجل در روز قیامت او را از لباس و زیورهای کرامت می‌پوشاند.

پاداش تسلیت به زن جوان مرده

۶- و عن ابی برده قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من عزى ثکلی کسی بردا فی الجنة.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس زن جوان مرده را تسلیت دهد لباس ذیقیمت برد بهشتی را در بهشت بر او می‌پوشاند.

۷- و عن انس قال: قال رسول الله: من عزى اخاه المؤمن من مصیبتہ کساه الله عزوجل حله خضراء یحبربها یوم القیمه فقیل یا رسول الله ما یحبربها یوم القیمه قال یغیط بها.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برادر مؤمنش را در مصیبتش تسلیت دهد خداوند عزوجل در قیامت جامه‌ای سبزه بر او می‌پوشاند که مردم نسبت به آن لباس غبطه می‌برند.

۸- و روی ان داود علیه السلام قال: الهی ماجزاء من یعزى الحزین و المصاب ابتغاء مرضاتک؟ قال: جزائه ان اکسوه داء من اردیه الایمان استره من النار و ادخله به الجنة قال: یا الهی فما جزاء من شیع الجنائزا بتغاء مرضاتک؟ قال: جزائه ان تشیعه الملائکه یوم یموت الی قبره ان اصلی علی روحه علی الارواح.

در روایت است که حضرت داود علیه السلام در مناجاتش با خدای خویش چنین گفت: پروردگار را پاداش و ثواب کسی که برای رضای تو به محزون و مصیبت دیده تسلیت گوید چیست؟ خطاب رسید که پاداشش این است که او را لباس امن و امان می‌پوشانم و از آتش جهنم حفظش می‌کنم و او را داخل بهشت می‌نمایم. سپس حضرت داود علیه السلام عرض کرد پروردگار پاداش کسی که جنازه‌های مؤمنین را برای رضای تو تشیع کند چه خواهد بود؟ خطاب رسید که پاداشش آن است که روزی بمیرد ملائکه او را تا کنار قبرش تشیع می‌کنند و روحش را در زمره ارواح پاکان داخل می‌کنند.

ثواب عیادت مریض و تشیع جنازه

۹- روی ان موسی علیه السلام: سئل ما لعائد المریض من الاجر قال: ابعث له عند موته الملائکه یشیعونه الی قبره و یونسونه الی المحشر قال: یا رب فما لمعزى الثکلی من الاجر؟ قال: اظله تحت ظلی ای ظل العرش یوم لا ظل الاظلی.

در روایت است که حضرت موسی علیه السلام عرض کرد پروردگارا برای عیادت کننده مریض چه اجر و پاداشی است؟ خطاب رسید که ای موسی اجر و پاداش عیادت کننده مریض این است که وقتی بمیرد ملائکه را به تشیع جنازه‌اش می‌فرستم که جنازه‌اش را تا قبرش تشیع کنند. موسی عرض کرد پروردگارا کسی که مادر داغیده‌ای را تسلیت گوید چه اجری خواهد داشت؟ خطاب رسید که تسلیت دهنده را در روز قیامت زیر سایه رحمت یعنی سایه عرش پناه می‌دهم روزی که هیچ سایه‌ای نیست جز سایه رحمت من.

۱۰- روی ان ابراهیم علیه السلام سئل ربه قال: یا رب ما جزاء من سال الدمع عن وجهه من خشیتک؟ قال: صلواتی و رضوانی. قال فما جزاء من یصبر الحزین ابتغاء وجهک؟ قال السوه ثوبا من الايمان ینبو بهما فی الجنة و یتقی بها من النار. قال: فما جزاء من سدد الاملة ابتغاء وجهک قال: اقیمه فی ظلی و ادخله حینتی قال: فما جزاء من یتبع الجنازه ابتغاء وجهک؟ قال: تصلی ملائکتی علی جسده و تشیع روحه.

روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگارش سوال کرد پروردگارا پاداش کسی که از خشیت تو اشک از دیدگانش جاری شود چیست؟ خطاب آمد پاداشش رحمت و رضوان من است. ابراهیم (ع) عرض کرد: پاداش کسی که محزون و دلسوخته را به خاطر رضای تو صبر و دلداری دهد چه خواهد بود؟ خطاب آمد پاداش او آن است که لباسی از ایمان بر او می‌پوشانیم و او را در پوشش امن و امان قرار می‌دهم که بدان در بهشت جایگزین گردد و از آتش جهنم حفظ شود حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا پاداش کسی که زن شوهر مرده را برای رضای تو تسلیت و دلداری دهد چیست؟ خداوند متعال فرمود: پاداشش آن است که او را در سایه رحمت خود جای می‌دهم و او را داخل بهشت خودم می‌گردانم. ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا پاداش کسی که برای رضای تو تشیع جنازه کند چیست؟ خداوند متعال فرمود: پاداشش آن است که وقتی بمیرد ملائکه من بر بدنش نماز می‌خوانند و روحش را تشیع می‌کنند.

فصل: کیفیت تسلیت و تهنیت گفتن

این فصل در مورد کیفیت و چگونگی تسلیت است در مورد کیفیت تسلیت مختصرا در حدیث مصافحه گذشت که اصحاب از پیامبر سوال کردند مصافحه با صاحب عزا چگونه است حضرت فرمود: باعث آرامش قلب مؤمن است. و نیز مطالبی در این زمینه ذکر می‌گردد که باعث شفاء سینه‌ها و آرامش قلبها شود انشاء الله. (در این فصل نیز چند حدیث و روایت از معصومین علیهم السلام ذکر می‌گردد).

۱- عن علی علیه السلام قال: کان رسول الله (ص) اذا عزی قال: اجرکم الله و رحملم، و اذا هنی قال: بارک الله لکم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: هرگاه رسول خدا (ص) به مصیبت دیده تسلیت می‌داد می‌فرمود: اجرکم الله و رحمکم و هرگاه به کسی تهنیت می‌داد می‌فرمود: بارک الله لکم و بارک الله علیکم.

تسلیت نامه پیامبر (ص) به معاذ

۲- و روی انه توفی لمعاذ و لدفا شتد وجده علیه فبلع ذالک النبی صلی الله و علیه و اله فکتب الیه بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی معاذ. سلام علیک، فانی احمدالله الذی لا اله الا هو اما بعد، اعظم الله لک الاجرو الهمک الصبر و رزقنا و ایاک الشکر، فان انفسنا و اهلینا و موالینا و اولادنا من مواهب الله عزوجل الهنیئة و عواریه الستودعة نمتع بها الی اجل معلوم و نفیض لوقت معدود ثم افترض علینا الشکر اذا اعطانا و الصبر اذا ما ابتلانا و کان ابنک من مواهب الله الهنیئة و عواریه المستودعة متعک الله به فی غبطة و سرور و قبضة منک باجر کثیر والصلوة و الرحمة و الهدی ان صبرت و احتسبت فلا تجمعن علیک مصیبتین فیحبط لک اجرک و تندم علی ما فاتک فلو قدمت علی ثواب مصیبتک علمت ان المصیبة قصرت فی جنب الله عن الثواب فتنجز من الله موعوده و لیذهب اسفک علی ما هو نازل بک فکان قدر قد نزل علیک، و السلام.

در روایت است که چون فرزند معاذ وفات یافت معاذ به شدت متأثر و ناراحت شد وقتی که خبر ناراحتی معاذ به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید حضرت نامه‌ای به معاذ نوشتند و آن نامه این چنین است. بسم الله الرحمن الرحیم از طرف محمد رسول خدا به معاذ سلام علیک، سلام بر تو ای معاذ حمد و ستایش می‌کنم خدائی را که جزا و معبودی نیست اما بعد از حمد و ستایش. ای معاذ خداوند اجر تو را در مصیبت مرگ فرزندت بزرگ و عظیم قرار دهد و صبر و بردباری را به تو الهام فرماید و شکر و سپاسگزاری را نصیب ما و تو بفرماید زیرا ما اهل و عیال و دوستان و اولاد ما

همه و همه از مواهب خداوند عزوجل و از امانتها و ودیعه هائی است که در مدت معین و محدودی در دست ما امانتند و ما از آنها بهرمنده می‌شویم (هر وقت مدت امانت داری به پایان رسید صاحب امانت امانتش را می‌برد) سپس بر ما واجب کرده است که در برابر نعمتها شکر کنیم و در برابر بلاها صبر نمائیم.

و فرزند تو یکی از مواهب و ودیعه‌ای بود که خداوند مدتی تو را از آن بهرمنده و مسرور نمود و سپس امانتش را گرفت و در مقابل آن اجر کثیر و صلوات و رحمت و هدایت^۱ به تو عطاء می‌فرماید به شرطی که در فقدان او صبر کنی و این مصیبت را به حساب خدا بگذاری و برای رضای او این سختی را تحمل کنی. پس ای معاذ بر اثر بی صبری و بیتابی دو مصیبت برای خودت فراهم نکن که اجرت از بین برود و بر آنچه از دست رفته است پشیمان شوی (یعنی اگر بی صبری و جزع و فزع کنی به دو مصیبت مبتلا می‌شوی یکی داغ فرزند و دیگری از بین رفتن اجر که به مراتب از داغ فرزند بزرگتر است)

پس اگر بر ثواب مصیبت خویش اقدام نمائی و صبر بردباری پیشه کنی خواهی فهمید که مصیبتت در برابر پاداشی که خدا عنایت می‌فرماید بسیار ناچیز است و خداوند به وعده خود وفا خواهد کرد. بنابراین باید تاسف و ناراحتی تو از بین برود و آنچه بر تو وارد شده است از مقدرات الهی است. و السلام.

تسلیت جبرئیل (ع) به اهل بیت (ع) هنگام رحلت پیامبر (ص)

۳- و عن ابی‌عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن ابیه جدّه قال: لما توفی رسول الله (ص) جاء جبرئیل علیه السلام و النبی مسجی و فی البیت علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة الایه الا ان فی الله عزوجل عزاء من کل مصیبه و خلفا من کل هالک و درکا لما فات فبالله عزوجل فثقوا و ایاه فارجوا فان المصائب من حرم الثواب هذا اخر و طی فی الدنیا.

امام صادق علیه السلام فرمود: همان موقعی که رسول خدا ص الله رحلت فرمود جبرئیل علیه السلام آمد در حالی که روی بدن شریف آن حضرت پارچه‌ای بود و در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی نبود جبرئیل به ایشان سلام کرد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت النبوه، سلام بر شما ای خاندان رسالت.

و بعد این آیه را تلاوت کرد **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...** «سوره آل عمران آیه ۱۵۸» یعنی هر کسی مزه مرگ را خواهد چشید و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهد گرفت.

سپس گفت: خداوند هر مصیبتی به کسی وارد کند در برابر آن تسلیت و دلداری به مصیبت زده می‌دهد (یعنی اگر چه مصیبت فراغ پیغمبر (ص) برای شما از اعظم مصائب است و لکن خدا به شما آن چنان صبر و تحملی عطاء می‌کند که بتوانید این مصیبت عظمی را تحمل کنید) و هر چه از دست انسان برود خداوند تدارک و جبران می‌نماید. پس فقط به خداوند عزوجل اعتماد نمائید و بسوی او امیدوار باشید زیرا مصیبت دیده حقیقتی کسی است که بر اثر جزع و فزع و بیتابی از ثواب و پاداش مصیبت محروم گردد.

تسلیت ملائکه به اهل بیت پیامبر (ص)

^۱ . اشاره است به آیه ۱۵۷ سوره بقره که می‌فرماید: اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهدون. که در این آیه خداوند صلوات و رحمت و هدایت خویش را به مصیبت دیدگان صابر داده است.

۴- و عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه قال: لما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله عزتهم الملائكة يسمعون الحس و لا يرون الشخص فقالوا: السلام عليك اهل البيت و رحمة الله و بركاته. ان في الله عزوجل عزاء من كل مصيبة و خلفا من كل هالك فبالله فتقوا فاياهم فارجوا فانما المحروم من حرم الثواب و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود ملائکه به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله تسلیت گفتند اهل بیت صدای ملائکه را می شنید ولی کسی را نمی دیدند ملائکه چنین می گفتند: السلام عليكم يا اهل البيت و رحمة الله و بركاته، همانا از جانب خداوند هر مصیبتی را تسلیتی است و از هر هلاکت نجاتی است یا برای هر فوت شده ای جانشین و عوضی است پس فقط به خداوند عزوجل اعتماد کنید و به سوی او امیدوار باشید زیرا مصیبت دیده آن کسی است که بر اثر جزع و فرغ از ثواب محروم گردد و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

تسلیت حضرت خضر (ع) به اصحاب پیامبر (ص)

۵- و روى البيهقى فى الدلائل قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله احدق به اصحابه فبلوا حوله فاجتمعوا فدخل رجل اشهب اللحية صبيح الوجه فتخطى رقابهم فبكى ثم التفت الى اصحاب رسول الله (ص) فقال ان فى الله عزاء من مصيبة و عوضا من كل فائت و خلفا من كل هالك فالى الله فانيبوا و الى الله فارغبوا و نظره اليكم فى البلاء فانظروا افان المصائب من لم يوجروا نصرف فقال: بعضهم اتعرفون الرجل فقال: على (ع) نعم هذا اخو رسول الله صلى الله عليه وآله الخضر ا عليه السلام.

بيهقی در کتاب دلائل روایت می کند و می گوید: وقتی که روح مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض شد و از این جهان فانی به جهان ابدی رحلت فرمود اصحاب به دور آن حضرت حلقه زدند و گریه می کردند که ناگهان دیدند مردی ریش سفید با سیمای زیبا و نورانی وارد شد و با آنها مشغول گریه شد سپس رو به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: هر مصیبتی را از جانب خدا تسلیتی است و از هر فوت شده ای عوضی است و از هر هلاکتی نجاتی است.

پس به سوی خدا انا به کنید و به طرف او میل و رغبت پیدا کنید و همان گونه که او در بلاء به شما توجه و عنایت دارد شما نیز به او توجه نمائید زیرا مصیبت دیده آن کسی است که پاداش نداشته باشد ولی چیزی که پاداش دارد مصیبت محسوب نمی شود و شخص پاداش گیرنده در واقع مصیبت زده نیست بلکه مصیبت زده حقیقی کسی است که بر اثر جزع و فرغ پاداش خود را ناپود کند و این کلمات را آن پیرمرد خوش سیما گفت و رفت یکی از اصحاب گفت آیا این پیرمرد را شناختید؟ حضرت علی (ع) فرمود: بلی این مرد برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت خضر علیه السلام بود.^۱

فصل: احادیث و قضایائی در مورد مصائب

در این فصل نیز احادیث و قضایائی در مورد مصائب ذکر می گردد.

۱- عن ابن عباس رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص) اذا اصاب احدكم مصيبة فليذكر مصيبتة لي فانها اعظم المصائب.

ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هرگاه برای هر یک از شما مصیبتی پیش آمده است مصیبت مرا بیاد آورد تا مصیبت خود را فراموش کند زیرا مصیبت من از بزرگترین مصائب است فقدان آن حضرت از همه مصائب بزرگتر است.

^۱ . بیهقی از علماء اهل سنت است او مردی زاهد و یکم دنیا قانع بود. وقتی از او سوال کردند آیا معاویه به خاطر جنگ با علی از ایمان بیرون رفته است یا نه؟ در جواب گفت: معاویه وارد ایمان نشده بود تا از آن بیرون رفته باشد بلکه در زمان رسول خدا از کفر به نفاق وارد شد و سپس به همان کفر اصلی برگشت. بیهقی صاحب تالیفاتی است مانند سنین کبیر و سنین صغیر و دلائل النبوه و شعب الایمان، او در سال ۴۵۸ در نیشابور مرد و او را به بیهق بردند بیهق مکانی است نزدیک سبزوار مشاهیر دانشمندان اسلام ج ۳ ص ۱۰۷.

هنگام مصیبت پیامبر را بیاد آورید

۲- و عنه صلی الله علیه و آله: من عظمت مصیبه فلیذکر مصیبه بی فانها ستهون علیه.

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: هر کس مصیبتش بزرگ شد بیاد آورد مصیبتی را که بر او در فقدان من وارد آمده تا آن مصیبت برای او سهل و آسان گردد.

مصیبت فقدان پیامبر (ص) از اعظم مصائب است

۳- و عنه صلی الله علیه و آله انه قال: فی مرض موته ایها الناس ایما عبد من امتی اصیب بمصیبه بعدی فلیتعز بمصیبه بی عن المصیبه التی تصیبه بغیری فان احدا من امتی لن یصاب بمصیبه بعدی اشد علیه من مصیبتی.

و ایضا از رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام مرگ روایت شده است که فرمود: ای مردم بر هر یک از امتان من بعد از من مصیبتی رسید خودش را به مصیبت فقدان من دلداری دهد زیرا انسان هرگاه مصیبت بزرگ برایش رخ دهد مصائب کوچک را فراموش می کند و هر وقت مصیبت فقدان و فراق پیغمبر صلی الله علیه و آله را به یاد آورد تمام مصائب دیگر را فراموش می کند زیرا فقدان پیغمبر از بزرگترین مصائب است لذا پیغمبر اسلام فرمود: بر هیچ یک از امتان من بعد از من مصیبتی بر او وارد نمی آید که از مصیبت فقدان من بزرگتر باشد.

تسلیت نامه امام حسن (ع) به امام حسین (ع) در شهادت پدر

۴- و عن عبدالله بن الولید باسناده لما اصیب علی (ع) بعثنی الحسن الی الحسین (ع) و هو بالمدائن فلما قراء الکتاب قال: یا لها من مصیبه ما اعظمها مع ان رسول الله قال: من اصیب منکم بمصیبه فلیذکر مصابی فانه لن یصاب بمصیبه اعظم منها.

عبدالله بن ولید می گوید: وقتی که حضرت علی (ع) به شهادت رسید امام حسن علیه السلام نامه ای نوشت و به من داده که ببرم به مدائن به امام حسین علیه السلام بدهم و من نامه را بردم مدائن به خدمت امام حسین علیه السلام دادم وقتی که امام حسین نامه برادرش را خواند و از شهادت پدرش مطلع شد گفت چه مصیبت بزرگی بر من وارد شده با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که مصیبتی بر او وارد می شود مصیبت مرا بیاد آورد زیرا هیچ مصیبتی از مصیبت فقدان پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگتر نیست (یعنی بعد از فقدان جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله فقدان پدرم از بزرگترین مصائب است).

مصیبت حقیقی آن است که مصیبت دیده از اجرش محروم گردد

۵- و روی اسحاق بن عمار الصادق علیه السلام انه قال: یا اسحق لا تعدن مصیبه التی اعطیت علیها الصبر و استوجبت من الله عزوجل الثواب انما المصیبه التی یحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم یصبر عند نزولها.

اسحق بن عمار از امام صادق (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ای اسحق آن مصیبتی را که در برابر آن صبر نمودی و سزاوار ثواب از طرف خدا شدی مصیبت مشمار بلکه مصیبت آن است که صاحب آن از اجر و ثواب آن محروم گردد و آن وقتی است که در برابر آن مصیبت صبر نکنند و بر اثر جزع و فزع اجر خودش را نابود کند.

فرمایش امام صادق ع به کسی که از مصیبت خود شکایت می کرد

۶- و عن ابی میسرۀ قال: کنا عندابی عبدالله علیه السلام فجاء رجل و اشتلی الیه مصیبتہ فقال له اما انک ان تصبر توجرو الاتصبر یمضی علیک قدر الله عزوجل الذی قدر علیک و انت مذموم.

از ابو میسره روایت شده است که می‌گوید: ما در خدمت امام صادق (ع) بودیم که مردی آمد و از مصیبت خود نزد آن حضرت شکایت کرد حضرت به آن مرد فرمود: مگر نمی‌دانی که اگر صبر کنی در نزد خدا ما جوری و اگر صبر نکنی آن مقدراتی که خداوند عزوجل برایت معین کرده است بر تو جاری می‌شود در حالی که تو در نزد خدا مذمومی یعنی چه صبر کنی و چه نکنی در هر دو صورت آن مقدرات بر تو جاری می‌شود ولیکن اگر صبر کنی در نزد خدا اجر داری ولی اگر صبر نکنی نه تنها اجر نداری بلکه منفور درگاه خداوند می‌شوی.

انسان عمل خود را در قیامت مشاهده می‌کند

۷- و عن جابر رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال لی جبرئیل (ع) یا محمد عیش ما شئت فانک میت و احبب من شئت فانک مفارقة و اعمل ما شئت فانک ملاقیه.

جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: جبرئیل امین به من گفت: ای محمد (ص) هر طور که میل داری زندگی کن، اما سرانجام باید بمیری، هر که را میل داری دوست داشته باش، ولی عاقبت باید از وی جدا شوی. هر عملی را که مایلی در دنیا انجام بده، اما آنچه می‌کنی در قیامت مشاهده خواهی کرد.

داستان فقیه بنی اسرائیل و مرگ همسرش

۸- در روایت است که در قوم بنی اسرائیل مرد فقیه عابد عالم مجتهدی بود زنی داشت که بسیار مورد علاقه‌اش بود و آن زن وفات کرد و مرد فقیه از وفات همسرش بسیار اندوهناک شد و از شدت ناراحتی خانه خلوتی اختیار کرد و درب خانه را به روی خودش بست و از مردم کناره‌گیری کرد و با کسی تماس نمی‌گرفت و این خبر به گوش یکی از زنان بنی اسرائیل رسید و آن زن برای دلداری به آن مرد فقیه به طرف خانه او روانه شد، وقتی به منزل رسید به ملازمان خانه آن فقیه، گفت من سوالی دارم که باید خصوصی و شفاها از فقیه بپرسم لذا اجازه‌اش دادند که خصوصی مسئله‌اش را از او سوال کند زن وقتی وارد خانه شد گفت: من سوالی دارم و آمدم از شما استفتاء کنم فقیه گفت: سوالت چیست؟ زن گفت: من زیور آلاتی از زن همسایه‌ام عاریه گرفتم و مدتی از آن زیور آلات استفاده کردم بعد از مدتی همسایه‌ام کسی را فرستاد و گفت زیور آلتیکه نزدت عاریه بود بده و من آمدم از شما استفتاء کنم که آیا باید زیور آلات را به صاحبش رد کنم یا نه؟ فقیه گفت: بلی باید آن را به صاحبش بر گردانی.

زن گفت: به خدا قسم آن زیور آلات مدت زیادی دست من بود چرا باید به صاحبش بر گردانم چون مدت زیادی دست من بود می‌بایست مال خودم شود؟ مرد فقیه گفت: اگر مدت زیادی نزد تو است که باید سریعتر امانت را به صاحبش بر گردانی و صاحبش از تو سزاوارتر است. زن وقتی از آن فقیه اقرار گرفت که برگرداندن امانت به صاحبش لازم است و اگر صاحب امانت امانتش را برد نباید ناراحت شود به آن فقیه گفت: ای فقیه خدا تو را رحمت کند آیا ناراحتی از اینکه خداوند عزوجل عاریه و امانتش را از تو گرفت و حال اینکه خداوند از تو سزاوارتر است. آن فقیه متنبه شد و به اشتباه خود پی برد و خداوند بدین وسیله به او عنایت نمود که اشتباهش را بر طرف نماید.

تأثر حضرت سلیمان در مرگ فرزند و آمدن دو ملک

۹- از ابو درداء روایت شده است که سلیمان بن داود علیهما السلام پسری داشت و آن حضرت آن پسر را بسیار دوست می‌داشت و این پسر محبوب آن حضرت مرد و حضرت سلیمان از فوت فرزند عزیزش به شدت محزون و اندوهناک شد و خداوند متعال دو ملک را به صورت بشر برای متنبه نمودن حضرت سلیمان به نزد او فرستاد. آن دو ملک به نزد آن حضرت رفتند، حضرت سلیمان به آن دو گفت: شما چکار دارید؟ آن دو ملک که به صورت انسان بودند گفتند ما دو نفر بر سر مسئله‌ای باهم نزاع داریم و امیدیم نزد شما که نزاع ما را حل نمایید و بین ما حکم فرمائید.

حضرت سلیمان فرمود: در محکمه بنشینید و همان گونه که رسم و روش شاکی و متهم است نزاعتان را مطرح نمایید. آن دو ملک به امر سلیمان نشستند و یکی از آنها که شاکی بود گفت: من زراعتی کشت نمودم و این شخص زراعت مرا از بین برد و به من خسارت وارد کرده است و حال من ادعای خسارت می‌کنم. حضرت سلیمان علیه السلام رو کرد به متهم و گفت: شما چه می‌گوئید؟ متهم گفت: ای سلیمان او وسط راه عمومی زراعت کاشته است و من هر چه به راست و چپ خیابان نگاه کردم دیدم همه زراعت است ناچار از وسط راه عمومی که او زراعت کاشته بود عبور کردم و از این جهت به او خسارت وارد کرده‌ام و زراعت او را لگد مالی کردم.

حضرت سلیمان رو کرد به شخص شاکی و گفت: چرا در راه عموم زراعت کردی مگر نمی‌دانستی که راه مال عموم مردم است و مردم ناچارند از آن عبور و مرور کنند و مسدود کردن راه مردم جایز نیست؟ یکی از آن دو ملک به حضرت سلیمان علیه السلام گفت: ای سلیمان مگر نمی‌دانی که مرگ عموم مردم است و همه مردم ناچار باید این راه را بپیمایند. راوی حدیث می‌گوید: مثل اینکه برای حضرت سلیمان کشف شد که آن دو نفر مأمور الهی و برای تنبیه او بودند. و لذا بعد از این واقعه هیچگاه برای مرگ فرزندش اظهار ناراحتی نکرد.

۱۰- و نیز روایت شده است که: در قوم بنی اسرائیل قاضی ای بود که بر مردم قضاوت می‌نمود و فرزند این قاضی وفات کرد، و آن قاضی بشدت از مرگ فرزندش ناراحت شد و جزع و فزع و داد و فریاد می‌کرد.

دو ملک به صورت انسان به نزد او رفتند و گفتند ما دعوائی داریم و آمدم نزد تو که بین ما قضاوت نمائی، قاضی گفت من از قضاوت فرار کردم و آن را رها نمودم. در هر صورت یکی از آن دو گفتند: ای قاضی این شخص گوسفندان را در زراعت من ریخت و زراعت مرا از بین برد و به من خسارت وارد کرده است و حال من از ایشان ادعای خسارت می‌کنم؟ شخص متهم گفت: ای قاضی او مابین کوه و نهر که محل عبور عموم مردم است زراعت نموده است و گوسفندان من راهی جز عبور از آن محل را نداشتند لذا ناچار گوسفندانم را از آنجا عبور داده‌ام و از این جهت به زراعت او ضرر وارد کردم. قاضی به شاکی گفت: آیا تو هنگامی که مابین کوه و نهر زراعت می‌کردی مگر نمی‌دانستی که آنجا راه عبور و مرور مردم است و اگر آنجا زراعت کنی راه مردم مسدود می‌گردد و بستن راه عبور مردم نیز جایز نیست؟ آنگاه یکی از دو نفر به قاضی گفتند: ای قاضی آیا تو به هنگامی که فرزندت متولد شد مگر نمی‌دانستی که روزی خواهد مرد؟ سپس به قاضی گفت: برو به کار قضاوتت ادامه بده و به خاطر مرگ فرزند آن قدر اندوهگین نشو که کار قضاوتت معطل گردد. سپس آن دو شخص از انتظار غائب شدند و به آسمان عروج کردند و معلوم شد که آن دو ملک بودند. (و برای تنبیه قاضی آمده بودند).

حکایت جوانی که هر روز پدر و مادر مفلوج خود را به مسجد می‌برد

۱۱- طبرانی روایت می‌کند که در مکه معظمه زن و شوهر مفلوج و فقیری بودند و پسر جوانی داشتند به نام «هذیل» و این پسر هر روز صبح پدر و مادر مفلوج خود را به مسجد می‌برد و بعد برای تامین معاش و رفع نیازمندی پدر و مادر خود کار می‌کرد و شب که از محل کار برمی‌گشت به مسجد می‌رفت و پدر و مادر خود را به منزل می‌برد و مدتی این کار ادامه داشت. روزی رسول خدا (ص) دید آن زن و شوهر مفلوج در مسجد نیستند، حضرت از اصحاب سؤال کرد و فرمود: چه شده است آن زن و شوهر مفلوج را که امروز در مسجد نیستند؟ اصحاب عرض کردند: فرزندشان هذیل فوت کرده است و کسی ندارند که آن دو را به مسجد بیاورند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بنا بود کسی برای دیگری بماند از همه لازمتر و سزاوارتر بود که هذیل برای پدر و مادر مفلوج خود که شدت نیاز را به او داشتند بماند. و نیز از ابن ابی الدنیا روایت شده است که: که اگر بنا بود چیزی به خاطر احتیاج و نیازمندی بماند از همه سزاوارتر بود که هذیل برای پدر و مادرش بماند.

۱۲- و از یکی از زندهای عابده نقل شده است که می‌گوید: هر مصیبتی که به من می‌رسد بیاد می‌آوردم مصیبت آتش جهنم را آنگاه آن مصیبت در مقابل من بسیار کوچک می‌شد و تحمل آن آسان می‌گردید.

فصل: چند نمونه‌ای از آیات و روایات در فضیلت بلا و اینکه نوعا یکی از الطاف الهی است

در این فصل چند نمونه‌ای از آیات و روایات در فضیلت بلا و اینکه نوعا یکی از الطاف الهی است بیان می‌گردد.

شخصی دیده باید توجه داشته باشد که مصائب و بلاها غالبا از الطاف خاص الهی است و خداوند برای اینکه عنایت و توجه خاصی به او داشته او را به این مصیبت‌ها مبتلا فرموده است. و این مطلب قطع نظر از اینکه در قرآن و روایات ثابت است از مطالعه حالات مردم مصیبت دیده به خوبی استفاده می‌شود زیرا بیشتر مردم خوب و صالح مبتلاء به گرفتاری و بلاها هستند و بعد از پیغمبران هر کس ایمانش زیادتر باشد بلاء و مصیبتش نیز زیادتر است و خداوند متعال در قرآن در این مورد می‌فرماید:

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ قَصَبٍ وَعَارِجَ عَلَيْهِمَا يَظْهَرُونَ وَلِيُؤْتِيَهُمْ آيَاتِنَا وَسُرْرًا عَلَيْهَا يُتَكَوَّنُونَ
وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ.

اگر نه این بود که مردم همه یک نوع و یک امتند ما آنان که کافر به خدا می‌شوند سقف خانه هایشان از نقره خام قرار می‌دادیم که با نردبان بر بامهای خود بالا روند و نیز بر منزل‌هایشان درهای بسیار و تخت‌هایی برای تکیه گاه آنها قرار می‌دادیم و عمارتشان را به زر و زیور می‌آراستیم و اینها همه متاع دنیا است و آخرت ابدی نزد خدای تو مخصوص اهل تقوا است. «سوره زخرف آیه ۳۳ تا ۳۵»

و نیز می‌فرماید: و لا تحسبن الذين كفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین. آنها که کافر شدند و راه طغیان پیش گرفتند تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود آنها است. ما به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای برای آنها می‌باشد.^۱ و در آیه دیگر می‌فرماید: وَإِذَا تَنَزَّلَتْ عَلَيْنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا الَّذِينَ آمَنُوا أَلَى الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مِمَّا مَأْتُوا وَآحْسَنُ نَدِيًّا. و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود کافران به مؤمنان می‌گویند کدامیک از دو گروه ما و شما جایگاهش بهتر و جلسات انس و مشورتش زیباتر و بخشش او بیشتر است؟^۲

و در یک آیه بعد می‌فرماید: قُلْ مَنْ كَانَ فِي الظَّلَامَةِ فليمدد له الرحمن مدا. بگو کسی که در گمراهی کفر و ضلالت رفت خداوند رحمن به او مهلت و تمکن می‌دهد. این بود چند نمونه‌ای از آیات و اما احادیث و روایات در این زمینه نیز بسیار است از جمله آنها این است.

۱- عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: ما نزد امام صادق (ع) بودیم صحبت بلاء به میان آمد و اینکه بلاها از الطاف خاص خدا است که به مؤمنین عطاء می‌فرماید آنگاه امام صادق (ع) فرمود: از رسول خدا (ص) سوال شد که سخت‌ترین بلاها در دنیا برای کیست؟ حضرت فرمود:

النبیون ثم الامثل فالامثل و یبتلی المؤمن بعد ذالک علی قدر ایمانه و حسن اعماله فمن صح ایمانه و حسن عمله اشدت بلائه و من سخط ایمانه و ضعف عمله قل بلائه.

یعنی سخت‌ترین و شدیدترین بلاها در دنیا برای پیغمبران است بعد از آنها هر کس ایمانش بیشتر باشد بلائش نیز بیشتر است. و مؤمن به قدر ایمان و حسن عملش به بلا مبتلا می‌شود. پس کسی که ایمانش صحیح و عملش نیکو باشد بلائش نیز شدیدتر است. و کسی که ایمانش ناقص و سست و عملش ضعیف باشد بلائش نیز کمتر است.

خداوند و ستایش را به بلا مبتلا می‌فرماید

۲- و روی زید الشحام عن ابی‌عبد الله علیه السلام و قال: ان عظیم الاجر مع عظیم البلاء و ما احب الله قوما الا ابتلاهم.

^۱ . سوره آل عمران آیه ۷۸.

^۲ . سوره مریم آیه ۷۳.

زید الشحام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: همانا اجر بزرگ با بلا بزرگ است و خداوند هیچ قومی را دوست نداشت مگر اینکه آن قوم را به بلا مبتلا نشان کرد.

بلا برای بندگان خالص تحفه الهی است

۳- عن ابی بصیر عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال: ان لله عزوجل عبادا فی الارض من خالص عباده ما ینزل من السماء تحفه الی الارض الاصرفها عنهم الی غیر هم و لا بلیه الاصرفها الیهم.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل را در روی زمین بندگان است زبده و خالص بندگان که هیچ تحفه بر زمین فرو نیاورده، جز آنکه از آنها به سوی دیگران بگرداند، و هیچ بلائی فرو نیاورد جز آنکه بهره آنها گرداند.

خداوند دوستان خود را در دریای شدائد غوطه ور می‌سازد

۴- و عن الحسین علوان عنه علیه السلام انه قال: ان الله تعالی اذا احب عبدا غته بالبلاء و انا و ایاکم یاسد یر لنصبح به و نمسی. حسین بن علوان گوید: سدید خدمت امام صادق علیه السلام بود که حضرت فرمود: چون خدا بنده‌ای را دوست دارد، او را در بلا غوطه ور سازد، ای سدید ما و شما، صبح و شام با آن دمسازیم (یعنی چون دوست خدائیم همواره گرفتار بلائیم)^۱

خداوند درخواست دوستانش را برای آنها ذخیره می‌فرماید

۵- عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: ان الله تبارک و تعالی اذا عبداغته با لبلاء غثا و سبحة بالبلاء سجا فاذا دعاه قال: لبیک عبدی لئن عجلت لک ما سئلت انی علی ذالک القادر ولكن ادخرت لک خیر لک.

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد، او را در بلا غوطه ور می‌سازد و باران بلا را بر سر او می‌ریزد و بلا را به دور او می‌پیچاند هرگاه به درگاه خدا دعا کند خداوند می‌فرماید: لبیک بنده من، اگر بخواهم خواسته ات را زود به تو دهم می‌توانم و لکن خواسته ات را برایت ذخیره می‌کنم که آن برای تو بهتر است و خیر تو در آن است.

بلا بزرگ پاداشی نیز بزرگ است

۶- عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان عظیم البلاء یکافا به عظیم الجزاء فاذا احب الله ابتلاءه بعظیم البلاء فمن رسی فله عندالله تعالی الرضا و من سخط البلاء فله عندالله السخط.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلا بزرگ به اجر بزرگ پاداش داده می‌شود، و هرگاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد، او را به بلا بزرگ گرفتار می‌سازد، پس هر که به بلا راضی شود خدا از او راضی است. و هر که به بلا راضی نشود خدا از او راضی نمی‌شود.

هر کس به اندازه ظرفیت ایمانش مبتلا به گرفتاری می‌شود

۷- عن ابی جعفر علیه السلام قال: انما یبیتلی المؤمن فی الدنيا علی قدر دینه او قال: علی حسب دینه.

^۱ . شهید مطهری در کتاب عدل الهی در ذیل این حدیث که می‌فرماید: خدا دوستان خود را در دریای شدائد غوطه ور می‌سازد می‌گوید: یعنی همچون مربی شنا که شاگرد تازه کار خود را وارد آب می‌کند تا تلاش کند و دست و پا بزند و در نتیجه ورزیده شود و شناگری یاد بگیرد، خدا هم بندگان را که دوست می‌دارد و می‌خواهد به کمال برساند، در بلا غوطه ور می‌سازد. عدل الهی صفحه ۱۷۹.

امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن در دنیا به اندازه دینش یا فرمود: بر حسب دینش مبتلا می‌شود یعنی اگر دینش قوی باشد بلائش شدید است و اگر دینش ضعیف باشد بلائش نیز ضعیف و کم می‌باشد.

مؤمن بهر بلائی مبتلا می‌شود حتی مرض جذام و پیسی

۸- عن ناجیه قال: قلت لابی جعفر علیه السلام: ان المغیره یقول: ان الله لا یبتلی المؤمن بالجذام و لا بالبرص و لا بكذا؟ فقال: ان كان لغا فلا عن صاحب یاسین انه كان مکنعا ثم رد اصابعه فقال: کانی انظر الی تکنیعه اتاهم فانذرهم ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه ثم قال: المؤمن یبتلی بكل بلیه و یموت بكل میته الا انه لا یقتل نفسه.

ناجیه گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم که مغیره می‌گوید: مؤمن بمرض جذام و پیسی و امثال آن مبتلا نمی‌شود، امام فرمود: مغیره از صاحب یاسین حیب نجار که در سوره یس به داستان او اشاره شده است آنجا که می‌فرماید: و جاء من اقصی المدینه رجل یسعی تا آخر غافل است که دستش چلاق بود سپس امام انگشتان خود را برگردانید و به شکل انگشتان چلاق در آورد آنگاه فرمود: گویا اکنون او را می‌بینم که با دست چلاقش نزد آنها آمده و اندرزشان می‌دهد، سپس فردا نزد آنها آمده و ایشان او را کشتند، امام فرمود: مؤمن بهر بلائی مبتلا می‌شود و بهر مرگی می‌میرد بجز خودکشی^۱.

مؤمن اگر پاداش بلا را بداند آرزو می‌کند...

۹- عن عبدالله بن ابی یعفور قال: شکوت الی ابیعبد الله علیه السلام ما القی من الایحاج و کان مسقاما فقال لی: یا عبدالله لو یعلم المؤمن ماله من الاجر فی المصائب لتمنی انه ان یقرض بالمقاریض طول عمره.

عبدالله بن ابی یعفور که همیشه مبتلا به بیماری بود می‌گفت: از دردهایی که به من می‌رسد به امام صادق علیه السلام شکایت کردم، حضرت به من فرمود: ای عبدالله اگر مؤمن بداند که چه پاداشی در برابر مصیبتها دارد آرزو می‌کند که او را در طول عمرش با مقرضها تکه تکه کنند.

۱۰- عن ابی عبدالله (ع) ان اهل الله لم یزالوا فی شدة اما ان ذالک الی مدة قليلة و عافیة طویلة.

امام صادق (ع) فرمود: اهل حق همیشه در سختی بوده‌اند بدانکه سختی مدت کوتاهی دارد و عاقبتش با آسایش طولانی همراه است.

بلاء برای مؤمن هدیه خداست

^۱ . خلاصه داستان مومن آل یاسین یعنی حیب نجار که در سوره یس به آن اشاره شده این است که حضرت عیسی (ع) دو نفر را به شهر انطاکیه که شهر پر جمعیتی بود که حدود دوازده میل طول آن شهر بوده است فرستاد تا مردم آن شهر را از بت پرستی به سوی خدای یکتا دعوت کنند مردم آن شهر دو نفر را زدند و بعد زندانی کردند حضرت عیسی (ع) شخص دیگری را به نام شمعون فرستاد و آن دو را از زندان بیرون آورد آنگاه باهم در مجامع کوچه و بازار مردم را به توحید دعوت می‌کردند، بنابر آنچه بعضی گفته‌اند تا چهل نفر ایمان آوردند و لکن بقیه مردم شروع به مجادله و مخاصمه نمودند و سپس به جنگ منجر گردید. و آن چهل نفر را گرفتند و به دار زدند بدین ترتیب که گردنهایشان را سوراخ می‌کردند و بند در آن سوراخ می‌کردند و آویزان می‌کردند تا به سختترین شکنجه‌ها بمیرند در این موقع از دورترین نقاط شهر مومن آل یاسین یعنی حیب نجار شتابان برای دفاع از فرستاده‌های حضرت عیسی آمد و سخنانی در دفاع از آنها گفت: و مردم او را گرفتند و با شدیدترین وضع به شهادت رساندند و خداوند متعال داستان او در سوره یس چنین می‌فرماید: و جاء من اقصی المدینه رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یستلکم اجرا و هم مهتدون. و ما لی لا اعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون ءاتخذ من دونه الهة ان یرد الرحمن بضر لاتغن عنی شفاعتہم شیئا و لا ینقذون. انی اذا لفی ضلال مبین. انی امننت بربکم فاسمعون. قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعملون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین. یعنی مردی شتابان از دورترین نقاط شهر آمد و گفت: ای مردم رسولان خدا را پیروی کنید. از اینان که هیچ اجر و مزدی نمی‌خواهند و خودشان هدایت شده هستند پیروی کنید. و چرا باید خدای آفریننده خود را نپرستم در صورتی که بازگشت بسوی او است. آیا من بجای آن خدای آفریننده خدایانی را معبود خود گیرم که اگر از طرف خداوند رحمن به من رنجی رسد شفاعت آن خدایان از من دفع رنج نمی‌تواند کنند و نتوانند نجاتم دهند در این صورت در ظلالت حتمی خواهم بود پس ای رسولان بشنویید که من بخدای شما ایمان آوردم و در حالی که زیر شکنجه بود و نزدیک بود روحش به ملاء اعلی پرواز کند به او گفتند یعنی ملائکه الله به او گفتند داخل بهشت یعنی بهشت برزخی شو، گوید ای کاش قوم من از این نعمت آگاه بودند که خدا چگونه در حق من مغفرت فرمود و مرا مورد کرم خود قرار داد.

۱۱- عن حمدان حمران عن ابي جعفر عليه السلام انه قال: ان الله عزوجل ليتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرجل اهله بالهدية من الغيبة و يحميه الدنيا كما يحمي الطبيب المريض.

امام باقر عليه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل مؤمن را با بلا داجودی می‌کند، چنان که مرد با هدیه‌ای که از سفر برای خانواده‌اش می‌برد از آنها دلجوئی می‌کند، و خدا مؤمن را از آلودگی به دنیا پرهیز می‌دهد چنانکه پزشک مریض را پرهیز می‌دهد.

داستان شخصی که مرغش تخم گذاشت و تخم افتاد...

۱۲- عن ابيعبدالله (ع) قال: دعى النبي (ص) الى طعام فلما دخل الى منزل الرجل نظر الى دجاجة فوق حائط قد باضت فتقع البيضة على و تدفى حائط فثبتت عليه و لم تسقط و لم تنكسر فتعجب النبي صلى الله عليه و آله منها فقال له الرجل اعجبت من هذا البيضة؟ فوالذي بعثك بالحق ما رزئت شيئا قط فنهض النبي (ص) و لم ياكل من طعامه شيئا و قال: من لم يرزأ فمالله فيه من حاجة.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای طعامی دعوت کردند، وقتی حضرت به منزل میزبان وارد شد، مرغی را دید که روی دیوار تخم گذاشت، سپس تخم مرغ افتاد و روی میخ بغل دیوار قرار گرفت، نه بر زمین افتاد و نه شکست، پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن منظره تعجب کرد صاحب خانه عرض کرد: ای رسول خدا از این تعجب می‌کنی؟ سوگند به آنکه تو را به حق مبعوث کرده است که من هرگز بلائی ندیده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و غذای او را نخورد و فرمود: کسی که بلائی نبیند، خدا به او توجهی ندارد.

امثال این روایات مذکور بسیار است و ما به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم و این رساله را با نامه شریف امام صادق علیه السلام که برای عده‌ای از عموزاده هایش که تحت فشار دشمنان قرار گرفته بودند به عنوان تسلیت و دلداری نوشته است ختم می‌نمائیم.

متن تسلیت نامه امام صادق (ع) و ترجمه آن

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد فان كنت قد تفردت انت و اهل بيتك ممن حمل معك بما اصابكم فما انفردت بالحزن و الغيظ و الكابة و اليم و جع القلب دوني و لقدنا لني من ذالك من الجزع و القلق و حر المصيبة مثل مانالك ولكن رجعت الى ما امر الله عزوجل و عزي به المتقين من الصبر و و حسن العزاء حين يقول لنبيه صلى الله عليه و آله: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْحُوتِ^۱ و حين يقول لنبيه صلى الله عليه و آله حين مثل بحمزه^۲ وَإِنَّ عَاقِبَتَكُمْ فَعَاقِبَتُكُمْ فَمَا عَوْقِبْتُمْ بِمِثْلِ مَا عَوْقِبْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ^۳ فصبر رسول الله (ص) و لم يعاقب و حين يقول: وَأُمِرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى^۴ و حين يقول: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ^۵ و حين يقول: إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۶ و

^۱ . سورة قلم آیه ۴۸.

^۲ . سورة نحل آیه ۱۲۶.

^۳ . سورة طه آیه ۱۳۲.

^۴ . سورة بقره آیه ۱۵۶ و ۱۵۷.

^۵ . سورة زمر آیه ۱۰.

حين يقول عن لقمان لابنه: **وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ**^١ و حين يقول عن موسى عليه السلام: **قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**^٢ و حين يقول: **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**^٣ و حين يقول: **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَدَثِّرُ الصَّابِرِينَ**^٤ و حين يقول: **وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ**^٥ و حين يقول: **وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ**^٦ و امثال ذلك من القرآن كثير.

واعلم اي عم و ابن ان الله عزوجل لم يبال بضر الدنيا لوليه ساعة قط و لاشيء احب اليه من الصبر و الجهد و اللاء واء مع الصبر و انه تبارك و تعالى لم يبال بنعيم الدنيا بعدوه ساعة و لولا ذلك ما كان اعدائه يقتلون اوليائه و يحيقو نهم و يمنعونهم و اعدائه امنون مطمئنون غالون ظاهرين و لولا ذلك لما قتل زكريا و يحيى بن زكريا ظلما و عدوانا في بغى من البغايا و لولا ذلك لما قتل جدك على بن ابيطالب عليه السلام لما قام به امر الله ظلما و عمك الحسين بن فاطمة ص الله و عليهما اضطهرا و عدوانا و لولا ذلك لما قال الله عزوجل في كتابه: **وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا**^٧

و لولا ذلك لما جاء في الحديث لولا ان يحزن المؤمن لجعلت للكافر فرعصا به من حديد فلا يتصدع رأسه ابدا و لولا ذلك لما جاء في الحديث انه اذا احب الله قوما او احب عبدا صب عليه البلاء صبا يخرج من غم. و لولا ذلك لما جاء في الحديث ما من جرعتين احب الى الله تعالى ان يجرعهما عبده المؤمن في الدنيا من جرعة غيظ كظم عليها و جرعة حزن عند مصيبة صبر عليها بحسن عزاء و احتساب و لولا ذلك لما كان اصحاب رسول الله (ص) يدعون على من ظلمهم بطول العمر و صحة البدن و كثرة المال و الولد. و لولا ذلك ما بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان اذا خض رجلا بالترحم عليه و الاستغفار راستشهد فعليكم يا عم و ابن عم و نبي عمومتي و اخواني بالصبر و الرضاء و التسليم و التفويض الى الله عزوجل و الرضا و الصبر على قضائه و التمسك بطاعة و النزول عند امره افرغ الله علينا و عليكم الصبر و ختم لنا و لكم السعادة و انقذنا و اياكم من كل هلكة بحوله و قوته انه سميع قريب و صلى الله على صفوته من خلقه محمد النبي و اهل بيته صلوات الله و سلامه و بركاته و رحماته عليهم اجمعين.

به نام خداوند بخشنده مهربان

اما بعد، اي عمو زاده اگر از طرف دشمنان به تو و اهل بيت مصيبت وارد شده است و به شما ظلم روا داشته اند بدان كه تو تنها نيستی كه محزون و افسرده دل گشته ای بلكه بر من نيز ناراحتی و مصيبت جانسوز مانند تو وارد شده است و لكن مراجعه نموديم به آنچه كه خداوند دستور داده است و بدین وسيله متقين را دلداري داده و به صبر و استقامت در برابر مصائب و مشكلات امر نموده است آنجا كه خداوند به پيغمبرش می گوید

^١ . سوره لقمان آيه ١٧.

^٢ . سوره اعراف آيه ١٢٨.

^٣ . سوره عصر آيه ٣.

^٤ . سوره بقره آيه ١٥٥.

^٥ . سوره احزاب آيه ٣٥.

^٦ . سوره يونس آيه ١٠٩.

^٧ . سوره زخرف آيه ٣٣ و ٣٢.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ «سوره قلم آیه ۴۸» یعنی ای پیغمبر ما تو بر آنکار آزارشان برای حکم خدای خود صبر کن و مانند یونس مباش که از خشم در عذاب امت تعجیل کرد.

و نیز هنگامی که پیغمبر (ص) بدن مثله شده عمویش حمزه را در جنگ احد مشاهده کرد بسیار متأثر شد و گریست و از شدت ناراحتی گفت اگر خداوند مرا به قریش غالب کند هفتاد نفر از آنها را بعوض حمزه مثله خواهم کرد در آن وقت جبرئیل از طرف خدا برای پیغمبر (ص) این آیه را آورد **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُمْ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ** «سوره نحل آیه ۱۲۶»

یعنی اگر می‌خواهد عقاب کنید مثل آنچه را که عقاب شدید عقاب کنید نه بیشتر و اگر صبر پیشه کنید البته که صبر برای صابران بهتر است. و پیغمبر (ص) صبر کرده است و عقاب نکرده و وقتی که در فتح مکه پیروز و مسلط شد فرمان عمومی صادر کرد، و به وعده خودش در جنگ احد وفا نمود. و در بعضی روایات آمده است که این جمله اگر بر قریش غالب شوم هفتاد نفر از آنها را مثله خواهم کرد را به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است بلکه گروهی از مسلمانان گفتند. و نیز هنگامی که به پیغمبر فرمود: **وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا تَنْحُنُ نَرِزْقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى** «طه آیه ۱۳۲»

و خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نیز بر انجام آن شکیبا و پر استقامت باش ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت نیک برای تقوا است. و هنگامی که فرمود: **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِلَيْهِ رَاجِعُونَ** **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ**^۱

یعنی آنهائیکه وقتی مصیبتی به آنها برسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حال آنها شده و آنها هستند هدایت یافتگان.

و نیز خداوند متعال فرمود: **إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**^۲ همانا خداوند صابران را به حد کامل و بدون حساب پاداش خواهد داد.

و هنگامی که خداوند متعال از قول لقمان به فرزندش فرمود: **وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ**^۳ یعنی فرزندم در مصائب صبر کن که این از عزم ثابت و استوارترین امور است.

و هنگامی که خداوند از قول حضرت موسی علیه السلام گفته است: **قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ** **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**^۴ یعنی موسی علیه السلام به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و صبر کنید که زمین ملک خدا است و او به هر کسی از بندگان بندگان بخواهد وامی‌گذارد و حسن عاقبت و پیروزی مخصوص اهل تقوی است.

و هنگامی که خداوند متعال فرمود: **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**^۱ قسم به عصر که تمام انسانها در خسارت و زیانند مگر آنان که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند و بیکدیگر سفرش به حق و شفازش به صبر کرده‌اند.

^۱ . سوره بقره آیه ۱۵۶ و ۱۵۷.

^۲ . سوره زمر آیه ۱۰.

^۳ . سوره لقمان آیه ۱۷.

^۴ . سوره اعراف آیه ۱۲۸.

و هنگامی که خداوند متعال فرمود: **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ**^۱ یعنی حتما شما را با اندکی از ترس، گرسنگی و آفت در مالها و جانها و میوهها می‌آزمائیم، و مردان صبور و با استقامت را مژده بده یعنی بلاها و گرفتاریها برای کسانی که مقاومت می‌کنند و ایستادگی نشان می‌دهند، سودمند است و اثرات نیکی در آنان به وجود می‌آورد، لذا در چنین وضعی باید به آنان مژده داد. و نیز خداوند متعال فرمود: **وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ**...^۲ یعنی خداوند مغفرت و پاداش بزرگی برای مردان و زنان صبر کننده مهیا ساخته است و نیز فرمود: **وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ**^۳ یعنی پیغمبرم صبر پیشه کن تا وقتی که خدا میان تو و مخالفات حکم کند که او بهترین حاکم است. و امثال این آیات در مورد صبر و استقامت در برابر مصائب و مشکلات در قرآن کریم بسیار است.

بدان ای عمو و عمو زاده خداوند عزوجل هرگز لحظه بلا و سختی دنیا را از دوستش جدا نمی‌کند و هیچ چیز نزد خدا از صبر و مقاومت در برابر سختی‌ها محبوب‌تر نیست. و نیز خداوند متعال هیچگاه دشمنش را لحظه‌ای از نعمت مادی محروم نمی‌کند یعنی خداوند همواره به دوستانش در دنیا سختی و بلا می‌دهد و به دشمنان را حتی و نعمت. و اگر این چنین نبود دشمنان خدا هرگز دوستانش را نمی‌کشتند و ظلم بر آنها روا نمی‌داشتند و از حق خودشان منعاش نمی‌کردند و بر دوستانش غالب و چیره نمی‌شدند. و اگر این چنین نبود هرگز حضرت زکریا و حضرت یحیی بر اثر توطئه ناپاکان بنی اسرائیل کشته نمی‌شدند و سر حضرت یحیی علیه السلام برای یکی از زنه‌های نابکار بنی اسرائیل به‌دیه برده نمی‌شد اگر چنین نبود هرگز جدت علی بن ابی طالب علیه السلام به خاطر قیام به امر خدا مظلومانه کشته نمی‌شد.

و نیز عمویت حسین پسر فاطمه ص الله و علیهما مغلوب نمی‌شد و به وضع دلخراشی مظلوم وار کشته نمی‌شد. و اگر چنین نبود خداوند عزوجل در قرآن کریم نمی‌فرمود: **وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُبَيِّنَهُمْ سُنُفًا مِّن قَضَاءٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَلِيُبَيِّنَهُمْ أَرْبَابًا وَسُررًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ**^۴.

یعنی و اگر نه این بود که مردم همه یک نوع و یک امتند ما از پستی و به قدری دنیا آنان که کافر به خدا می‌شوند به مال فراوان سقف خانه‌هایشان را از نقره خام قرار می‌دادیم و چندین طبقه که بر سقف با نردبان بالا روند. و نیز بر منزل هایشان از بزرگی و وسعت درهای بسیار و تخته‌های زرنگار که بر آن تکیه زنند قرار می‌دادیم و عمارتشان را بزر و زیور می‌آراستیم و اینها همه متاع دنیاست و آخرت ابدی نزد خدا مخصوص اهل تقوا است.

و اگر نه این بود هرگز در حدیث وارد نمی‌شد **لولا ان يحزن المؤمن لجعلت للكافر عصابة من حديد فلا يتصدع رأسه ابدا**. اگر مؤمن محزون نمی‌شد کاسه سر کافر را از آهن قرار می‌دادیم تا هرگز درد سر نبیند. و اگر این چنین نبود در حدیث وارد نمی‌شد به اینکه **اذا احب الله قوما او احب عبدا صب عليه البلاء صبا فلا يخرج من غم** یعنی هرگاه خداوند گروهی یابنده این را دوست بدارد مانند باران بر او بلا فرو می‌ریزد و هیچگاه او را از غم و محنت بیرون نمی‌برد.

و اگر نه این بود هرگز در حدیث نمی‌آمد. **ما من جرعتين احب الى الله تعالى ان يجرعهما عبده المؤمن في الدنيا من جرعة غيظ كظم عليها و جرعة حزن عند مصيبة عليها بحسن عزاء و احتساب** یعنی هیچ جرعه‌ای نزد خدا محبوب‌تر از دو جرعه نیست یکی جرعه خشمی که مؤمن آن را فرو برد دیگر شربت مصیبتی که با شکیبائی بنوشد و برای خدا صبر کند.

^۱ . سوره عصر آیه ۳.

^۲ . سوره بقره آیه ۱۵۵.

^۳ . سوره احزاب آیه ۳۵.

^۴ . سوره یونس آیه ۱۰۹.

^۵ . سوره زخرف آیه ۳۳ و ۳۴.

و اگر چنین نبود اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کسی که به آنها ظلم و ستم روا می‌داشت دعاء نمی‌کردند که عمرش طولانی گردد و بدنش سلامت باشد و مال و فرزندش زیاد شود یعنی اگر عمر طولانی و سلامت بدن و کثرت مال و فرزند خوب بود اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله برای دشمن خویش طلب نمی‌کردند و اگر این چنین نبود به ما نمی‌رسید که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را مخصوصا ترحم می‌نمود و طلب مغفر، برای او می‌کرد شهید می‌شد.

پس ای عمو و پسر عمو و عموزاده‌ها و برادرانم بر شما باد صبر و رضا و تسلیم توصیه می‌کنم که امر مشکلات را به خداوند عزوجل واگذار نمائید و از قضاء و قدر او راضی و خرسند شوید و صبر و بردباری پیشه کنید و به دستورهائی که به هنگام مصیبت و بلا داده است تمسک جوئید و امر او را اطاعت کنید و در مورد وعده هائیی که به صابران و مصیبت دیده‌ها داده است فکر و مطالعه نمائید امید است خداوند برای ما و شما صبر فرو ریزد و عاقبت امر ما و شما را به خیر و شهادت ختم فرماید و ما و شما را به حول و قوت خودش از هر هلاکتی نجات دهد انه سمیع قریب و صلی الله علی صفوته من خلقه محمد النبی و اهل بیته صلوات الله و سلامه و برکاته و رحماته علیهم اجمعین.

این پایان تسلیت نامه امام صادق علیه السلام است که ما عین عبادت آن را از کتاب التمام و المهمات نقل نمودیم و با این نامه و حمد و ثنا بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد (ص) این کتاب را ختم می‌نمائیم. و وسط روز جمعه اول ماه رجب الحرام سال ۹۵۴ هجری این رساله به اتمام رسید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين صلواة تقصم ظهور الملحدین و الجاحدین.

پایان